

سَلْتَانِ مُلُكْتَانِ بِغَيْرِ نِيَّةٍ صَلَوَاتُكَ عَلَى كُلِّ رُوحٍ سَلَّمَ وَزَجَلَهُ رَسَالَهُ  
 عَلَى الرِّشْدِ هَسْتُ كَهْ نِزَارِ قَلْبِهَا تَسْتَعْلِمُ أَرْزَوِشِ ضِدَّاهُ وَائْتِمَادِ مَدَى قَائِمِ  
 عَمَلِ هَسْتُ وَبِاقِي هَسْتُ وَرَعَانَهُ أَرْزَوِشِ كَانَهُ أَهْلُ إِيْمَانِ وَرِ  
 انْ وَقَرِي تَأْقِيَامِ قِيَامِ هَسْتُ كَهْ اتِّبَاعِ أَوْ رِشْدِ وَاسْتِنَاعِ أَرْزَوِشِ  
 تِ وَحَقِّقِ وَاجِبِ أَوْ بَرِّهِ عَاقِلِ نِجْمِ هَسْتُ دَرْ سَانِ مَدَنِيَةِ الْعِلْمِ دَوَارِ  
 رَسُولِ ضِدَّاهِ انْصَافِ وَاسْتِنَاعِ وَحَفْظِ وَعَمَلِ وَنُشْرِ وَبَاقِي هَسْتُ  
 نَائِي كُفْرَانِ هَسْتُ كَهْ رَأْيِ رَاشِحِ ضِدَّاتِ حَقِّ هَسْتُ سِ قَامَهُ كَسَبِ  
 دَرْ خِزَرِ ابْنِ الرَّبِّعِ دَرْ سَنَدِ رُكْنِ نُوْرِي قَدِ هَسْتُ قَلْبِ قَلْبِ هَسْتُ  
 لِرَجُلِ مِنْ الدِّمِيَانِ قَالِ الرَّأْيِ بِرَأْيِ الرَّجُلِ مَجَالِ لَعْنِ فَيَقِيْمُ عَلَيْهِ  
 مَلِكُ الدِّينِ فِي كُلِّ قَرْنِ عَدُوْلُ يَنْقُضُونَ عَنْهُ تَأْوِيلُ الْمُبْطَلِينَ وَتَرْكِ  
 نِزَارِ تَحَالِ الْبَاقِي هَسْتُ كَهْ نِجْفِ الْكَرْبِ هَسْتُ الْخَدِيدِ وَاللَّهِ خَيْرُ حَافِظٍ وَبَرِّهِ الرَّحْمَنِ

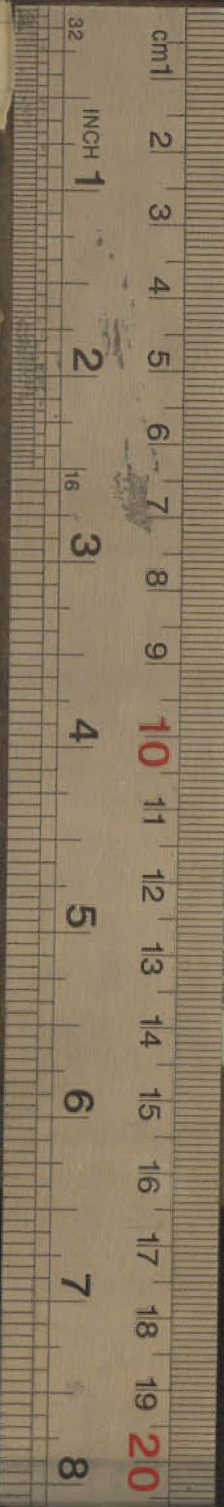


۱۹۵۴۷

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	سبیل الرشید
مؤلف	فتح رضا علی حسینی اصفهانی
مترجم	
موضوع	۱۱۴۱۱
شماره قفسه	۱۹۵۴۷
جمهوری اسلامی ایران	
شماره ثبت کتاب	

تاریخ ثبت کتاب  
۱۳۰۲

خطی  
کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی  
۱۱۴۱۱





الحمد لله رب العالمين والصلاة على محمد وآله  
على آله الطاهرين والعباد الصالحين والفقهاء  
بشرفهم يوم الدين وبعد يا أيها المؤمنون  
راجع استبان دعاءه فترضيه صلوة استبان  
باب اول در قضا صلوة فترضيه صلوة استبان  
صلوة فترضيه صلوة فترضيه صلوة استبان  
اول آنکه هر نماز که ترک او یا ذوق یا جاهز خدای تعالی باشد  
ترک نمودن عارض و نفس نماز را که در حال حیض و نفاس  
فترضیه صلوة بر آنها قضا نمیشود آنها را نه وجوباً و نه استحباباً  
مطلب دوم آنکه هر نماز که اگر چه از جهت غلبه وادون خدای  
امری را مثل غما و امراض و انس و اجان و انامه یعنی  
و غیر اینها در وقت فراموشی وادون و خوابیدن و دلوانه  
و امثال این امور که راجع به خدای تعالی باشد قضا میشود و آنها  
استحباباً نه وجوباً آنکه مولانا الرضا فرموده اند که علی علیه

السلامه مثل البغی الذي يبيع عليه في يوم وليلة فلا يجب عليه  
قضا الصلوة و همچنین استبان اگر ترک نماز بعد از آنکه  
اعداد باشد مثل اگر چه بر ترک نماز قضا میشود و استحباً  
نه وجوباً مطلب سیم آنکه هر نماز که ترک یا بغیر عذر ذی ارا عذر  
یعنی عذر باشد قضا او واجب است لیکن راجحاً خیر است  
امرا اول آنکه معیار و میزان در وجوب قضا تفریط و تقصیر در  
وقت نیست و او یعنی وقت شمس چنانچه مولانا العالم  
موسی بن جعفر فرموده اند عبارت است از چهار قدم از زمان  
شمس برای نماز و پیش قدم نصف از زمان برای نماز  
پس اگر زن مثلاً تفریط و تقصیر نماید از زمان شمس یا یک چهار  
قدم بگذرد بعد از آن شود واجب قضا بخیر بعد از آن  
شدن از حیض واجب نیست که بعد از آنکه شمس چهار قدم  
عارض شود و نماز یک آن حضرت فرموده اند از اوقات الطهر  
بعد از آنکه من زوال الشمس البقیة اقام فلا یصل الا العصر  
لأن وقت الطهر و قبل علیها و من فی الدم فلا یجب علیها ان

یصلی الطهر بلی اولی واجب قضا است اگر مقدار نماز طاهر  
بوده است از اول زوال و چنین است بیان در شش قدم و  
نصف در نماز عصر و وقت های سنته در نماز مغرب و عشاء  
و صبح چنانچه در اوقات صلوة خمس که نش و از اینها معلوم شد  
که اگر زن مثلاً قبل از چهار قدم عارض شود واجب نیست بر آن  
قضا طهر مثل پاک شدن یعنی بجا آوردن طهر را در وقت عصر  
که بعد از چهار قدم است با اولی واجب قضا است تا غروب  
افتاب و همچنین است در شش قدم و نصف در نماز عصر و  
وقت های سنته در نماز مغرب و عشاء و صبح در عارض و طاهر  
شدن مثلاً و اولی واجب قضا عشاء یعنی مغرب و عشاء  
تا آخر شب کما اینکه مولانا الصادق فرموده اند حاصل است  
که معیار و میزان در وجوب قضا صلوة تفریط و تقصیر است در  
وقت سنته ان بشرح مذکور مستحب است قضا اگر در غیر وقت  
سنته که بغرض الهی است چنانچه سابقاً دانسته شد که حیض  
پاک شود یا در وقت سنته مقدار نماز پاک باشد مثل حیض است

در صورت عارض شدن و مرتفع شدن در آنچه دانسته شد  
هر عذر ذی که بغلبه خدای تعالی یا بغیر غلبه خدای تعالی باشد که غفیر  
اشاره شد پس کسیکه اغما روی دهد بر آن مثلاً از اول زوال  
شمس تا چهار قدم واجب نیست قضا طهر بر آن و اولی واجب  
قضا و بجا آوردن است تا آخر روز و کذا اولی قضا است اگر مقدار  
صلوة در چهار قدم افاقه پیدا نماید و چنین است در بقیه امثله امر دوم  
آنکه قضا میشود صلوة مثل آنچه فوت شده است پس اگر صلوة تم  
باشد آنچه فوت شده ادا میشود مثل او و لو در حضر باشد و اگر  
صلوة حضر باشد ادا میشود مثل او و لو در سفر باشد و کذا اگر فوت  
شود یکی از صلوات خوف که سابقاً دانسته شد قضا میشود همان  
نحو بلی اگر صلوة سفر و حضر هر دو باشد آنچه فوت شده است باینکه  
اول وقت مسافر و آخر وقت حاضر باشد مثلاً محرم است پس ادا  
آنچه فوت شده قصر بملأ خطه اول وقت و تماماً بملأ خطه آخر وقت  
و اولی واجب مراعاة اول وقت است که قضا میکند قصر و چنین  
است بیان در عکس فرض باینکه در اول وقت حاضر باشد و آخر



وقت مسافر که غیر است بین قضا و تمام و قصر و اولی واجب  
تمام است امر سیم آنکه کسیکه فوت شده است از اصلوّه مشتهر یا  
دارد بین ابتداء نمودن بصلوّه حاضره و صلوّه فائیه تا دایمکه خوف  
فرمان و رفتن وقت نیست حاضره نباشد که اگر خوف وقت نیست  
باشد احوط و سزاوارتر اداء صلوّه حاضره است و بعد اداء میکند فائیه  
را و مکروه است از برای مسافر اداء فائیه در روز و لیکن در قضا  
میکند همانیکه مولانا الصادق فرموده اند مطلق چهارم آنکه اگر فائیه  
مستعد و باشد اولی واجب است که قضا شود الا ولی فالا ولی یعنی  
ابتداء شود باول فائیه بعد بدوم فائیه و هكذا و اگر علم بترتیب  
نیت حکم مذکور که ترتیب و قضا باشد مرفوع است و خواسته شده  
است و باکی نیست در تحصیل ترتیب تکرار صلوّه بانمودن غیر و مرجع  
در بین که منفی است در شریعه احمدیه صمیحه سهله مطلق پنجم آنکه اگر  
فائیه یک صلوّه از پنج نماز شب و روز باشد که علم نباشد با و بعینه  
کافیت یک چهار رکعتی و یک سه رکعتی و یک دو رکعتی اگر در حضر باشد  
فائیه و اگر در سفر باشد کفایت میکند یک دو رکعتی و یک سه رکعتی و

و اگر عده فائیه معلوم نباشد قضا میکند بقدر علم خود از آنچه  
فوت شده است و اولی واجب تو حنی و تحرری نمودن است بآنیکه  
الفقه قضا کند که شک نداشته باشد حاصل نیست که وجوب  
قضا بمقدار علم بشغل نیست و اما علم بهبرائت و نیت اولی واجب  
است و بعد از مطالب مذکوره چند چیز باید دانست اول آنکه فائیه  
از صلوّه فرضیه فوت شده باشد در حال کفر یا ترک شخص نجس  
تم واجب نیست قضا او در حال اسلام و ایمان انکسار او  
تصدیق رسول محمد بن عبد الله ص دوم آنکه آنچه از صلوّه فرضیه فوت  
شده باشد در حال نصب و عداوة ائمه اثنا عشره نیز واجب  
نیت قضا او همانیکه مولانا الصادق فرموده اند زیرا که حال  
نصب و عداوة اعظم از ترک صلوّه است سیم آنکه اگر کسی در جماعه  
خود ترک نموده باشد صلوّه فرضیه را بعد ناوم شود نداند چه مقدار  
ترک نموده است شب و دو شب پنجاه رکعت کند بفاطمه الکتابه  
قل هو الله احد کیئوبه و بعد از فراغ یکصد نوبه استغفار نماید  
صدای تعالی را کفار صلوّه ان قرار میدهد و لو اینکه ترک نموده

و اگر در سفر باشد و اگر در حضر باشد



باشد صلوة یکصد سال را کما اینکه در روایت سید بن طاووس علیه السلام  
 در رساله عدم مضائقه الفوائت (عن علی بن ابي طالب قال  
 سمعت رسول الله <sup>ص</sup> يقول من ترک الصلوة فی جهالة ثم ندّم للبدن  
 کم ترک فلیصل لیلۃ الاثنین خمین رکعة لفا تمه الكتاب و قل هو الله  
 احد مرة فاذا فرغ من الصلوة استغفر الله مائة مرة جعل الله ذلك  
 كفارة صلوة ولو ترک صلوة مائة سنة لا یسأب الله العبد الذی صلی  
 هذه الصلوة ثم ان له عند الله بكل رکعة مائة و له بكل اية قرآنها عبادة  
 سنة و بكل حرف نوراً علی الصراط و ایم الله انه لا یقدر علی هذه الا المؤمن  
 من اهل الجنة فمن فعل استغفرت له الملائكة و سمی فی السموات صدیق  
 الله فی الارض و کان مودة موت الشهداء و کان فی الجنة رفیق الخضر  
 و باید دانست که آنچه ذکر شد از احکام مستقل بصلوة یومی بود  
 و اما بقیة صلوات از صلوة عیدین و غیره قضا و رانما معلوم نیست  
 باینکه باقی نیست صلوة میت بعد از دفن اگر چه خالی از کراهت نیست اما قضا  
 نوافل شب و روز تفصیل که در کتاب فی فضیلة صلوة گذشت از نوافل  
 حضرت و سفر پس اولی واجب است بشیر حیکه در قضا فی فضیلة و است

شد در صورت کثرت او از قضا نمودن بقدر علم و ادلی واجب  
 توخی و تحری نمودن است باینکه مقداری قضا کند شک در شغل  
 ذمه نداشته باشد و یقین بر آن ذمه پیدا کند و مولانا الصانی  
 فرموده اند در سیکه قضا نوافل در ذمه است و قدره بر قضا  
 ندارد اگر شغل آن در طلب معیشته لابد منها یا حاجه برادر و برکن  
 باشد پس چیزی بر آن نیست و اگر شغل آن از برای جمع مال دنیا و  
 تشغل بدنی است پس بر آنست قضا و اگر قضا کند ملاقات  
 خواهد نمود خدا را و حالیکه استخفاف کننده و تهاون کننده  
 و بیضیع کننده است مگر هر سه رسول خدا <sup>ص</sup> را و اگر قدره بر قضا  
 ندارد و قصد می کند بقدر سعه خود و ادنای او یک است  
 از برای هر سگین مکان هر نماز یعنی هر مد از برای دو رکعة از نوافل  
 شب و روز و اگر قدره نباشد از برای هر چهار رکعة از نوافل شب و روز  
 یک مد و اگر قدره نباشد یک مد از برای نوافل شب و یک مد از برای  
 نوافل روز بعد فرموده اند صلوة افضل است صلوة افضل است  
 صلوة افضل است و نیز فرموده اند در قضا نوافل که بمضرت



شده باشد اگر بجا آورده شود پس او خیر است و اگر بجا آورده  
 نشود پس چیزی نیست بران مریض مثل صبح هر چه غلبه دهد  
 خدا بران پس خدا اولی بعذر است در او و الحمد لله رب العالمین  
 و اما باب دوم که باب جماعت است در او نیز خدی مطلب است مطلب  
 اول آنکه جماعت که اقل او عبارت است از یک امام و یک مأموم کما اینکه  
 رسول خدا فرموده اند قال الاثنان جماعة فريضة است صلوٰة  
 در او در صلوٰة جمعة بتفصیل یک در صلوٰة جمعة گذشته است  
 در صلوٰة فريضة و بدعت است در صلوٰة نافله بلی در اینجا خدا امر بایه  
 دانست اول آنکه جماعت که اقل او یک امام و یک مأموم است فرق نیست  
 که هر یک مرد باشد یا امام مرد و مأموم زن باشد یا هر یک زن باشد  
 بلی بر و خوب نیست امامت نمودن زن زنهار اگر در نماز نیست زیرا که  
 نباشد اولی از ان کما اینکه مولانا الباق فرموده اند و اعاده فريضة  
 که نافله است و اما امامت نمودن زن مردان را بطلان و حرمة او  
 معلوم نیست بلی مگر در است و نیز فرق نیست که هر یک بالغ باشد  
 یا اعم بالغ باشد و مأموم غیر بالغ و اما امامت غیر بالغ از برای بالغ

نیز بطلان و حرمة او معلوم نیست مثل امامت ان از برای غیر بالغ پس  
 بایک نیست امامت ان از برای بالغ و غیر بالغ و دوم آنکه کسیکه ترک کند  
 جماعت را از جهة رغبة و اعراض از او بدون عذر و علت نیست غرض از  
 برای او همچنانیکه رسول خدا فرموده اند لا صلوٰة لمن لم یصلح المسجد  
 مع المسلمين الا من علة و مولانا الامیر فرموده اند من سمع النداء  
 فلم یجبه من غیر علة فلا صلوٰة له و مولانا الصادق فرموده اند که رسول  
 خدا قصد فرمودند بسوزانند قومیرا در منازل خودشان که نماز کنند  
 در منازل خودشان و حاضر غیث شدند صلوٰة جماعت را قال اتم رسول الله  
 باصراق قوم فی منازلهم کأنوا یصلون فی منازلهم و لا یصلون جماعة  
 و نیز فرمودند اند رسول خدا را مرد کوری عرض کرد من کورم میشنوم  
 ندار و اذان را و حال آنکه نیایم کسی را که بکشد من را بسوی جماعت  
 فرمودند بنید از منزل خود تا مسجد ریمان و حاضر شو جماعت را اصل  
 آنکه صلوٰة در جماعت سنه است و اعراض از او بدون عذر و علت  
 معصیه است و صلوٰة ان صلوٰة میت در غیر جماعت و فعل او مثبت  
 عدالت و ترک او سقط عدالت است کما اینکه رسول خدا فرموده اند

در صلوٰة جمعة بتفصیل یک در صلوٰة جمعة گذشته است



قال من صلى خلف امام عالم فكما صلى خلفي وخلف ابي اسحق  
 الرحمن) وبنو فرموده اند كه پسر اول امام بهتر است از دنيا و آنچه در دنيا  
 قال به التكملة الاولى مع الامام خير من الدنيا وما فيها) وبنو فرموده اند  
 يك نماز در جماعت بهتر است از چهل سال نماز در بيت قال صلوة الرجل في  
 جماعة خير من صلوة في بيته اربعين سنة قيل يا رسول الله صلوة يوم فقال صلوة  
 واحد) وبنو فرمودند كه چهل روز ادا كند كه پسر اول را نوشته  
 شود از برای ان برائت از نار و برائت از نفاق قال من صلى العبد يوما  
 في الجماعة يدرك التكملة الاولى كتبه برائتان برائت من النار و برائت  
 من النفاق) وبنو فرموده اند كه يك نماز سبب در جماعت پس همان برید  
 بان هر خير را و قبول كنيد شهادت ان را قال من صلى الصلوة في جماعة  
 فظنوا به كل خير و قبلوا شهادته) و اگر حاضر نمیشود جماعت را خبر بخواند  
 و عداله نباید داد كه اينكه آنحضرت ۳ فرموده اند اذ استلمت عمن  
 لا يشهد الجماعة فقل لا اعرفه) وبنو فرمودند كه وعده فرموده است خدايی  
 سه نفر را داخل هست كند بدون حساب و قبول شفاعت هر يك را  
 نماید و در شهادت هر از نفر مؤذن و امام و نماز كننده در جماعت قال

ان الله وعد ان يدخل الجنة ثلثة نفر غير حساب و يدفع كل واحد  
 منهم في ثمانين الفا المؤذن و الامام و رجل يتوضا ثم يدخل المسجد  
 فيصلي في الجماعة على رخصته و در زنها ترك جماعت مثل اذان و اقامة  
 و جمعه كه اينكه سابقا دانسته شد سيم كه صلوة فرضيه كه اجتماع در  
 سنة است بشرح مذكور عبارت است از ده وجه كه سابقا دانسته شد  
 و صلوة نافله كه جماعت در او بدعت است عبارت است از غير ان ده وجه  
 مذكور پس احادیث فرضيه كه نافله است باكي نیست با و كه اينكه اشاره شده  
 ان الله تعالى مطلب دوم كه ميزان و معيار در جواز اتبام و اقتداء و توكف  
 بدین است كه اينكه مولانا الباقی فرموده اند قال لا تصل الا خلف من  
 تشق بدنية) پس هر مجهول الحال جائز نیست نماز پشت ان كه اينكه مولانا  
 الصادق ۴ فرموده اند قال لا تصل خلف المجهول) و ظاهر ما مون است  
 كه اينكه آنحضرت ۵ فرموده اند قال فمن لم تره بعينك تركت دنيا ام لم  
 يشهد عليه بذلك شاهد ان فهو من اهل العدالة) پس هر مجاهر بفسق  
 جائز نیست صلوة خلف ان كه اينكه آنحضرت ۶ فرموده اند قال لكثرة  
 لا يصلح خلفهم المجهول و الغالی و ان كان يقول بقلوك و المجاهر بفسق



وان كان مقتصد اى معتدلاً حاصل اینکه هر مؤمن که مامون باشد  
ظاهران جائز است اقتداء بان اگر چه در نفس مذنب و عاصی باشد  
زیرا که مؤمن حجت خداى تعالى است لها اینکه رسول خدا فرموده اند قال  
المؤمن واحد هجته و هر غیر مؤمن و مجهول الدیمان و غیر مامون الظاهر از  
فسق و معصية جائز نیست اقتداء بان پس امر بحج الله و منه سهل است  
در شریعت محذیه سوره سبله بلی و در حال ضرورت بقیة صلوة خلف ضایق  
مثل صلوة خلف ائمه است لها اینکه رسول خدا فرموده اند قال من صلی  
خلف المنافقین کان من صلی خلف الائمة پس نماز نمیشود و اگر پشت  
کس یا کسیکه وثوق بدین ان باشد و یکی کسیکه خوف از ان باشد  
لها اینکه مولانا الرضا فرمودند و در اینجا خید امر نیز باید دانست اول  
انکه اگر هتة دارد امامت نمودن اعراب و ولد زنا و محمد و محمدوم و ابرص  
و اغلف و عبد بعد از بودن میزان و معیار حوز اقتداء مذکور یعنی وثوق  
بدین و ظاهر مامون در هر یک موجد باشد و کذا اگر هتة دارد نماز پشت  
صالح و لوا اینکه عالم باشد و پشت حجام و لوا اینکه زاید باشد و پشت  
و مانع و لوا اینکه عابد باشد و باکی نیست با امامت نمودن عبد زمانیکه ان

افقه و اعلم باشد و کذا امامت نمودن اعمی زمانیکه ان افقه و افضل  
باشد با بودن کسیکه از ان استبد و توحیه نماید بسوی قبله چه  
صحرا و چه در غیر صحرا و نیز اگر هتة دارد امامت نمودن مقتید مطلق را و بالغ  
صحیح را و تیسیم متوضی را و خادمه مرد را لها اینکه اشاره شد غصیب  
و کذا اگر هتة دارد امامت نمودن مقیم بمافرو امامت نمودن مسافر مقیم  
الکراقة نمودن مسافر مقیم و حاضر شیت و اختیار است بین اینکه دو  
رکعت اول امام را ظهر قرار دهد و سلام دهد و دو رکعت اخر امام را  
عصر قرار دهد چه نماز امام ظهر باشد و چه عصر و اینکه اگر نماز امام ظهر باشد  
دو رکعت اول را ظهر قرار دهد و دو رکعت اخر او را نافله قرار دهد و اگر نماز  
امام عصر باشد دو رکعت اول را نافله قرار دهد و دو رکعت اخر عصر قرار  
دهد و اگر اقتداء نمود مقیم بمافرو بعد از اتمام دو رکعت و سلام اخذ  
سبکند امام محجرت بعض مامومین و مقدم نمایند از پس امامت میکنند  
بقیة مامومین را و در باقی از صلوة ایشان و اگر هتة دارد امامت نمودن قاعده  
قائم را و صاحب علة و مرض صحیح را یا باکی نیست در اختلاف نماز اند و  
از حجة اداء با قضاء یا اداء و قضاء دوم انکه صاحب فرائض است

در این کتاب در بیان این که هر کس که در این کتاب است



بفرایش خود و صاحب مسجد است مسجد خود با امامت نمودن و امامت  
میکند جماعت مؤمنین را اقرار ایشان از برای قرآن و اگر قرائت ایشان یا  
و متساوی باشد امامت میکند اعلم و افقه ایشان بسنه و در دین و اگر علم  
و فقه ایشان یکی و متساوی باشد امامت میکند اقدم ایشان از جهت هجرت  
و اگر یک و متساوی باشند از جهت هجرت امامت میکند اکبر ایشان از جهت سن و اگر  
یک و متساوی باشند از جهت سن امامت میکند اصبح ایشان از جهت وجه که  
جمع این مراتب بر وجه اولویه و احسنیه است حاصل نیست که  
مستحب است تقدیم افضل اهل جماعت از برای امامت سیم آنکه رسول  
خدا صلی فرمودند امامت نمودن شخص را بقوم و جماعت مکر باذن القوم  
و فرموده اند قبول نمیکند خدا نماز اما میگوید بگوید که اوست در آن  
انرا همای که سابقاً اشاره شد چهارم آنکه امام ضامن است قرائت ماموم را  
و ضامن نیست صلوته ماموم را پس اگر در صلوته ماموم زیاده و نقصان  
شود ضامن نیست امام او را در عهد خود ماموم است پنجم آنکه سزاوار است  
از برای امام آنکه اسماع کند و بشنود که آنکه پشت آن هستند اگر  
چه کثیر باشند و قرائت نمایند قرائت وسط پن مخافته و جهر نه آنکه خود

نشود و نه آنکه بسیار صوت را بلند کند که این و حشمتین سبقت  
و سزاوار نیست از برای امام آنکه بایستد زما میگوید نماز کرد تا آنکه تمام  
کند کسیکه پشت است آنجه فوت شد است از ازا صلوته ششم  
آنکه مندوب و مستحب است تحفیف دادن امام صلوته را و نماز  
کند بمامومین نماز اضعف ایشان و اگر نماز کند شما شقیل و تطویل  
نماید که عبادت است بلی مندوب و مستحب است انتظار در رکوع  
از برای ادراک ماموم رکوع را مقدار دو و مثل رکوع خود و اگر ادراک  
نمود بلند نماید سر خود را از رکوع هفتم آنکه مولانا الدبیر فرموده است  
بر امام است آنکه بلند کند و دست خود را در صلوته کثیر و نیست  
بر غیر آن آنکه بلند کند و دست خود را در کثیر و نیز مندوب است  
و مستحب است از برای امام اگر افتاح نماید زیاده از یک کثیر و  
سه و چه پنج و چه هفت جهر نماید یکی را و سر نماید بقیه را هشتم  
آنکه باید موضع امام را رفع و بلند تر از موضع ماموم نباشد مگر قدر  
یک انگشت یا اقل یا اکثر از او مگر ارض مسبوطة باشد و ماموم در موضع  
سجده و پائین از او ایستاده باشد که باکی نیست و اگر موضع امام



شبه دکان و نحو او باشد مجزئ نیست نماز ماموم حاصل نیست  
که ارتفاع کثیر مضر است نه قلیل در موضع امام و بایک نیست ارتفاع  
در موضع ماموم اگر چه کثیر باشد نه هم آنکه اگر شخص امامه نماید تکبیر را سجد  
اقامه کند ماموم را از زمین و طرف راست خود و اگر دو نفر یا زیاده باشند  
مستحب است صف و پشت امام ایستد و بایک نیست سجده و مقابل  
امام ایستادن بلکه مولانا الالبانی فرموده اند اگر استطاعت نباشد داخل  
شدن صف بایستد خدا و مقابل امام اذ اجاء الرجل ولم يستطع  
ان يدخل في الصف فليقم حذاء الامام فان ذلك يجزئ به یا اگر زن  
امامت نماید از برای زن مستحب است ایستادن وسط آنها و مکروه است  
مستقدم شدن بر آنها و بعبارة اخرى امام و ماموم یک صف باشند و هم  
آنکه اگر امام در اثناء نماز بمیرد مامومین مقدم میدانند بعضی از خودشان  
را و اتمام میکنند بقیة نمازشان را بان و اگر امام در اثناء صلوة احد  
صدت نماید نیز مقدم میدارند بعضی ایشان را ولیکن سزاوار نیست  
مقدم دار و مگر کسیکه او را ک اقامه را نموده باشد و سبق نباشد  
و اگر مقدم نمود امام سبق را اتمام میکند سبق نماز قوم را بعد

نمیشتند تا اینکه فارغ شوند قوم از تشهد بعد ایما و اشاره میکنند بسوی  
ایشان بدست تسلیم و القضاة صلوة را بعد اتمام میکنند آنچه بایک مانده  
از نماز خود و همچنین است بیان کرد در اشای نماز امام رعاف و نحو او  
و مجزئ است از قوم صلوة ایشان اگر مقدم بدارد امام مذکور کسی را که  
نیة صلوة نکرده است اگر چه سزاوار نیست کسیکه داخل شود با قومی  
در صلوة ایشان اینکه نیة کند نماز ایشان را نماز اگر چه نماز کرده باشد  
لما اینکه مولانا الباقی فرموده اند یا زده هم آنکه رسول خدا ام فرموده است  
کسیکه نماز کند بقومی و اختصاص بد نفس خود را بدعا پس تحقیق  
خیانه نموده است ایشان را و از دهم آنکه اگر در این نماز اول وقت  
وامامت نمودن با تاخیر قلیلی افضل نماز جماعت است مطلب سیم آنکه برین  
و معیار در بودن صلوة شخص صلوة جماعت اتمام واقده یا با هم است  
که عبارت است از امام و قدوة قرار دادن از او در صد و صلوة که  
اول و کثیر و اخر او تسلیم است نیة پس اگر اتمام واقده نکند صلوة  
ان نماز جماعت نخواهد بود و حرکت و سکون است بطریق این اتمام واقده  
لما اینکه رسول خدا فرموده اند قال انما جعل الایماتة لعلکم یفعلون



کبریا پس اگر ایستاد و اقامه در احوال و افعال نکند مثل اینکه قبل از امام  
افتتاح نماید یا قبل از امام سر از رکوع یا سجود بردارد و یا بگذارد نیز نماز  
ان نماز جماعتی است که خواهد بود بلکه در صورتی که ثانی نماز برای ان نیست  
مگر اینکه یا امام سر از رکوع و سجود بردارد و گذارد که در این صورت نماز  
جماعتی از برای ان نیست نیز که اینک رسول خدا ص فرموده انه قال رجل وضع  
راسه قبل الامام و يضع قبل الامام فلا صلوة له و رجل وضع راسه مع  
الامام و يرفع مع الامام فلا صلوة واحدة و لا حظ له في الجماعة باكر  
لغيره تعذر تاخر شود از امام در رکوع یا سجود یا هر دو خود بعمل میاورد  
انچه تاخر شده است و لاحق میشود حاصل این صلوة جماعتی از  
شخص متحقق میشود و امریکانیه اقتداء و یک عمل نمودن بوفق نیت  
اقتداء و مبادرت نمودن امام را در حد و واجب نماز که اینک اشاره  
شد و در اینجا چند امر است نیز اول آنکه مأموم اگر بغیر تعذر سر از رکوع  
یا سجود بردارد و قبل از امام یا بر رکوع یا بسجده رود قبل از امام شسته  
و اختیار است در متابعت نمودن و متابعت نمودن و فاسد نمیشود  
نماز ان بزیاده رکوع و سجود که بغیر تعذر بوده است دوم آنکه اگر بعد از نماز

معلوم شود که هر یک از دو نفر که جماعت نموده است ایستاد و اقامه  
بدیگری نموده است فاسد است صلوة هر دو و صحیح است که هر دو ایستاده  
نموده باشند که اینک مولانا الامیر فرموده اند سیم آنکه هر مأموم که او را  
نماید رکوع امام را قبل از اینکه طبع کند امام سر از رکوع ادراک نموده است  
رکعت را باینکه در حال رکوع امام تکبیر بگوید و اقامه صلب و راست کند پشت  
خود را در رکوع رود چه اینکه تسبیح رکوع را ادراک کند و چه کند و فخری است  
یک تکبیر از برای افتتاح و رکوع با اگر ادراک نموده است تکبیر رکوع امام را  
خوب نیست داخل نشود در ان رکعت یا اینکه اقتداء نکند بان رکعت یعنی  
از رکعات صلوة حساب نکند حاصل اینکه اگر ادراک ننمود تکبیر رکوع  
امام را شست و اختیار دارد بین داخل نشدن در ان رکعت و اعتداء  
نمودن بان رکعت که اینک مولانا الباقی فرموده اند لا تعذر بالركعة التي لم  
تشهد تكبیر مع الامام و كذا اگر ادراک نمود امام را بعد از رکوع چه در سجده  
اولی و چه در سجده اخیر و چه در تشهد اعتداء نمیکند بان رکعت و ادراک  
نموده است رکعت و لیکن ادراک نموده است فضل جماعت را پس مستحب است  
ایستاد و اقامه در جمیع احوال امام الا اینکه اگر ادراک رکوع نموده است



ادراک رکعت نموده است و مولانا الدیر فرموده است عاقر است  
کسیکه ادراک کند امام را در سجود و اعتدال کند باینکه بکثرت رکوع و سجده  
کند و اعتدال کند باین سجده چهارم آنکه اگر مأموم بغیر تعدیل کند رکوع و سجود  
را با امام باینکه نیست بشما فی رکوع و سجود کند و لاحق شود با امام پنجم آنکه نماز  
مأموم نماز نیست با ستر یا جدا و امثال اینها بلی باینکه نیست بصغوف بین  
اساطین و صفها میان ستونها و کذا باینکه نیست بجانل بین امام و مأمومین  
از رنهایشم آنکه صلوته مأموم صلوته نیست نیز با بودن فاصله بین امام و مأموم  
و بین صفوف زیاده از یک خطوه که عبارت است از مسقط حیدر انسان  
زمانیکه سجود نماید باینکه بین موضع قدم امام و موضع سجود مأموم زیاد از قدر  
مذکور باشد و ستر او است صفوف متصله باشد بعضی او بغض بلی  
اگر خوف باشد از ادراک نمودن رکوع امام را و فوت شدن رکعت  
بکثرت میگوید بعد لاحق میشود بصغوف در رکوع یا بعد از رکوع و اولی واجب  
کشیدن دو پا است و خطوه و کدام بر نه اشتق است چه فاصله بین  
ان و صفف قلیل باشد و چه کثیر هضم آنکه واجب است بر مأموم استماع  
و انصات و سکوت زمان قرائه امام مثل زمان قرائه غیر امام و در نماز

که جهر میشود قرائه و را که چهار نماز است چنانچه سابقا دانسته شد  
ظهر جمعه و مغرب و صبح چه در دو رکعت اول و چه در دو رکعت  
افزودن آنکه همه امام را بشنود و اگر نیشود قرائه را شنید و اختیار  
دارد بین قرائه و انصات و سکوت و در هر صلوته که جهر میشود  
که ظهر و عصر است نیز نشیت و اختیار دارد مأموم بین قرائه و تسبیح و  
سکوت اگر چه سکوت خالی از ذکر است نیست و فرق نیست در احکام  
مذکوره بین مأموم سبوق و غیر سبوق یعنی مأمومیکه یک رکعت یا دو رکعت  
امام از اسبغت نموده باشد زیرا که سابقا دانسته شد که در جمیع  
رکعات قرائه فائمه باید شود و تسبیح را مولانا العالم یعنی موسی بن جعفر  
نسج فرموده اند در دو رکعت اگر کما اینکه مولانا صاحب الزمان  
در جهری فرموده اند قد نسجت قرائه ام الكتاب فی مائتین رکعتین  
التسبیح و الذی نسج التسبیح قول العالم کل صلوته لا قرائه فیها فی  
خدا ج و کذا قرائه میکند و لو مثل حدیث لغیر الکر اقد از حبه  
لقیته و امام اهل خلاف باشد هشتم آنکه مترادف نیست از برای مأموم  
استماع نماید امام را چیزی از آنچه میگوید و نیز مکروه است نماز کردن پشت



صفوف شما نهم آنکه اگر ماموم سبق باشد بیک رکعت دوم  
که امام تشهد بخواند مستحب است از برای آن که تجافی نماید و بخواه  
نشیند و مکروه است تمکن شود از قعود نشستن و نیز نشستن  
سر از رکوع و سجود ببردند تا اینکه مردان از رکوع و سجود سر بردارند و نیز  
مستحب است تشهد خواندن که تشهد برکه است و نیز مستحب است  
نشستن و تشهد خواندن در تشهد دوم امام دهم آنکه مستحب است  
اعاده نماز فرضیه از برای اتمام و اقتداء و بودن صلوة و جماعة نماز  
دوم را نافله قرار میدهند و خدا ای تم اختیار میکند احب بهتر اندوزان  
اینکه مولانا الصادق فرموده اند و نیز مستحب است اعاده صلوة از برای  
کسیکه نماز کرده باشد در جماعة از برای کسیکه نماز کرده باشد که قصد  
است بر آن که آنکه رسول خدا فرموده اند چه امام باشد کسیکه اعاده  
میکند نماز را و چه ماموم باشد و نیز مستحب است از برای کسیکه بعد از اذان  
شدن در نماز روتیه نماید انعقاد جماعة را اتمام نمودن او را بدور کعبه  
و استیفات نماید نماز با امام و بوده باشد اند در رکعت نافله یا در هم  
آنکه افضل صفوف اول است و افضل اول آنچه ادنی و نزدیک است

از امام و در صلوة خیاره افضل صف آخر است و افضل صف  
مقدم طرف راست امام است و مستحب است بودن صف اول  
ادلو اللصلام یعنی صاحبان عقول و تفق که اگر امام نسیان کند یا عجز  
شود تقویم و تسدید نمایند آنرا و نیز مستحب است اتمام صفوف اگر در  
صفوف ظل و فرج باشد و نیز مستحب است تسویه نمودن صفوف  
محاذاة نمودن بین مناکب و مسح بمناکب نمودن تا اینکه ظلی و فرجی در  
اعل جماعة نباشد و متعالف نشود پس صفوف فرماید خدا ای تم بین ثلوث  
ایشان که آنکه رسول خدا فرموده اند و مستحب است بعد از کعبه  
قد قامت الصلوة ایستادن مامومین و مقدم داشتن یکی از خود را  
و مشط نشوند امام را و از دهم آنکه اگر معلوم شود بعد از صلوة چهار  
بودن امام از وضو و غسل اعاده میکند نماز را امام و ماموم هم که بیک  
فرموده اند من صلی بالناس و هو خیر لهما و الناس صلواتهم و لیکن  
مینت بر امام که اعلام کند مامومین را بمجد شدن خود و اگر معلوم  
شود بعد از صلوة سر او را نبودن امام از برای اقتداء باینکه مومن نباشد  
مثل ناصب و عدو اهل بیت که بمنزله جد است نه مثل یهود و اعداء



بر مومنین و کذا اگر معلوم شود مدتی و عاصی بودن امام حاصل  
اینکه مومنین با ما مشان رکوع و سجود نمایند هر زمان فاسد شد  
صلوة امام فاسد است صلوة مومنین چنانچه در صلوة بدون طهارت  
است و هر زمان که فاسد نشد نماز امام مثل اشک بعد فاسد نیست  
نماز مومنین بلی اگر قبل از اقتداء عالم باشد مومنین عاصی بودن امام آن  
فاسد است نماز آن مثل امام نبودن از برای آن چنانچه در ضمن امور  
مذکوره دانسته شد و اما با نبودن علم پس مرفوع القلم است و از اینجا واضح  
شد که جائز است اقتداء با امام با نجاست لباس یا بدن امام مثلاً و اینکه  
علم ندارد بفساد صلوة امام از جهة نجاست قبل از صلوة چنانچه اگر بعد از نماز  
عالم شود بفساد صلوة امام از جهة نجاست یا اینکه با علم نجاست و نبودن عذر  
نماز کرده است فاسد است صلوة مومنین نیز مثل صدره صلوة بدون امام  
خاتمه کلام آنکه اگر شخص صبی تسبیح و انصراف امام از صلوة داخل شود  
مجزئی است از اذان و اقامه جماعه و اگر بعد از تفرق اهل جماعه داخل شود  
مجزئی نیست از اذان و اقامه ایشان باید اذان و اقامه بگویند که در صدور  
صلوة دانسته شد و اگر سواناة و ادراک نماید اهل جماعه در جلوس بعد از صلوة

مجزئی است از اقامه بدون اذان که آنکه در خبر عبید بن زراره است  
از مولانا الصادق قال اذا ادركت الجماعة وقد انصرف القوم وجبت  
الامام مكانه و اهل المسجد قبل ان ينصرفوا اجزالت اذانهم و اقامتهم  
فاستفتح الصلوة لنفسك و اذا وافيتهم وقد انصرفوا عن صلواتهم  
و هم جلوس اجز الاقامة بغير اذان و ان وجبتهم و قد تفرقوا و خرج  
لبعضهم عن المسجد فاذا نواقم لنفسك و الحمد لله رب العالمين و الصلوة  
عالمهم و الله الطاهرين و اللغته ما اعد الله لهم اجمعين



دعایه ثانیه از دعای اسلام از بقیه کتاب سبیل الرشید دلیل الزم  
فی الدین که از جمله تعلیمات متعلم از رسول خدا ص و ائمه هدی ع آقا  
افضل فضله الله فی الدنیا و الدنیا بعد الدنیا است از برای عامه سلسله  
مکلفین در شرق و غرب و در اعصار و ایستادگی تا قیام  
قیامت و حقوق و واجبه این علم که از مواضع علم است بهر است  
اول سکوت دوم استماع سیم حفظ چهارم عمل بهم نشر و بار  
و ماضی او موکول است بکتاب اصول و فقه از ائمه هدی ع که مومن  
است بامیرات ائمه از رسول الله ص و عمل بدون علم از مواضع  
علم ائمه هدی ع چه تفقه و چه تقلید باطل است و عامل بعمل کفر است  
اگر چه شامل شود از اصفیت ایمان کما اینکه امیر المومنین ع  
فرموده انه فکل عمل من اعمال الخیر یجری علی غیر ایدی الاولیاء  
و عمو دهم و صد و دهم و نشر ایمان و شنیدن و معالمت و دینهم ع  
مرد و غیر مقبول و الله بعمل کفر و ان شملهم صفت الایمان  
للاجل و لا قوة الا بالله



الحمد لله رب العالمين والصلاة على سيد الانبياء والمرسلين  
وعلى اله ساسة العباد اجمعين وللجنة على اخذ اديهم الجاهلین واعمالهم  
الكافرين من الماضين والفاشرين الى جامع المعنوين امين رب البريين  
وبعد گذشت در کتاب صلوة که دین و اسلام عبارت است از آنچه رسول  
خدا ص از نزد خدای تعالی آورده است و اصول و مبدء های او پنج است و بقیه  
این پنج است و از جمله پنج قرینان بود که عبارت از صلوة و زکوة است و نیز  
که شش حدود و فريضه صلوة و اما فريضه زکوة پس در او چند مقصد است  
مقصد اول آنکه علت فرض وضع زکوة از جهت قوت فقرا و محضین  
اموال اغنیاء است که خدای عزوجل مکلف نموده است اهل قوه را بفقرا  
و بشان اهل زمانه بملکوی خیا که مولانا الرضا فرموده اند و نوع از  
زکوة هرام و سبب عدم قبول صلوة است و در این مقصد چند امر است  
امرا اول آنکه اشیاء و اموالیکه واجب است زکوة از آنها نه چیز است  
نقدین یعنی طلده و نقره و انعام ثلثه یعنی شتر و گاو و گوسفند و غلات و غیره  
یعنی گندم و جو و فرما و کشتش و رسول خدا ص زکوة را در غیر از این نه چیز عفو

فرموده اند بلی در این امر چند چیز باید دانسته شود اول آنکه از برای  
هر چیز در عالم زکوة است غایه امر آنست که عفو او است در مساوی  
نه چیز مذکور حاصل آنکه زکوة دو نوع است یکی زکوة واجب که در نه چیز مذکور  
است و یکی زکوة غیر واجب که در غیر نه چیز مذکور است از اموال و دهم آنکه  
عفو زکوة از غیر از نقدین از خانه و خادم و لباس و اثاث و انما اینها  
مادایست که اراده تجارت با آنها نشده باشد پس اگر اراده تجارت با آنها  
شده باشد و در تمام سال نفروخت از جهت طلب زیاده از اموال و  
اینکه داده شده باشد از اموال واجب است زکوة او که اینها مولانا  
الصادق فرموده اند بجهت آنکه اگر اراده تجارت با آنها نشده باشد  
یا اراده تجارت شده باشد ولیکن در تمام سال راغب در آنها یافت  
نشده باشد یا با وجود راغب بکثرت از اموال راغب باشد که کوچک  
و اجب نیست زکوة بلی زکوة یک سال مستحب است چه حبس در یک سال باشد  
و چه در زیاده در صورت اراده تجارت سیم آنکه غیر انعام ثلثه که عفو شده  
است از زکوة آنها بلکه رسول خدا ص فرموده است از صدقه و زکوة آنها  
فرق نیست بین آنکه سائم باشد یا نیکه از سال شده باشد در مرغی و یا گاو



در تمام سال و اینکه معلوف باشد و نه بین اینکه مذکر باشد و اینکه مؤنث باشد بلی در خصوص نجیب از اسبها که در تمام سال با باشد دو دینار و پیا بویک دینار استحب است که مولانا الا میر فتح نموده اند چه مذکر و چه مؤنث چهارم آنکه غیر غلات در ربع از آنچه داخل وزن و کبل است که معلوم شد عفو زکوة از آنها اگر ممکن باشد صلی آنها تا یک سال استحب است زکوة در آنها زانیکه سال حلول کند بر آنها مثل برنج و نخود و عدس و ماش و باقله و اشباه اینها و آنچه فاسد شود و ممکن نباشد حبس آنها تا یک سال مثل میوه جات و سبزیجات زکوة در آنها نیست مثل جواهر و اشباه او از معدنیات چون الماس و غیره و زنج و قطعه نقره که زکوة در آنها نیست امر دوم از مقصد اول در امور راجعه بتقدین است اول آنکه نقدین باید رکاز باشد یعنی نقوش و سکه که باشد و بعبارة اخرى دارای سکهی باشد که بان سکه منفعت حاصل شود و زوال آن سکه سبب زوال منفعت شود چه سکه قدیمه و چه سکه جدید و بختلاف بتر که این شده از طلله و نقره را گویند و سببیکه که شمش طلله و نقره که شمش نقره را گویند و کذا اصلی یعنی زینتمای زنهار که زکوة در آنها

نیست بلی اگر ضعیف زنهار رکاز و دینار و درهم باشد زکوة غیر واجب او عاریة دادن آنهاست لهما اینکه مولانا الصادق فرموده اند دوم آنکه و ثانیست که دینار و درهم خالص باشد یا مغشوش اگر خالص از مغشوش مقدار آنکه زکوة در او واجب است برسد سیم آنکه باید درهم و دینار عین باشد پس اگر درهم و دینار دین باشد واجب است زکوة در او بلی زکوة او بر مقرض یعنی قرض کننده است مگر اینکه مقرض شرط کند بر مقرض زکوة را که در این صورت واجب است زکوة بر مقرض نه مقرض ولیکن باید دانست که وجوب زکوة بر مقرض و قیست که ماله داشته باشد که زیاده آن مال از دین مبلغ زکوة باشد مثل اینکه هشت صد درهم قرض کرده باشد و مال آن هزار درهم باشد که زیاده که زیاده دو است و درهم است که مبلغ زکوة است پس اگر مال آن کمتر از هشت صد درهم نیز یا هزار درهم الدیکد درهم کم مثلا باشد زکوة بر او واجب نیست مگر کسی دین را ضامن شود با اجازه مدیون که در این صورت نیز زکوة واجب است لهما اینکه مولانا الامیر فرموده اند چهارم آنکه باید درهم و دینار درید مالک باشد یا اینکه ممنوع از تصرف در او نباشد



ص  
مطلقا ولو تحت بدائنه ان باشد پس اگر ممنوع از تصرف باشد مثل  
مال مفضوب یا مجهول مثلا چیزی بران نیست و چنین است  
مالیکه شخص از برای نفقه اهل خود میکند و غائب است مثل سه هزار  
درهم نفقه دو سال اهل خود را ترک کند و غائب شود بلی اگر حاضر باشد  
واجب است زکوة او لهما اینکه مولانا الصادق فرموده اند و از اینها  
حال حکم مال مرحوم و نخواهد معلوم شد که زکوة در آنها نیست حاصل  
اینکه میزان در وجوب زکوة و عدم وجوب او عنوان بقا منفعت  
مال و در حق منفقه مال است که صادق است و شمس نمودن طلده نفقه  
و صلی نمودن و اشتباه آنهاست لهما اینکه مولانا الفقیه موسی بن جعفر  
فرموده اند و هر مالیکه ممنوع نباشد شخص از اخذ او مطلقا درین و مال  
غائب در هر زن حکم او حکم مالیت که در تحت بدائنه است که باید زکوة  
او را بدد لهما اینکه مولانا الصادق فرموده اند و همچنین اگر مالیکه شخص  
متقلب شود در تجارت بویا فبوما باید زکوة او را بدد که شبهه عین  
است لهما اینکه نیز انحضرت فرموده اند و از اینها حال کسیکه مال او  
در تحت بد غیر است ولیکن منافع او راجع بان است معلوم شد که بر است

ص  
که بر است زکوة لهما اینکه مولانا الرضا فرموده اند پنجم آنکه باید وزن  
نفقه در هریم دو است مثقال برسد و وزن طلده دینار است مثقال  
برسد پس اگر در اول که دو است مثقال است یک دریم و در دوم که  
پست مثقال است یک دینار کم باشد زکوة واجب نیست و کذا و زیاده  
هر یک از دینار و در هریم زکوة واجب نیست تا اینکه خمس زیاده شود  
و بعبارة اخرى در دوم چهار دینار چهار دینار زیاده شود و در اول چهل  
دریم چهل دریم زیاده شود و در اینها چند امر باید دانست اول آنکه دریم  
مثل دینار عبارت است از مضاد و وجوی میانه که عبارة اخرى است از  
سپیده نخود پس هر دریم و دینار ربع مثقال صیرفیت که پست  
و چهار نخود است و هر دریم عشر دینار است قیمته اگر چه مثل دینار است  
زنه دوم آنکه میزان در قدر مال التجارة میزان طلده و نفقه است پس اگر  
مال التجارة مساوی دو است مثقال نفقه یا پست مثقال طلده باشد  
واجب است زکوة و چنین است پان در چهل دریم چهل دریم بعد  
و چهار دینار چهار دینار بعد که اگر کمتر از هر یک باشد واجب نیست  
زکوة سیم آنکه اگر در اهرم و دنانیر هر دو ضمیمه برسد مقداری



من که واجب است زکوة در او بلکه باید هر یک بر وجه خود برسد ششم  
 آنکه باید طلده و فقره صلوات نماید بر آنها یک حول و سال که محقق میشود بطل  
 شدن ماه و دوازدهم پس اگر صلوات نکند سال واجب نیست زکوة ششم  
 آنکه باید طلده و فقره در تمام سال که محقق میشود بطل شدن ماه و دوازدهم  
 است باید حرکت داده نشود پس اگر در اثنا حول حرکت داده شود  
 ولو هر یک بدیگری مثل اینکه دو بیت متقال طلده در اثنا سال تبدیل  
 کند به پانصد متقال فقره چیزی بران نیست و فرق نیست در این حرکت  
 دادن قبل از صلوات حول بین اینکه از جهت فرار از زکوة باشد و اینکه از جهت  
 فرار نباشد بلی سبب است زکوة اگر تبدیل از جهت فرار از زکوة باشد و اگر  
 تحویل کند طلده و فقره را بکند یا جو مثل بعد نقیب کند و فقره را بکند  
 و جو را بطلده و فقره پس اگر طلده و فقره دوم همان دنیا و در هم اول است  
 که رجوع نموده است برانست زکوة بعد آنکه یک مالک شده است  
 لکن اینکه مولانا الباقی فرموده اند و اگر بغیر در هم و دنیا را اول باشد چیزی  
 بران نیست مثل صورتی یا س از رجوع در هم و دنیا را اول که نیز چیزی  
 بران نیست و کذا واجب است اگر قبل از صلوات حول دفع کند در اتم

۲۱ مقدار بر یک شل و یکصد در هم و دنیا مثل دوازدهم

۹ و دنیا را بدیگری بشرط مثل اینکه همه کند بشرط ضمانت در اتم و  
 ضمانت را از برای آن که در این صورت همه جائز و شرط است و زکوة  
 لازم است چنانچه مولانا الصادق ۴ فرموده اند امر سیم از مقصد اول  
 در امور راجعه بالغام ثلثه است اول آنکه باید این اصناف ثلثه  
 که عبارت است از شتر و گاو و گوسفند و علف خوار نباشند باینکه در هر یک  
 صحرا چریده باشند پس اگر هر یک علف خوار باشد زکوة در او نیست  
 و میزان صدق سائمه معلوفه بودن است و اگر شک شود زکوة معلوم  
 نیست دوم آنکه باید این اصناف عامل و کارکن نباشد پس اگر هر یک  
 عامل و کارکن باشد زکوة در او نیست و میزان در عامل بودن و عامل  
 نبودن نیز صدق است و اگر شک شود نیز زکوة معلوم نیست سیم  
 آنکه باید اصناف ثلثه صلوات نماید بر آنها حول و سال که بداخل شدن ماه  
 دوازدهم است و فرق نیست در هر یک بین بزرگ و کوچک و اعتبار  
 صلوات حول از بعد از نیت و ولادة چه شیر خوار و چه غیر شیر خوار بلی حول  
 هر صنف چیزی در او نیست پس حساب سال از اول روز نیت و ولادة  
 است چهارم آنکه باید هر صنف از اصناف ثلثه برسد صدیر اگر شتر



صن معین فرموده است و در اینجا ستاد امر است امر اول آنکه از برای  
 اول که شتر است دوازده صد معین شده است اول پنج عدد دوم  
 ده عدد سیم پانزده چهارم بیست عدد پنجم بیست و پنج ششم بیست  
 و شش عدد هفتم ده عدد که سی و شش میشود هشتم ده عدد که چهل  
 شش میشود نهم پانزده عدد که شصت و یک میشود دهم پانزده  
 عدد که هشتاد و شش میشود یازدهم پانزده عدد که نود و یک میشود  
 دوازدهم سی عدد که صد و یک میشود پس در پنج صد و پنج  
 است و صد ششم یک است و صد هفتم و هشتم ده است و صد نهم دوم  
 و یازدهم پانزده پانزده عدد میشود و صد دوازدهم سی است و فرق  
 نیست در این صنف که شتر است بین انواع شتر مثل بخت لار او که  
 بمنزله گاوشش است از گاوش پس چیزی بین صد و مذکور نیست مثل  
 چهار در پنج صد اول و بیست و پنج در صد ششم امر دوم آنکه از برای  
 دوم که گاوش است هشت صد معین شده است اول سی دوم چهل سیم  
 شصت چهارم هشتاد پنجم اشتاد و ششم نود هفتم صد و بیست پس در صد  
 دوم ده و در صد سیم بیست و در صد چهارم ده و در صد پنجم ده و در صد ششم

ده و در صد هفتم سی زیاد میشود و فرق نیست در این صنف که  
 گاوش است بین انواع گاوش و میش پس چیزی بین صد و مذکور  
 نیست مثل بیست و نه در صد اول و سی و نه در صد دوم امر سیم آنکه  
 از برای صنف سیم که گوسفند است پنج صد معین شده است اول  
 چهل دوم صد و بیست یک سیم دویست یک چهارم سیصد و یک  
 پنجم چهار صد که در صد دوم اشتاد و یک و در صد سیم اشتاد و در صد  
 چهارم یکصد و در صد پنجم نود و نه زیاد میشود و فرق نیست در این  
 صنف که غنم است بین اینکه گوسفند باشد و اینکه بز باشد پس چیزی  
 بین صد و مذکور نیست مثل سی و نه در صد اول و صد و بیست در صد دوم  
 امر چهارم از مقصد اول در امور راجعه بعلات رابع است اول آنکه باید  
 باید هر یک از این علالت رابع که عبارت است از گندم و جو و ضرا و کوشش  
 پنج و شش باشد و وسق عبارت است از شصت صاع که مجموع سیصد صاع  
 میشود و گذشته در باب غل که صاع عبارت است از یکین تبریز پانزده  
 سیر بقیصه و دو مثقال و نیم و بنا بر این سیصد صاع چهار صد و یازده من  
 تبریز و سیزده سیر و یازده و دو مثقال صیرفی است و عبارت از غری چهار هزار



یازده من بریزد و سیزده سیر نریده و شقال صیرفی است پس اگر یک  
از غلات سلب ربع باین صد نرسد زکوة واجب نیست چنانچه در غیر غلات  
ربع اگر باین صد نرسد زکوة مستحب نیست و کذا اگر دو نصف یا زیاد  
از غلات و غیر غلات بمقدار مذکور رسد نه از هر یک واجب است  
نیت زکوة در آنها دوم آنکه وقت وجوب زکوة بر غلات ربع  
و استحباب زکوة در غیر غلات ربع زمان قطع این اصناف است  
از اشجار و درختهای خودشان و زمان تقدیر و تخمین آنهاست از اشجار  
خودشان که چه مقدار است لکن آنکه مولانا الرضا فرموده اند چه آنکه  
وقت حرم و فرض یعنی قطع و تخمین بمقتضای تقریبه و تزییمه  
و خطیئه و شحیه باشند و چه نباشند و بعبارة آخری چه ناییده شوند  
باسم کنندم و جو و خرما و کشمش و چه ناییده شوند مثل اینکه طیب و انکور  
نباشند با اینکه هر یک سجد پنج و سق برسد تخمین بعد از تنصیف شدن  
باین صفات و چنین است امر در غیر غلات که مستحب است زکوة پس  
اگر پیش از وقت وجوب مذکور بعضی اصناف مذکوره از بلوغ حدیکه  
و صدیکه زکوة در آنها واجب است بیرون رود حکم او حکم بیرون رفتن

شعیه

نقدین و انعام ثلثه است از خودشان پیش از حلول حول و بعبارة  
آخری وقت قطع و تخمین غلات ربع بمنزله حلول حول است در پنج بقیه  
که نقدین و انعام ثلثه است در احکام سابقه پس اگر بعد از زمان قطع  
و تخمین بیرون رود از حد مذکور یا اشتغال داده شود بغير شط غیش و زکوة  
مثل بعد حلول حول در پنج بقیه سیم آنکه حد مذکور که بعبارة است از پنج و  
بعد حقوق مقاسمه و آنچه حاصل شود در يد شخص است پس اگر صاحب  
ارض نباشد حد مذکور بعد مقاسمه با صاحب ارض است از آنچه حاصل  
شود در يد شخص و کذا اگر خود عامل نباشد که حد مذکور بعد مقاسمه  
با عامل است از آنچه حاصل در يد شخص شود و فرق نیت در این حق  
العمل که بطریق مقاسمه است بین عمل حرث و غرس و حرم و حصاد  
و غیر ذلک حتی فرض و تخمین زدن لکن آنکه مولانا الباقی فرموده اند  
بمخلاف آنکه اگر ارض و عمل از خود باشد نه از غیر اعتبار حد مذکور  
قبل از بیرون نمودن اجرة مثل ارض و عمل است بلی خوب نیست  
از برای عارس یعنی حفظ کننده اجرة معلوم شود و ترک میشود  
از برای دوست درخت از جهت حفظ آن و بخلاف آنکه حق الارض و



حق العمل باجری باشد نه بنحو تقاسمته مثل اجاره نمودن نخستان  
و کرستان که اعتبار صد مذکور قبل از بیرون نمودن اجرة است مثل  
بیرون نمودن حق بذر حاصل کلام اینست که آنچه از حقوق مذکوره  
در مقابل او تقاسمته قرار شود از محصول غلات در یک مالک ضایع  
است پس در صد زکوة غلات داخل نیست چه ان حق قبل از وقت  
و جوب مذکوة باشد و چه بعد از وقت و جوب مذکوة باشد و آنچه  
از حقوق مذکوره در مقابل او تقاسمته قرار نشده از محصول غلات در یک  
از یک مالک غلات خارج نشده است پس در صد زکوة غلات داخل  
است چه قبل از وقت و جوب باشد ان حق و چه بعد از آنچه در وقت  
اصناف تسعة در اثنای سال احتیاج بمخرجی مثل اجرة حفظ نقدین  
و اجرة راعی و چوپان و غیر اینها باشد ان مخارج از صد و دوا آنها خارج  
نمیشود مثلاً اگر اجرة راعی چهل کوسفند یک کوسفند باشد اخراج نمیشود  
ان یک کوسفند یا اجرة حفظ و دست در هم بکشد در هم باشد اخراج  
نمیشود ان یک در هم تا اینکه هر یک از صد و جوب مذکوة بیرون رود  
و از اینها حکم کسر اللات و ادوات متعلقة بعلات در یک معلوم شد مثل

ص ۱۲ حکم تلف شدن آنها که صد مذکور قبل از بیرون نمودن قیمت کسر تلف  
است و از این بیانات حال غیر غلات در یک از انچه مستحق است مذکوة  
در آنها معلوم شد و باید دانست که بعد از تقاسمته هر کس که قسمة حصه  
ان سجد مذکور رسد واجب است بر ان کس زکوة قسمة و حصه خود چه  
مالک و چه عامل بلی اگر مالک در ض و قریه شرط کند زکوة را بر عامل واجب  
است بر عامل نه بر صاحب در ض و قریه چهارم آنکه آنچه سلطان از باب  
خراج اخذ میکند از عشر و غیره جائز است احتساب او از زکوة و بعبارة  
افری مشیة و اختیار است اینکه خراج سلطان را از زکوة احتساب  
کند و اینکه نکند بلی اگر سلطان و اخذ کننده اهل ولایة و دوستی ائمة  
اشن عشره نباشد که محل زکوة هستند مجزی نیست اگر باختیار او یا  
استطاعة منع زکوة را بان بدد که بغیر اهل داره است در این هنگام  
بنا اگر بدون استطاعة اخذ شود امر با عاده نیست مقصد دوم  
در زکوة اصناف تسعة مذکوره و غیر مذکوره است و در اوستة فصل  
است فصل اول در زکوة نقدین و در او چند امر است اول آنکه زکوة  
در هر یک از طلا و نقره مطلقه در صد اول از اندوخته است متعلق در



ص ۱۶  
در هر یک از اینها که چهار  
مثقال در اول و چهل مثقال در دوم بود و ربع شش یعنی چهار یک  
و یکس از بیست مثقال نصف و از چهار مثقال یک عشر مثقال و از  
دو بیست مثقال در هر پنج مثقال و از چهل مثقال در هر یک مثقال زکوة  
است و همچنین است بیان در آنچه زائد شود که در هر چهار مثقال  
طله عشر و در هر چهل مثقال نقره یک مثقال زکوة است دوم آنکه  
زکوة مال التجاره و دین و غیر ذلک از آنچه سابقا بتفصیل دانسته شد  
زکوة نقدین است که مسموع شد سیم آنکه باکی نیست از دراهم زکوة زانیه  
و از دینار زکوة دراهم بقیمت و کذا باکی نیست زکوة نقدین با آنچه  
متیسر است بقیمت فضل دوم در زکوة الفام ثلثه و در او نیز چند  
مطلب است مطلب اول در زکوة شتر است و در او چند امر است  
اول آنکه زکوة پنج صد اول او در هر یک یک کوسفند است و زکوة صد  
ششم او یک ابنه مخاض است و زکوة هفتم او یک ابنه لبون است  
و زکوة هشتم او یک حقه است و زکوة نهم او یک جذعه است و زکوة  
دهم او دو ابنه لبون است و زکوة یازدهم او دو حقه است و زکوة

و از دهم او یک حقه است در هر پنجاه و یک ابنه لبون است  
در هر چهل دوم آنکه فرقی نیست در زکوة پنج صد اول بین کوسفند  
که ذکر باشد و بز و نه پن نر و ماده و نه پن کوسفند و بز که بعد از  
آنکه داخل ماه دوازدهم شده باشد و اما برة اخذ نمیشود از زکوة  
و باکی نیست قیمت کوسفند و بز را دادن سیم آنکه ابنه مخاض که زکوة  
صد ششم است شتر ماده است که داخل در ماه دوازدهم شده باشد  
اما تفصیل یعنی بچه شتر و دختر اخذ نمیشود از زکوة حاصل نیست که  
ابنه مخاض عبارت است از دختر شتری که مادر او بعد از او بستن  
شده باشد که سال دوم او است یا اینکه در این مرتبه باشد و لوانیکه  
مادر او بستن نباشد یا مادر نداشته باشد نه شتریکه داخل مال  
دوم شده باشد چهارم آنکه ابنه لبون که زکوة صد هفتم است دختر  
شتریکه که مادر او صاحب شیر باشد و ولد عقب او را شیر  
دهد یا در این مرتبه باشد و لوانیکه مادر شیر نداشته باشد یا مادر  
نداشته باشد حاصل نیست که باید از ابنه مخاض بودن بیرون  
رو و چه داخل سال سیم شده باشد و چه نشده باشد پنجم آنکه



حقه که زکوة صد ششم است شتر ماده است که مستحق باشد اینکه  
 سوار شود پست او چه داخل سال چهارم شده باشد و چه نشده  
 باشد که آنکه مولدنا الرضاء فرموده اند ششم آنکه خذعه که زکوة  
 صد نهم است شتر ماده است که ساقط شده باشد مقدم است آنکه  
 او چه داخل سال پنجم شده باشد یا نشده باشد حاصل بیانات  
 مذکوره اینکه میزان در هر یک از اینه مخاض و ابنه لبون و حقه و خذعه  
 صدق هر یک از این معانی است نه سن و سال و در صورت شک و شبهه  
 در صدق مرجع سن و سال است باینکه داخل در سال دوم شده باشد  
 در اول و داخل در سال سیم شده باشد در دوم و داخل در سال چهارم  
 شده باشد در سیم و داخل در سال پنجم شده باشد در چهارم نظیر طرخ  
 غلام و جاریه که با حلقه و انشاء او است و با نبون و بیچک بسن و سال  
 است باینکه در محل خود شده است مقدم آنکه تفاوت بین اینه  
 مخاض و ابنه لبون و ابن لبون و حقه و خذعه  
 و خذع یعنی بین مونسندگی این چهار نوع از شتر یک کو سفند  
 است که قیمه ده درهم بوده است در زمان ائمه اطهار و نیز تفاوت

کشفه

بین اینه مخاض و ابنه لبون و بین ابنه لبون و حقه و بین حقه و خذعه  
 دو کو سفند است که قیمه پست و در هم بوده است در زمان ایشان  
 پس اگر در صد ششم تا صد و دوازدهم عین شتر نباشد باینکه اعلی  
 از او یا دناهای از او باشد اعلی را میدهند و مابه التفاوت از زکوة  
 گیرنده اخذ میکنند و یا دنا را میدهند و مابه التفاوت از خود میدهند  
 بلکه با نبون عین شتر زکوة جاری است اخذ اعلی و از مابه التفاوت  
 مذکوره که آنکه جاری است در هر صد قیمه شتر زکوة داده شود و باین  
 فرق خواهد کرد آنچه ذکر شد از یک کو سفند و ده درهم و دو کو سفند  
 و پست و در هم در مابه التفاوت در این زمان و امثال او که قیمه مختلف  
 است و کیفیت آن اگر در صد ششم که باید اینه مخاض بدو بیعت کو سفند  
 بدو بخیر است زیرا که مابه التفاوت اینه مخاض و ابن مخاض یک کو سفند  
 است و صد پنجم در او پنج کو سفند است پس لابد تفاوت بین  
 زکوة صد پنجم و ابن مخاض یک کو سفند است پس بیعت کو سفند  
 معادل اینه مخاض شد و از اینجا واضح شد که ابنه لبون معادل نه  
 و حقه معادل یازده و خذعه معادل سیزده کو سفند است که آنکه



من معلوم است این بیانات در باب کفایت و بابت دید که صد  
دیه میست و پنج نیت مخاض و پست و پنج نیت لبون و پست و پنج حق و  
پست و پنج جذعه معال است با هر ارکوسفند دیده پس باید بسیار التفات  
نمود تا اینکه زله قدم نشود مطلب دوم در زکوة کاوست و در او نیز  
چند امر است اول زکوة حد اول تبیع حولیت و زکوة حد دوم سنه  
است و زکوة حد سیم و دو تبیع حولیت و زکوة حد چهارم یک تبیع حولی  
و یک سنه است و زکوة حد پنجم و دو سنه است و زکوة حد ششم  
تبیع حولیت و زکوة حد هفتم در هر سی و یک تبیع حولی و در هر چهل  
یک سنه است دوم آنکه تبیع عبارة است از کا و زکوة که تابع ماور  
خود است چه داخل سال دوم شده باشد و چه نشده باشد بعد از  
آنکه داخل ماه دوازدهم شده باشد که حولی یک ساله گفته میشود  
و عجل که کوه ساله گفته میشود و از زکوة سیم آنکه سنه  
عبارة است از کا و ماده فوق جذعه که سن فوق حولیت یعنی کا و  
ماده حلی سه ساله و فوق اول از سنهای کا و پس اقل سنه کا و  
است ماده صاحب سن که داخل ماه دوازدهم سال سیم شده باشد

ص ۲  
و اگر در هر حدی از حد و ندانند که عین زکوة از حولی منتهی است  
نشود و اعلای او یا ادنای او یافت شود با کی نیست و در ادن  
اعلی و ادنی و اخذ ماده التفاوت قیمته و کذا با کی نیست و ادن قیمت  
بالبودن عین کا و زکوة نیز مطلب سیم در زکوة کوسفند است  
و در او نیز چند امر است اول آنکه زکوة حد اول یک کوسفند است  
و زکوة حد دوم دو کوسفند است و زکوة حد سیم سه کوسفند است  
و زکوة حد چهارم چهار کوسفند است و زکوة حد پنجم در هر حد یک  
کوسفند است دوم آنکه غنیمکه زکوة داده میشود و فرق نیت بین  
زکوة ماده و نه بین کوسفند و بز و نه کپور و ضعیف بعد از داخل شدن  
در ماه دوازدهم پس اخذ نمیشود و حمل یعنی بره و زکوة سیم آنکه با کی  
نیست و ادن قیمت غنم زکوة شل قیمت شتر و کا و و بعد از دانستن  
این مطالب ثلثه نیز باید چند امر دانست اول آنکه محرابی از انعام ثلثه  
که عبارة است از صاحب بشیر که عیش است از برای اهل او و یا بر سر  
میکنند و لاله را بشیر خود زکوة در او نیست و بعبارة اخرى زکوة در حد و  
هر یک از انعام ثلثه بیرون است و کذا اکیله که عبارة است از بسیار



و بر خور و فعل الغنم یعنی گوسفند و بز که لز برای البتن نمودن  
 ماده بکشد میدارند در آنها زکوة نیست اگر چه هر یک از رتبی و شاتیکه  
 دو ولد را تربیت میکند از جهت زیاد داشتن شیر و شاة اللب و شاتیکه  
 معده و ماده شده است لز برای شیر دادن ابل خود و اکیله و شاة  
 که آماده شده لز برای اکل ابل خود و فعل الغنم و شاتیکه لز برای زدن  
 او بر ماده معده و ماده شده است کفایت میکند از زکوة بلکه اولی است  
 ولیکن بصدق یعنی زکوة گیرنده اخذ نمیکند آنها را مثل باخض یعنی بطن  
 و از جهت رعایت حال زکوة و میند و فرق نیست در حکم مذکور بین اینکه  
 رتی و اکیله و فعل الغنم متحد باشد و اینکه متعدد باشد با صدق نمودن  
 اسماء مذکوره و اما با عدم صدق بزباده بودن لز حمل حاجه یا معلوما  
 بنوون در حکم غیر میباشد در شمر دن حد زکوة دوم آنکه اخذ نمیشود  
 بر مته و پیرونه ذات عوار و صاحب عیب و مرلیضه و صاحبه مرض  
 از جهت مراعاة حال مصدق و زکوة گیرنده اگر چه کفایت میکند در اخذ  
 اینکه تمام حد در انعام ثلثه بر مته یا ذات عوار و مرلیضه باشد و  
 اینکه بعضی ان حد چنین باشد حاصل اینکه در امر اول رعایت حال زکوة

دهنده شده است و در این امر رعایت حال زکوة گیرنده نه اینکه در  
 لذت و امر مخبری نیست از زکوة اگر اخذ شود و کذا در اخذ خیار و خیار  
 از انعام ثلثه و کذا بشرار و بدعی از آنها که در اول رعایت حال زکوة  
 دهنده شده است و در دوم رعایت حال زکوة گیرنده که اخذ شود  
 نه اینکه کفایت نمیکند اگر زکوة دهنده داد و زکوة گیرنده گرفت  
 سیم آنکه فضلان و بچه شتران و عجا جیل و بچه کاهان و حلالان و بچه  
 گوسفندان اخذ نمیکند آنها را مصدق و زکوة گیرنده اگر چه مخیریت  
 در صورت داخل شدن آنها در ماه و و از دهم کما اینکه در سابق اشاره  
 شد مطلب سیم در زکوة غلات اربع است و در او نیز چند امر است  
 اول آنکه زکوة هر یک از غلات اربع نصف عشر است اگر سقی یعنی  
 آب دادن آنها بعلج باشد و عشر است اگر سقی و آب دادن آنها بغیر  
 علقج باشد و اگر سقی و آب دادن آنها بعلج و غیر علقج هر دو یک است  
 اگر متساوی و برابر باشد مثل اینکه پست آب داده شده باشد ده  
 بعلج و ده آب بغیر علقج زکوة او نصف زکوة بعلج و نصف زکوة  
 بغیر علقج است و بعبارة اخرى نصفی از او نصف عشر و نصفی از او



عشر است که پانزده یک میشود و اما اگر مستوی و برابر باشد باینکه  
 باینکه اب یکی از دو سو پیشتر باشد مثل اینکه زمین است نوبه  
 مثلا ابداده شده پانزده نوبه بعلج و پنج نوبه بغیر عالج عکس  
 پس زکوة بحیاب است و در این مثال ربع اول نصف عشر است  
 و در یک ربع عشر است و در عکس عکس است بلی اگر سقی و آب دادن  
 بعلج باشد و یک سقیه و یک آب دادن و باد و سقیه و آب دادن  
 بغیر عالج باشد زکوة نصف عشر است و در عکس عشر است و لذا این حال  
 سایر غلات اربع معلوم شد از نصف عشر و عشر و غیر ذلک آنچه  
 مسموع شد و دوم آنکه فرق نیست در سقی بعلج بین اینکه بغرب  
 یعنی دلو باشد و ناصح یعنی شتر آب کش باشد و در شایع یعنی ریمان باشد  
 و دالیه و مانیه یعنی شتر که صاحب اسباب باشد که دور میزند بر او  
 دلوهای کوچک و کوزه باشد و چه بغیر امور مذکوره باشد و کذا فرق  
 نیست در سقی بغیر عالج بین اینکه بنهر که سیج و غیل میگویند باشد  
 و اینکه بمعل که برشته آب خوردن باشد و اینکه بمطر و بارش باشد  
 و اینکه بسیل باشد و اینکه بغیر امور مذکوره باشد سیم آنکه باینکه نیست

دادن ~~نیم~~ و در هم و در بنار از زکوة غلات اربع و غیر غلات  
 اربع بقیت بلکه آنچه متبصر شود چهارم آنکه جاز نیست و صرام آن  
 دادن حبش و است از غلات اربع را زکوة مثل جبر و ر و تعافا  
 که دو گونع از فرماست که کم کورت و بزرگ حصه است بلکه این دو نوع  
 از فرما داخل در فرض و تخمین حد زکوة نیست لهذا الصادق  
 فرموده اند پنجم آنکه بعد از دادن زکوة غلات اربع دیگر زکوة واجب  
 نیست اگر چه صلوات کند بر آنها حول و سال بلکه هزار حول و سال و بعد از  
 دانستن زکوة غلات اربع باید چند امر دانست اول آنکه در غلات  
 اربع دو حق است یکی حق واجب که دانسته شد و یکی حق واجب دیگر  
 که عبارت است از ضغث بعد از ضغث یعنی قبضه بعد از قبضه  
 از سنبله کدم و جو و قسط ~~کرمه~~ خرما و انگور در روز حصاد و صرام  
 یعنی روز در و نمودن کدم و جو و قطع کردن خرما و انگور و خفنه بعد از  
 خفنه یعنی پری کفت بعد پری کفت بعد از حصاد و صرام تا فراغ از  
 عمل از برای کسی که حاضر شوند شخص را از ساکنین و مکروه است منع  
 نمودن از قبضه بعد قبضه از سنبله و خرما و از خفنه بعد خفنه



کنند و جو و خرما و گشمش در روز حصاد و هرام و بعد از او خیار و  
شب که منع میشود از این قبضه بعد قبضه از سنبله و خوشه کرده  
حصاد و هرام بلی مکرده نیست منع نمودن زیاده از روز سه نوبه  
و از اسراف است اینکه بدو دست عطا کند همانکه مولانا الصافی  
فرموده اند و دوم آنکه حصه داده شده است تناول و اهل ثمره چه  
خرما و انگور و چه غیر خرما و انگور از برای ابن سبیل که مازة گفته میشود  
و جائع و کمرسته و مضطرب از برای غیر ایشان و نه از برای اهل نمودن  
و از اینجا معلوم شد که ائمه دیوار قرار دادن بر ثمره همانکه رسول خدا  
نهی فرموده اند و از او و امر فرمودن بخرق و پاره و سوراخ نمودن  
دیوار از برای مازة مقصد سیم در مالکین اصناف تسعة است و در  
او چند فصل است فصل اول آنکه هر یک از انعام ثلثه یا مجتمع است  
یا متفرق و مالک او چه متحد باشد و چه متعد و هر یک محکوم است بحکم  
خود نه حکم دیگری و بعبارة آخری حکم هر یک در دیگری جاری نخواهد بود  
مثلاً اگر یکصد بیت و یک کو سفند مجتمع باشد دو کو سفند است  
زکوة او مصحبه مالک یک نفر باشد و چه زیاده نهایت امر نیست

که اگر مالک زیاده از یک نفر باشد رجوع میکند به هر یک بحصه خود از  
دو کو سفند مثلاً اگر یکی از دو شریک و ثلث از صد مکرور مالک  
و دیگری یک ثلث و ثلث از دو کو سفند را مالک و ثلث  
میدهد و یک ثلث از دو کو سفند را مالک یک ثلث همانکه بولند  
الباقی فرموده اند و گذا اگر مثلاً یکصد بیت و یک کو سفند متفرق  
باشد سه جمله دو چهل و یک چهل و یک است که کو سفند است زکوة  
او مصحبه مالک یک نفر باشد و چه زیاده غایه امر اینست که اگر مالک  
زیاده از یک نفر باشد رجوع میکند به هر یک بحصه خود از سه کو سفند  
مثلاً اگر یکی از دو شریک نصف از صد مکرور مالک باشد و دیگری  
نصف دیگر را هر یک باید یک و نصف از سه کو سفند را بدهد  
پس تفریق نمیشود مجتمع در مثال اول که سه کو سفند داده شود  
و جمع نمیشود متفرق در مثال دوم که دو کو سفند داده شود و همانکه  
رسول خدا ص فرموده اند بلی اگر مالکین ضلطاء باشند نه شرکاء  
باینکه از برای هر یک براسه غنمی باشد مثلاً مثل اینکه از برای هر یک  
از دو نفر چهل کو سفند باشد باید هر یک از اند و یک کو سفند زکوة



و بدیهه تماماً مجتمع باشد وجه مشرق و لو اینکه راعی و چوپان  
 و فعل خراب و نریکه معد شده است از برای زدن بر باد و بیک  
 باشد و اگر بعضی مالک حد نباشد مثل اینکه در مال مذکور یکی سینه  
 کوسفند مالک باشد بران زکوة نیست حاصل نیست که معیار  
 اجتماع و افتراق غنم است مثلاً مطهره در ملک مجتمع و مشرق  
 پس اگر شخص مالک چهل کوسفند باشد در دو آب مطهره باینکه  
 بعضی از آن در محلی و مشروب باشد بایه دیگر محشور جمع  
 نمیشود بین این چهل کوسفند مشرق حکما اینکه مولدانا الصالحین  
 فرموده *مُرْصِدٌ قُلٌّ اَنْ لَا يَحْشُرَ مِنْ مَاءٍ اِلَى مَاءٍ* یعنی امر کن زکوة  
 دهنده خود را اینکه محشور نکند غنم اجبی را بسوی غنم ایه و نتیجه  
 در این حکام واجب نبودن زکوة است چه در ملک مجتمع باشد  
 و چه متفرق بخلاف اینکه اگر چهل کوسفند در یک محل مشروب  
 بایه باشد واجب است زکوة چه در ملک مجتمع و چه مشرق  
 پس هر غنم مجتمع مثلاً مطهره چه بنحو اختصاص و چه بنحو اشتراک حکم  
 غنم متفرقه بر او جاری نخواهد شد و همچنین عکس یعنی هر غنم متفرقه

بعضی از آن در محلی و مشروب باشد بایه دیگر محشور جمع نمیشود

مطلقاً حکم غنم مجتمع بر او جاری نخواهد شد و مثل اختصاص است  
 در حکم اختلاف که هر یک از ضلعا نسبت با سینه مالک میباشد  
 باید عمل کند چه در صورت اجتماع غنم مخلوطه و چه در صورت افتراق  
 غنم مخلوطه پس اگر چهل غنم مخلوطه متفرقه داشته باشد زکوة بر آن  
 نیست و اگر چهل غنم مخلوطه مجتمع داشته باشد واجب است زکوة بر آن  
 و از اینچه ذکر شد احکام سایر امثله در اختصاص و اشتراک و  
 اختلاف در صورت اجتماع و صورت افتراق معلوم شد و دوم آنکه مالکین  
 اصناف تسعة اگر در حال صغر باشند چه صبیان و چه صبیات  
 واجب نیست زکوة بر ایشان و کذا در مال التجارة ایشان بایه اولی  
 واجب است از برای ایشان بعد از ادراک و بلوغ یک زکوة بدیهه  
 و کذا اولی واجب زکوة است اگر تجارت شود بمال ایشان و مثل  
 مالکین در حال صغر است مالکین در حال جنون و ملک و مستحب است  
 در مال ایشان زمان تجارت و قرض نیست در ملک بین مدبر و غیر  
 مدبر و نه بین مکاتب و غیر مکاتب و نه بین مکاتبه مطلقه و  
 مشروطه اگر چیزی در مطلقه ادا ننموده باشد از مال کتابه و الا حکم



او مثل عبد مغبض است نسبت بمقدار حریت ان حکم حر است  
در احوال ان نسبت باحوال زکوة ان اگر در هر یک از اصناف  
تسع در حصه حریت او بعد زکوة رسد مقصد چهارم در امانی  
زکوات و صدقات است و در او چند مطلب است مطلب  
اول آنکه اهل زکوة و صدقه شش صنف است کما اینکه مولانا  
الصداق فرموده اند اول فقراء و دوم ساکین سیم عاملین  
بزرکوة چهارم مؤلفه قلوب پنجم رقاب ششم غارین مصتم  
سپیل الله بستم انباء سپیل و سیم چهارم و پنجم عام است  
ولایت ائمه لازم ندارد و بانی خاص است مطلب دوم آنکه فقیر  
فقیر است که سوال نکند مردم را و سگین ان است که احمد  
و اسوه حال است از هر دو کما اینکه نیز انحضرت فرموده اند  
و عاملین بزرکوة عبارت است از سعاة یعنی کسانیکه سعی کنند  
هستند در اخذ صدقات و زکوات از محال آنها مؤلفه قلوب  
عبارت است از کسانیکه تالیف میشود قلبهای آنها بر اسلام  
در هر زمان زمانیکه امام را احتیاج باشد بسوی او بجای آورد

که سزاوارست باینکه در این احوال و سبب و علل است

رقاب عبارت است از بندناییکه از او میشود در کفاره قتل  
خطا و در ظهار و در یمین و در قتل صید و در حریم و غیر ذلک در  
صوره نبودن استطاعت اصحاب این کفارات بر کفاره حال  
آنکه از اهل ایمان هستند و غارین عبارت است از کسانیکه بر این  
است و بوییکه اتفاق نموده اند آنها را در طاعت خدا بدون  
اسراف و سبیل الله عبارت است از جمیع راه خیر مثل تقویت  
بر جهاد و حج و انباء سپیل عبارت است از کسانیکه در اسفار کیه  
در طاعت خدا است بشد و مال ایشان و نفقه ایشان بدزد  
یا بفرق یا غیر ذلک از این رفته باشد و باید دانست که بسط  
دادن زکوة را بر تمام این اصناف و تقسیم بالسویه لازم  
نیست مطلب سیم آنکه معتبر است در فقرنداشتن قوت سال  
و عبارت از فقر فقیر متحقق میشود نبودن قوت سال نزد شخص  
و مثل بودن قوت سال است صاحب حرفه یا قوه بودن بخوبیکه  
تواند کف کند و باز دارد نفس خود را از زکوة در سنه و سال  
پس هر یک از بودن قوت سال و بودن قوه و قدره کف از



زکوة غنی تحقق میشود و نبودن هر دو فقر محقق میشود  
و مراد از قوت سال قوت خود عیال است اگر صاحب عیال است  
و عیال پنج صنف میشود اباء و امهات و اولاد و زوجات  
و محالیک که نفقه خوران و لازم هستند شخص را بحدی که بخواهد  
اقربا و غیره که از عیال و نفقه خور نیستند و شخص مجبور نمیشود  
بنفقه ایشان مثل اخوة و اخوات و اعمام و عمات و احوال  
و صلاته و شباه ایشان و قرین و در جوار اخذ زکوة را  
برای فقیرین اینک لاشی محض باشد و اینکه چیزی دارا باشد ما  
حفظ آنچه مسموع شد از اینکه کفایت سال آنرا نماند پس بابر  
این معیار میشود و از برای صاحب پنجاه درهم اخذ زکوة هر ام باشد  
و از برای صاحب فصد و درهم اخذ زکوة مصلد باشد از جهت کفایت  
مؤنه سال در اول و کفایت نکردن در دوم و مراد از قوت سال که از  
رزق یعنی آنچه اساک رزق کند است معده و لیکن جائز است تسعة  
و ادون در قوت خود و عیال خود بدون اسراف پس معیار در  
فقر عدم کفایت قوت سنه خود و عیال است معیار و لو بالتسعة

بدون اسراف باشد چنانکه جائز است تسعة و ادون  
از زکوة بر غیر عیال لذا اقربا و غیره در هر چه احتیاج با و دارند و  
باید دانست که خانه و نوکر و غلام و کنیز و اسب و الاغ و غیر ذلک از آنچه  
احتیاج بسوی او باشد و با حفظ عرض و ابر و شود داخل مال ملک  
نیست که شخص با وجود آنها نتواند اخذ زکوة کند بلکه اگر شخص مال داشته  
باشد که محتاج الیه باشد بمطعم چه نقد و چه غیر نقد و تعبارة افری مؤنه  
سال آن و عیال آن از عاقله و غله آن میکند رد و اصل مال رأس المال  
است یعنی سرمایه است آنرا از فقیر شریعی بودن بدون نمیکند اگر غله  
و عاقله او کفایت سال آنرا و عیال آنرا از آنچه محتاج هستند بسوی او  
از نفقه و کسوة و غیر ذلک بدون اسراف نکند اگر چه اصل مال در سرمایه  
کفایت نکند و نیز باید دانست که صاحب خانه و اثاث البیت و خادم  
و دآبه و اشال اینها بودن منع نمیکند از اخذ زکوة در صورت احتیاج بآنها  
و جائز است اخذ زکوة از برای آنها و همچنین است اخذ زکوة از برای  
تزوج و تصدق و حج و غیر ذلک مثل ضیافت و زیارة عیال و بر اینکه هر یک  
سبیل خیر است و از آنچه مسموع شد معلوم شد که خصوصیتی از برای هیچ



صنف که واجب است نفقه ایشان بر شخص نیست بلکه حقه جاری  
 نبودن دادن زکوة بر ایشان از جمله فقر، نبودن ایشان در صورت  
 کفایت آنچه محتاجند در سال بلکه در صورت عدم کفایت افضل دادن زکوة  
 است بر ایشان مثل سایر اقربا و عیثیه و افضل دادن بر کاشم صاحب  
 عداوة از رحم است و در اینجا چند امر باید دانست اول آنکه قری نسبت  
 در ثبوت فقرند کورین بودن او بعلم و بتبینه و خبر ثقه و خبر خود گیرند  
 زکوة و مجرد سؤال آن چه اینکه سؤال کننده قوی باشد یا ضعیف  
 و چه اینکه سابقا مالی داشته باشد و مدعی تلف باشد یا نه و چه شک  
 و شبهه در غناء آن باشد یا نه و دوم مصدق یعنی دهنده زکوة  
 چه صاحب مال باشد و چه نائب ثقه آن اگر بعد از دادن زکوة  
 موبس و چیز دار یافت زکوة گیرنده را محرمی نیست از زکوة سیم آنکه  
 قری نیست در فقر، و مسکینین بین رجال و نساء و صبیان و صبیات  
 و جازر است عطا نمودن بکفیر انقدر که غنی دینی نیاز شود یا خوب  
 است بفاقر بقدر و اندازه داده شود بملک ثمن که ده هزار درم  
 داده میشود زیرا که اول انفاق در معصیت و دوم انفاق در طاعة میکند

و خوب است تفصیل داده شود مسکین است و کسیکه سؤال میکند و  
 کرده است کمتر از پنج درم دفع شود زکوة بسوی فقیر و او اقل زکوة است  
 و خوب است دفع شود صدقات زکوة انعام ثلثه بسوی بجهلین از  
 مسکین و صدقات زکوة اتقین و غلات اربع و غیر غلات  
 اربع بسوی فقرا و مدقین یعنی فقرائیکه بدست حال ایشان در فقر  
 سلب چهارم آنکه معتبر است در فقیر ایمان یعنی ولایت و دوستی ائمه  
 اثنی عشر پس داده میشود زکوات بر غیر اهل ولایت چه کافر و چه شرک  
 و چه منافق و شرک ولایت چه ناصب و عدو اهل بیت و کذا داده  
 میشود و مومن با قوه بصیرة و حسن معرفت آن بولایت اولیا و برائت  
 اعداء بملک مستضعفین از اهل مخالفة و معاداة و اهل متابعة و ولایت  
 حاصل اینست که مولانا العسکری از رسول خدا ص روایت فرموده اند  
 که فرموده اند مستحقین زکوة مستضعفین از شیعه محمد و آل است  
 که قوی نیست بصیرة ایشان و اما کسیکه قوی است بصیرة آن و نیکی است  
 معرفت آن از موالین و شیعیان پس آن از ما است و ما مثل جد  
 و اجد ستم حرام است بر جماعه ما زکوة و صدقه و اما مخالفون پس عطا میکند



انها از زکوة و نه صدقه و نیز قصد میکنند صدقات و زکوات خود را  
 معاذین ال محمد را که دوست میدارند اعداء ال محمد را و صدقه میدهد  
 بر آنها مثل سارق در حرم پروردگار و حرم من است و مستضعفین را  
 مخالفین که جاهل هستند در مخالفت ما مستبصرند و نه آنها از برای ما  
 معاندند داده میشود و کینفر از آنها کمتر از درهم و کمتر از قرصه بلی باکی نیست  
 دادن زکوة بدزیه مؤمنین قبل از بلوغ ایشان و اقبیاع نمودن برای  
 ایشان طعام و لباس مثل و اگر زکوة داده شود بغیر اهل که اهل ولایت است  
 باید اعاده شود چه اینکه دهند عارف و اهل ولایت باشد و چه اینکه  
 دهند مخالف بوده باشد بعد عارف شود چه عارف متعهد باشد چه  
 غیر متعهد بلی مولانا الصادق فرموده اگر دادن زکوة بغیر اهل او بعد  
 از اجتهاد در طلب اهل بوده است بری خواهد بود نیست بران ادا  
 کند نوبه دیگر و باید دانست که باکی نیست دادن زکوة را بجهول الکتاب  
 یعنی کسیکه معلوم نیست که اهل ولایت است یا نه است یا از سایر فرق کفر  
 و ضلال است بلی اولی اینست که اقتضای شود برقه قلب باینکه اگر  
 قلب تقه نمود اعطا شود و الا اعطا نشود حاصل اینست مجرد سؤال  
 کفایت میکند مثل فقر و اهرار و ولایت لازم نیست و اهرار نصب و عداوت  
 در صورت یافت شدن مؤمن در اب رینتی

تضعیف از مخالفین دادن در صورت یافت شدن مؤمن در اب رینتی

مانع است از وصل و صلوات نیست صدقه مهاجرین و اهل حضره از برای  
 اعراب و اهل بودی و کذا عکس او و وصل نیست به جمع نمودن  
 در صدقه مکرر بارش باشد کما اینکه مولانا الصادق فرموده اند  
 مطلب پنجم آنکه صدقه و زکوة واجب بر اهل بیت بر بنی و ائمه  
 و خلص از شیعیان که قوی باشد بصیرة ایشان و حسن باشد  
 معرفت ایشان کما اینکه در روایت مولانا العسکری بیان شده است  
 بنی هاشم وجه از غیر بنی هاشم بخلاف صدقه غیر واجب که ضلال است  
 بر ایشان و بخلاف غیر خلص از شیعیان که از برای ایشان  
 قوه بصیرة و حسن معرفت نباشد چه از بنی هاشم وجه غیر بنی هاشم  
 کما اینکه مولانا الصادق فرموده اند اعطوا الزکوة من ارادها من  
 بنی هاشم فانتها تحمل لهم و انما تحرم علی النبی و علی الدمام الذی من  
 بعده و علی الائمة یعنی عطا کنند زکوة را کسیکه اراده نموده باشد او  
 را از بنی هاشم پس بدریست که او ضلال است از برای ایشان نیست  
 غیر از این حرام است بر بنی و بر امام استخانی که از بعد از انست و بر  
 ائمه و بخلاف صدقه واجب بعض ایشان بر بعض دیگر که نیز ضلال است  
 در این دو فرض و از این بیان واضح شد که موالی خلص که از جزه ائمه



مسند مرام است صدقه واجب از غیر برایشان و صلوات است صدقه  
واجبه خودشان بر بنی هاشم کما اینکه مولانا الصادق نیز فرموده  
در روایت زرارة موالیم منهم ولا تحمل الصدقة من الغریب موالیم  
ولا باس بصدقات موالیم علیهم یعنی دوستان بنی هاشم از  
بنی هاشم هستند و صلوات نیست صدقه از غیر از برای دوستان ایشان  
و باکی نیست بصدقات دوستان بر بنی هاشم حاصل اینکه بنی هاشم  
غیر ائمه هدی و سواالین و نحو هستند یک نحو قوی البصرة و حسن المعمر  
که این نحو جز و مثل جسد واحد هستند با ائمه هدی و محکومند بحکم  
ائمه هدی از حرمت صدقه واجب از غیر برایشان و یک نحو غیر قوی  
البصيرة و غیر حسن المعمره که این نحو جز و مثل جسد واحد با ائمه نیستند  
و محکوم بحکم ائمه نیستند از حرمت صدقه واجب از غیر برایشان و الحمد  
لله رب العالمین مطلب ششم آنکه جائز است از برای غنی و غیر محتاج  
افزاد زکوة را پس تصدق نماید او را و باکی نیست اینکه دفع شود  
زکوة بسوی ثقه که تقسیم نماید که از برای هر دو واجب است و هر یک  
عطا کننده زکوة است مطلب هفتم آنکه اگر زکوة را بپروان نمودند  
مال خود چه اسم برده باشد از برای کسی و چه اسم نبرده باشد پس

تلف شود مثل سرقة یا ضایع بری است از زکوة ضامن نخواهد  
بود اگر اهل زکوة را یافته و دانسته باشد تلف و یا ضایع شود ضامن  
است و کذا اگر دفع نمود زکوة را بسوی ثقه که تقسیم کند پس تلف  
یا ضایع شد نیز ضامن نیست ثقه بلی اگر بیا یافتن اهل زکوة دفع  
نموده باشد ضامن است دفع کننده و از اینها حال فرستادن زکوة  
از بلبلی بلبلی دیگر معلوم شد که اگر بیا یافتن اهل زکوة در بلبلی  
یا ضایع شود ضامن است مطلب هشتم آنکه اگر زکوة دفع شود بسوی  
شخص تا اینکه تقسیم کند بین ثقراء جائز است اخذ کند از رای خود  
مثل آنچه عطا میکند غیر از اگر چه اسم از دفع کننده زکوة نبرده  
باشد بلی اگر اسم برده باشد اشخاصی را جائز نیست اخذ کند از  
برای خود و مطلب نهم آنکه باکی نیست در تعجیل دادن زکوة قبل از وقت  
و جوب آنها بمقاصیل که در سابق دانسته شد اگر احتیاج بسوی  
زکوة باشد نه در صورت عدم احتیاج بسوی او و کذا باکی نیست  
تاخیر در دادن آنها بعد از وقت و جوب آنها چه دو ماه و چهار ماه  
و پنجاه ماه قبل و بعد و چه پیشتر اگر چه بهتر آنست که صبر کند تا وقت  
و جوب زکوة یا اینکه بعنوان قرض زکوة را اداء کند و بعد از رسیدن



وقت وجوب احتساب از زکوة کند چه مقترض و قرض گیرنده  
 باشد و چه مرده باشد و چه باقی باشد گیرنده باطله از فقر و ایمان و غیر  
 در وقت وجوب زکوة و چه باقی نباشد چنانچه غنایت تاخیر  
 وقت وجوب آنها و اگر در صورت تاخیر تلف یا ضایع شود و ضامن  
 شخص یا یافت شدن اهل زکوة و اگر یافت نشد اهل زکوة و بدون  
 عزل و اخراج او تجارة نمود در جمله مال خود از برای زکوة است حصه از  
 نفع و ضرر بر او نیست و اگر عزل و اخراج نمود و تجارة نمود با نفع مال  
 زکوة است و تا جر ضامن است در تلف و ضرر و اگر تلف و ضرر بدون  
 تجارة است در صورت باکی غنیت لها اینکه سابقا اشیاء شده مطلب  
 و هم انکه اعلان زکوة واجب افضل است از اسرار او لها اینکه اسرار  
 زکوة نافله افضل است از اعلان او و چنین است کلام در هر فرضیه  
 و نافله و سزا نیست اسم برده شود زکوة از برای کسی که میسکند  
 از اخذ او چنانچه سزا دار نیست استیحا نمودن از اخذ آنچه خدای  
 تعالی واجب نموده است بلی اگر واجب و لازم شده باشد زکوة  
 از برای گیرنده حرام است ترک او مثل منع زکوة چنانچه حرام است  
 عطا زکوة بوجه اذلال نمون مثل اینکه باید و در منزل یا اینکه زکوة

غزل

بان داده شود لها اینکه مولانا الصادق فرموده اند مطلب  
 یا زو هم انکه مملوک اگر محتاج و فقیر باشد داده میشود از زکوة که از  
 جمله واجب النفقة است مگر از باب توسعه که در عیال دانسته شد  
 بخلاف مال ازاد مملوک که داده میشود زکوة بان اگر فقیر باشد بلی  
 اگر سکا بنده نموده باشد با مولای خود و عاقر باشد ازاد مال کاتبه  
 زکوة داده میشود و در مال کاتبه ان که از سهم رقابت و کذا  
 جائز است از سهم فقره خریدن بنده و ازاد کردن ان ولیکن اگر  
 مرد و وارثند اشته باشد میراث او مال فقره است چه اینکه بنده  
 در سکت شده باشد و نباشد و چه فقره باشد شود و چه یافت شود  
 مطلب و از دهم انکه خیر و قبول نیست زکوة بدون نیت و طلب مرضه  
 خدای تعالی پس اگر زکوة عطا شود بدون نیت مرضه خدای تعالی  
 نخواهد بود مقصد پنجم در اداب متعلقه بمصدقین یعنی گیرنده های زکوة  
 از سعا یعنی سعی کنند در آنها و جباة یعنی جمع کنند آنها باید  
 دانست که مولانا الامیر المؤمنین در نهج البلاغه از برای بعضی عمال  
 بر صدقات و زکوات چنین فرمودن که منطلق و روان شود بر قوی



خدا در حالتیکه نیت از برای ان شریک و البسته نترسان مسلمیه  
و البسته تجاوز نکن بران در حالیکه کراهت داشته باشی و البسته  
اخذ نکن از اکثر از حق خدا در مال ان پس زمانیکه وارد شدی بر  
حق و ابادی پس نازل شو بر اب ایسان بدون اینکه محالطه نمائی بپای  
ایش از پس سلام مینمائی برایش ان و ناقص نمیکنی بختی و سلام از برای  
ایش را بعد میگوئی بنده گان خدا فرستاده است من را بسوی شما  
ولی خدا و خلیفه خدا از برای اینکه اخذ کنم حق خدا را در اموال شما  
پس ایاز برای خدا در اموال شما است که حق پس ادا نمائید او را  
بسوی دلی ان پس اگر گفت کویند فی نه پس مراجعہ نکن از ادرار کلام  
و اگر گفت بلی از برای بلی کویند فی پس روان شو با ان بدون اینکه  
بترسانے از ایا اینکه وعده شرمائے از ایا اینکه منحرف سازی او را یا اینکه  
غالب شوی از انرا پس اخذ کن آنچه عطا کند تو را از طلا و نقره پس اگر  
بوده باشد از برای ان ماشیه از گاو و گوسفند و شتر پس داخل شو  
انهارا مگر باذن ان پس بدستیکه اکثر انها از برای انست پس زمانیکه  
امدی انهارا پس داخل شو و دخول سلط بران و نه غنیمت و در شتی

بان پس البسته نفرة ندی بهمیمی را و البسته بفرغ نیا و رانها را و البسته  
به حال کن صاحب انهارا در انهارا و قسمه نما مال را دو نصف بعد  
تخمیر نما صاحب مال را پس اگر اختیار نموده است بعد قسمه نما  
باقی را دو نصف بعد تخمیر نما از انرا پس اگر اختیار نمود پس تعرض کن  
البسته از برای آنچه اختیار نموده است بعد قسمه نما باقی را دو نصف  
بعد تخمیر نما از انرا پس اگر اختیار نمود پس تعرض کن البسته از برای آنچه  
اختیار نموده است بعد قسمه نما باقی را دو نصف بعد تخمیر نما از انرا  
پس اگر اختیار نمود پس تعرض کن البسته از برای آنچه اختیار نموده است  
بعد قسمه نما باقی را دو نصف بعد تخمیر نما از انرا پس زمانیکه اختیار نمود  
پس تعرض کن از برای آنچه اختیار نموده است و همچنین میباشی تا  
اینکه باقی بماند آنچه در انست و فاء از برای حق خدا در مال ان پس  
قبض کن حق خدا را از ان پس اگر استقاله نماید تو را یا اینکه بگوید  
فسخ کن این قسمه را پس اقاله نما از ان یعنی فسخ کن بعد مخلوط کن اندو  
را بعد بجا اور مثل آنچه بجا آوردی اولد تا اینکه اخذ کنی حق خدا را  
در مال ان و اخذ کن البسته ناقص العین را و نه پیرا و نه شکسته را و نه



لذفر او نه صاحب عید او البسته امین ندان برانها مگر سیکه  
و ثوق داری بدین ان مهربان باشد بمال مسلمین تا اینکه برانند  
اورا بسوی ولی ایشان پس قسمه نماید ولی مسلمین پس ایشان  
و وکیل نکرانها مگر شخص ناصح مهربان را و امین حافظ را نباشد  
سخت و تقدی کننده و نه رنج اندازنده و نه تشقه اندازنده بعد  
سرعت و بسوی خود آنچه مجتمع شده است در نزد تو پس بپردازم  
او بجا اینکه خدا امر فرموده است پس زمانیکه اخذ نمود آنها این تو  
ایضا بمال بسوی ان اینکه جیلوله نکند بین ناته و فضیله او بدو شد  
شیر ناته را پس ضرر رساند ان بولد او و تشقه ندهد او را در سوازی  
و هرائیه عدل نماید و بخورما و هرائیه رفق نماید بنا برک با فوارک اشوان  
و هرائیه وارو نماید آنها را آنچه مرور میکنند با و از غدیرما و ابها و  
ندهد بانها از کیه بسوی و سطلای راه و هرائیه براحه انداز و آنها را  
در ساهات و هرائیه مهله دهد آنها را و در نزد آب کم و کما تا اینکه  
بیائی ما را باذن خدا شترهای چاق نه مشقه تریده باشند از برای  
انیکه قسمه نمایم آنها را بر کاتب خدا و سخته بنی ان نه پس بدستیکه

اولینی اخذ صدقه بنو مذکور اعظم است از برای تو و اقرب است  
از برای رشد و هدایت تو انشا و باید دانست که چنانچه واجب است  
زکوة همچنین واجب است انیکه فرض کند شخص و تقدیر کند بر نفس  
خود چیزی را بقدر طاقت خود در روز یا هفته یا ماه یا سال چه  
کم و چه زیاد که عبارت است این از حق معلوم که صله میشود با قرابت  
و اخوان و موئین و جیران و موئین و کذا ما عون واجب است  
که عبارت است از قرضیکه قرض میداد او را اما متاعیکه عاریه میداد  
او را و معروفیکه بعل میاد و او را و عبارت از قرض اخیری اختیار کند  
بر برادر دینی خود را با آنچه ان احتیاج بیشتر باشد از خود بی اگر  
عاریه باعث اضرار و اف و ما عون شود باکی نیست بمنع عاریه  
دادن حاصل انیکه خدای عز و جل فرض فرموده است در اموال  
اغنیاء حقوق غیر زکوة که از جمله ان حقوق حق معلوم و قرض صله  
و اصطناع معروف است که عبارت از قرض است از قرض و متاع  
عاریه و معروف که اصطناع میشود از ما عون و از زکوة طینه  
و رسول خدا ص فرموده است از برای هر چیز زکوة است و هر مالیکه



زکوة ان داده شود ملعون است و هر چند یک زکوة او داده  
 نشود ملعون است و لو در هر چهل روز یک یا یک عاقل شود  
 انرا خدشه یا نگهبان یا عشرة یا مرصنه یا شوکه یا شنه اینها حتی خلیج  
 عین و مولانا لا میره فرموده اند زکوة علم شرافت زکوة جاه  
 بذل است زکوة حلم تحمل است و زکوة مال فضال است و زکوة قدره  
 انصاف است و زکوة جمال عفاف است و زکوة طفر احسان است  
 و زکوة بدن جهاد و صیام است و زکوة سار بر جیران و صلوات  
 است و زکوة صومعه سعی در طاعة خدا است و زکوة شجاعة جهاد  
 سپیل الله و زکوة سلطان افغانه ملهوف است و زکوة نعم نصیب  
 معروف است و زکوة علم بذل است از برای استحقاق ان و جهاد  
 نفس است در عمل با و مولانا الصادق فرموده اند بر هر جز از  
 اجزاء تو زکوة واجب است از برای خدای عزوجل بلکه بر هر سنت شعر  
 و محل موی از موی تو بلکه بر هر لحظه از لحظه تو زکوة است پس  
 زکوة عین نظر بعبارة و غرض از شهوات و آنچه شباهت دارد  
 انهارا میباشد و زکوة اذن استماع علم و حکمة و قرآن و فوائد دین است

از موعظه و نصیحة و آنچه در او سبحة تو است و اعراض از آنچه خدا  
 او است از کذب و غیبت و آنچه شباهت دارد انهارا و زکوة  
 نصیحه از برای مسلمین و تقیظ و پدار نمودن غافلین و کثرت ذکر  
 و غیر اینها است و زکوة دست بذل و عطا و سخا است با آنچه انعام  
 فرموده است خدا بر تو و حرکت دادن است بکتابه علم و منافعه  
 مشفع شوند با بناسلمین در طاعة خدا و قبض از شرف و زکوة  
 پاسعی در حقوق خدا ای نسبت از زیارة صالحین و مجالس فکر و  
 اصلاح ناس و صلوات عام و جهاد و آنچه در او صلوات طاعت است  
 و سلامت دین تو است این انجیز است از آنچه تحمل میشود و قلوب  
 فهم او را نفوس استعمال او را و آنچه شرف نمیشود بر او مگر  
 ندیکان مخلصون مقربون خدا اگر زیاده است از اینکه احصاء  
 و شمرده شود و حال آنکه ایشان را باب الهی شد و او شعاریان است  
 نه غیر ایشان قال رسول الله ص لا تزال امتی بخیر ما لم تتیاونوا و اذوا  
 اللامنه و التورکوة و اذالم یفعلوا لک اتبلو بالقحط و السنین و الحول  
 رب العالمین و الصلوة علی محمد خیرة المخلوقین و علی عترته ائمة الطاهین

واللغة علی اعدائهم الکافین  
 تمام شد

از موعظه و نصیحة و آنچه در او سبحة تو است و اعراض از آنچه خدا او است از کذب و غیبت و آنچه شباهت دارد انهارا و زکوة نصیحه از برای مسلمین و تقیظ و پدار نمودن غافلین و کثرت ذکر و غیر اینها است و زکوة دست بذل و عطا و سخا است با آنچه انعام فرموده است خدا بر تو و حرکت دادن است بکتابه علم و منافعه مشفع شوند با بناسلمین در طاعة خدا و قبض از شرف و زکوة پاسعی در حقوق خدا ای نسبت از زیارة صالحین و مجالس فکر و اصلاح ناس و صلوات عام و جهاد و آنچه در او صلوات طاعت است و سلامت دین تو است این انجیز است از آنچه تحمل میشود و قلوب فهم او را نفوس استعمال او را و آنچه شرف نمیشود بر او مگر ندیکان مخلصون مقربون خدا اگر زیاده است از اینکه احصاء و شمرده شود و حال آنکه ایشان را باب الهی شد و او شعاریان است نه غیر ایشان قال رسول الله ص لا تزال امتی بخیر ما لم تتیاونوا و اذوا اللامنه و التورکوة و اذالم یفعلوا لک اتبلو بالقحط و السنین و الحول رب العالمین و الصلوة علی محمد خیرة المخلوقین و علی عترته ائمة الطاهین







الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد خيرته الاولين والآخرين وعلى آله الصالحين  
والصلوة المستعينة فانها لكثرة الله على الخلق والشفعة على الصالحين  
الذين واعد الله لهم الاصلين من الماضين والماضين في الدنيا من الصالحين  
والعقبين من المسؤولين الى جامع المخلوقين انهم رسل الربوبين وبعد  
بايد دانست که صوم یکا از دعائم و مباحی یعنی اصول اسلام است که  
پنج است چنانچه در غیر این وجیزه و مختصر بیان و توضیح داده است که  
عبارت است از ولایت ائمه اثنی عشر و صلوة پنج وقت و زکوة نفرد  
و حجة الاسلام و صوم شهر رمضان و عبارتة اخرى بقیة شرائع دین  
از جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر و اشغال و اشتباه اینها بعد از فرائض  
مذکوره و این پنج عمده دین و شرائع اسلام از برای کسیکه سقر شهادتین  
یعنی شهادة بتو حید اشهد ان لا اله الا الله و شهادة برسانت  
اشهد ان محمدا رسول الله ص باشد یعنی وجوب این پنج فریضه و  
دعایه و آنچه بعد از این فرائض است بعد از ایمان بخدا و رسول ص  
و معرفت حق خدا و رسول ص است و اما کسیکه ایمان بخدا و رسول ص

نیارده

نیارده است و معرفت بحق الله و حاصل نموده است چگونه واجب  
باشد بران معرفت امام ص و ولایت ائمه ص که اوجب فرائض پنج مذکوره  
است که اینها مولا نا الباقی فرموده اند چه رسد باینکه بقیة فرائض  
که بعد از ولایت است از صلوة و زکوة و حج و صوم بران واجب باشد  
پس کسیکه اقرار بشهادتین نداده و تصدیق ننموده خدا و رسول ص را  
صوم بران واجب نیست شل بقیة شرائع دین اسلام و بعد از اقرار  
و ایمان و تصدیق خدا و رسول ص واجب نیست قضاء فوت صوم  
در زمان کفر شل قضاء فوت غیر صوم از فرائض مذکوره و اسلام قطع  
سیند کفر و خطا یا قبل را و همچنین بیان در ولایت و ولایة امر و معرفت  
ائمه ص که اوجب پنج فریضه مذکوره است زیرا که والی مفتاح اینها  
و دلیل بسوی آنهاست که بدون دلالت و هدایت ایشان بسوی عمل  
اکمل اعمال خیر چه بقیة پنج فریضه مذکوره و حجة آنها مردود و باطل است  
ان عمل و اهل ان عمل بعمل کفر است اگر چه شامل شود از ارضاعه ایمان  
که اینها مولا نا الدامیر فرموده اند یعنی بعد از ائمة خدا و تع بر شخص  
معرفت و ولایت ائمه ص و قبول دلالت و هدایت ایشان از اوجب نیست آنچه



فوت و ترک نموده است از اعمال خیر بدلت و هدایت ایشان چه  
 بقیه پنج فریضه و چه غیر او زیرا که حالی که بران بوده است از ضلالت  
 و عداوت و لایق امر و انعمه نادیده عظم و بزرگ تر است از آنچه ترک  
 نموده است از صلوة مثلاً کما اینکه مولانا الصادق فرموده است قضاء  
 صوم زمان ضلالت و عداوت واجب نیست چه ترک نموده باشد  
 چه بجا آورده باشد بعد از آنکه خود یا غیر خود صیغی یا ناسد اگر زکوة که  
 باید اعاده دهد از جهت گذشتن او را در غیر موضع او که اجل ولایت نموده  
 حرامی است و اولی اعاده حج است و امور را جمیع باین دعایه از دعای  
 اسلام که عبارت است از صوم شهر رمضان است در چند باب بیان  
 میشود باب اول آنکه صیام عبارت است از اجتناب بخارم کما اینکه  
 شخص امتناع میکند از طعام و شراب و غیره مولانا الامیر فرموده اند  
 و بعبارت افری کمتر چیزی که تمام میشود با و فرض و وجوب صوم  
 ترک اکل و شرب و نکاح است بلکه ترک اکل و شرب و لبس اگر چه حرام است  
 نکاح در زور و اینکه حفظ شود در صوم جمیع جوارح از حرام خدا می توانی  
 باینکه صادقانه صوم پس صوم شما از طعام و شراب نیست و صوم را خدا

قرار داده است و را حجاب نه غیر از آنند و از خواست فعل و قول و  
 بلطف اخ و صوم جمیع است زده است او را خدا می فرمود جل بر السن  
 و السماع و البصار و سایر جوارح تا اینکه ستر شود با و از آتش و آبر برای  
 هر جوارحه از جوارح حق است از برای صوم و کسیکه اداء کند حق او را  
 بوده است صائم و کسیکه ترک نموده باشد چیزی را از حقوق جوارح نقص  
 میشود از صوم آن همان مقدار که ترک و نقص نموده است کما اینکه مولانا  
 الصادق فرموده اند مثل مولانا الرضا و از اینها واضح شد معنی قول  
 رسول الله صوم جنة تامل بخیرهای نفسی روزه سپر است و ایسیکه پاره  
 نموده باشد آن سپر را پس صوم صوم ترک طعام و شراب است و  
 شرط او حفظ باید بشود تا اینکه صوم تمام شود که نقص بصبر و کفایتی  
 و قول خدا و شبهه آنهاست کما اینکه مولانا الصادق فرموده اند  
 چه سهل نموده است این را از صوم و چه صعب نموده است این را  
 از شرط و از اینها فرموده است رسول خدا ما اقل الصوم و اکثر الجوارح  
 یعنی چه کم نموده است روزه و از آن را و زیاده نموده است کسبها  
 بعد از آنکه شنیدن زنی سب جاریه خود را میکند و حال آنکه روزه دارد







و استنشاق که با و اب بخلق رسد و امثال اینها و باکی نیست با آنچه  
 شرب شراب و آنچه متصل و جاری مجرای او نباشد مثل مضغه و استنشاق  
 کردن که در وضوء باشد یا در غیر وضوء باشد ولیکن میانه نکند و افضل  
 ترک است و اگر اب بخلق رود بغیر نیت اولی قضاء روزه است اگر در غیر وضوء  
 از برای صلوٰه فریضه باشد مثل اینکه مضغه کند از عطش یا از برای وضوء  
 صلوٰه نافله باشد بخلاف اینکه از برای صلوٰه فریضه باشد که قضاء ندارد پس  
 اگر مضغه نمود در هر صلوٰه اولی طلع نمودن اب دهن است تا اینکه تائید نیت  
 اب دهن را برون کند از جهت احتیاط اینکه برسد چیزی اندک و بخلق و شرب طلع  
 نمودن اب دهن را چه قبل از جمع نمودن و چه بعد از او و مثل کیدن مرد  
 زبان زن را و زن مرد را و هر یک زبان صغیر و صغیره را و مثل کیدن  
 کردن باب و بچوب تر مثل چوب خشک هر وقت از روزه که خواسته باشد  
 اگر چه مسواک با چوب تر خالی از کرمه نیت و مثل اتماس و فرد زفتن اب  
 باز رسیدن اب بخلق اگر چه مکروه است اشاره شد قبلا و مثل استخوان در  
 اب اگر چه در زن مکروه است و پوشیدن لباس تر اگر چه دوم مکروه است  
 و اب بر سر ریختن و خشک شدن بجامه و اب پوشیدن بپا و زن و اب

پاشیدن بپای زیر خود و امثال اینها اگر سیم که داخل در شرط  
 صوم است حقیقه آنکه مطلق نکاح مفطر صوم است و همچنین آنچه متصل  
 و جاری مجرای نکاح و جماع باشد مثل بازی نمودن با اهل خود تا اینکه آنها  
 و انزال کند یا اینکه خود را بچسباند با اهل یا کینز خود تا اینکه انزال نماید  
 و امشابه اینها از آنکه از افعال که با آنها انزال کند و باکی با نیت جماع جاری  
 مجرای جماع نباشد مثل مس نمودن و پوشیدن زن و کینز و کذا است  
 مباشره بغیر جماع و اولی ترک است و مکروه است از برای جوان که با نیت  
 نیت و خوف دارد اینکه بسبقت نماید از امر امنی مگر اینکه وثوق باشد  
 بسبقت نمودن منی و مثل مباشره که انداخته شود با و یعنی نمی برون  
 اید با و اگر چه بد نموده است و اولی استغفار و قضاء روزه است در  
 شهر رمضان و عوده ندادن این فعل است و خوب نیت هر ضعیف است  
 روزه و از زن خوب را بر نفس خود و رسول خدا ص فرموده اند که  
 تا مل کند خلقة زنی را تا اینکه معلوم شود از برای او حجم و بزرگی استخوان  
 آن از پشت جامه او و حال آنکه روزه دارد پس تحقیق خود را واقع  
 نموده است در معرض افطار و سزاوار نیت تعرض مباشره از برای



شهر رمضان و همچنین است بیان در اشباه امثال مذکوره و باید دانست  
که فطرات و صدقات صوم که سموع شد و آنچه متصل و جاری می  
انها بود که فی الجمله اشاره شد جمیعاً در صورت تعدد است و اما در صورت  
وجود عذری از اعذار یک به آنها حکم تعلیف مرفوع و موضوع است که سهو  
و نسیان و خطا و نبودن علم و نبودن طاقت و اضطراب و استکراه  
است نیز باکی نیست بمفطرات و صدقات مذکوره و آنچه جاری  
مجرای آنها است مثل اینکه نسیان کند روزه بودن را و اکل یا شرب  
نماید یا جماع کند و مثل اینکه عالم نباشد بحرام بودن جماع در روزه  
و صلال بدانند و جماع کند و مثل جماع زن با استکراه مرد و مثل احتلام  
که بغیر طاقت و قوت است و مثل بخل رسیدن آب در مضغه و اشتان  
و چشیدن دیک و خائیدن نان از برای طفل و طبر و واصل نمودن  
دواء در چشم و گوش و بینی و سر نه کشیدن که چیزی محقق رسد که جمیعاً  
بسهو و غیر اختیار است و مثل اکل یا شرب در اول نماز یا افر او  
با ظاهر شدن خطا یا اینکه بالیقین شب یا همان بصر اکل یا شرب نموده  
یا جماع نموده بعد خطا این معلوم شد اگر چه مستحب است در صورت نظر

نمودن و ملاحظه کردن خود فجر را قضاء روزه و مثل نظر است اخبار  
ثقة و مؤتمن اکل یا شرب بعد اخل شدن صبح و اینکه بالیقین بغروب  
یا اخبار ثقة و مؤتمن یا اذان ثقة و مؤتمن اکل یا شرب بخورد بعد کلام  
شد خطا و واقع شدن اکل یا شرب در روزه و کذا و کذا از  
امثال و اشباه امثله مذکوره که افطار بیکی از مفطرات سموعه  
بیکی از اعذار سابقه که دانسته شد واقع شود امر دوم از  
مطلب اول آنکه ابتداء صوم واجب است با مفطرات و صدقات  
مذکوره و آنچه جاری میجرای آنها است بتین و ظاهر شدن خطا  
اینص است از خطی است و یعنی سفیدی زرد از سیاهی شب و فجر  
و افق پس اکل یا شرب شد تا اینکه شک نماید در تحقق این معنی و  
اخبار ثقة و مؤتمن و اذان ثقة و مؤتمن در حکم یقین بتین مذکور است  
و اشهاد صوم مذکور که وقت وقوع افطار و صلال بودن است  
سقوط قرص شمس و غروب نمودن قرص است و در افق مغرب  
بانمودن حائل درین مثل کوه و دیوار و امثال آنها و اولی اقیط  
است بر فتن حمرة و قرمزی از بالای کوه و نحو او و ظاهر شدن سته



ستاره و نیست شدن حمزه از شرق بلکه اول سجا و نمودن حمزه  
و قرمز که از شرق میزند و از قمره و بالا سر از برای کسی که مقابل  
قبله است حاصل نیست که صائم مختار است در اخذ و اختیار هر یک  
از این پنج وجه و افطار نماید در هر یک از فوق و رفیق قرص مشرق و پیش  
حمزه از غنیه و نیست شدن حمزه از شرق و طالع شدن سه ستاره که در  
نمودن حمزه مشرقیه از بالای سر از برای کسی که محاذی قبله است اگر چه لویه  
حائطه در وین جنابت که مذکور شد بلی و در هر یک از ابتدا و اثناء صوم  
چند امر است اما امور متعلقه با ابتدا صوم اول آنکه صوم که عبارت است  
از امتناع از مفطرات مجموع باید از شب باشد نه از روز و صیام  
نیست از برای کسی که میتونه و بجای آورد و صیام را از شب که آنکه رسول  
خدا ص فرموده اند باینکه از صبح صوم و اجتناب از مفطرات نماید دوم  
آنکه داخل شدن در ابتدا صوم در حال جنابت چه بجماع باشد و چه  
باحتلام از مفطرات صوم نیست چه بیداری صبح کند و چه خواب  
خواب اول باشد و چه دوم و سیم زبر که جنابت در وقت صلا که  
شب است بوده و غرض نیست در حکم مذکورین تعهد و غیر تعهد از صور اعتدال

مذکوره در سابق بلی غسل از جنابت واجب است بعد از جنب شدن  
چه در شب و چه در روز مثل غیر شهر رمضان چنانچه رسول خدا فرموده  
اند اذا اجنب المكلف فقد وجب الغسل یعنی زمانیکه جنب شد و مکلف  
پس تحقیق واجب میشود غسل و اگر در روزه ماه رمضان قلم شود  
تمام نمیکند روز را حتی آنیکه غسل کند و اگر در شب جنب شود نموجوب  
تا آنیکه غسل کند و اگر روزه قضا شهر رمضان باشد بآنکه غسل  
در شب بقیه اولی افطار نمودن است از روز را و قضا نمودن روز  
و بکریست بخلاف صوم نافله که روز بعد از آن که خواسته باشد پس  
بنا بر آنچه دانسته شد از آنیکه با جنابت بودن در ابتدا صوم از  
مفطرات نیست که آنیکه در خبرها و بن عثمان و اسامی است آنکه مالک  
ابا عبد الله عن رجل اجنب في شهر رمضان من اول الليل و اخر  
الليل حتى طلع الفجر فقال كان رسول الله يجمع بين اول  
الليل ثم يؤخر الغسل حتى يطلع الفجر و لا اقول كما يقول هؤلاء ان اللبس  
يقضي يوما مكانه یعنی بدستیکه راوی مذکور سؤال نمود امام صادق  
را از مردی جنب شد در ماه رمضان از اول شب و تا آخر نمود غسل را



تا اینکه طالع شد فجر پس فرمودن بود رسول خدا ص با ستمه بنمودن و زنها را  
از اول شب بعد تا خیر بنمود غسل را تا اینکه طالع میشد فجر و میگویم مثل  
آنچه میگویند این مردمان که خیر در آنها نیست قضا میکند یک روز را مسکن  
او و واضح و معلوم است از آخر خبر مذکور که اخباریکه وارد است از ائمه  
در قضاء و کفاره در صوره صبح نمودن با جانبت در جمیع صورتهای اول از  
جهت اقیه و علت خوف ضرورت از ایشان صادر شده است و روشن است  
در خلاف این اخبار است که خبر مذکور و امثال آنست چنانچه مولانا  
الصاویق فرموده اند و از آنچه ذکر شد حکم ترک غسل حیض و نفاس  
و استمضاء پس میت معلوم شد که موجب قضاء و کفاره نیست و در صورت  
نعمه صبح نمودن با حدش اگر سیم آنکه این فرضیه صوم که ابتداء او  
از شب است باینکه در امر اول از این سه امر دانسته شد فرضیه صوم  
نیست یعنی قبول نمیشود و جزا و ثواب بر او نخواهد بود بدون غریبه و  
نیت که عبارت است از ابتغاء وجه رب یعنی طلب مرضاة پروردگار  
چنانچه رسول خدا ص بطور اصل و قاعده فرمودند لا عمل الا بنیة یعنی  
عمل نیست مگر باینکه پس در ابتداء صوم فرضیه که شب است غریبه و نیت

که مراد طلب مرضاة خدا است باید باشد باینمندی که طلب مرضاة  
خدا عبارت است از نیت خالصه از ریا و سمعه و صوم داشته نمیشود  
فرضیه مگر باعتقاد این نیت که آنکه رسول خدا ص فرموده اند لا تقصم  
الفرضیه الا باعتقاد نیت و باید دانست که نیت مذکوره در صوم بر روز است  
و کفایت نیت شهر و بعضی معلوم نیست و اگر ترک نمود نیت را در ابتداء  
فرضیه صوم و طلب نمود در او مرضاة پروردگار را ترک نمود است  
فرضیه صوم را که یک از فرضیه پنج است پس اگر ترک تبعه باشد حکم او  
حکم افطار است که بعد معلوم خواهد شد ان شاء الله و اگر غیر تبعه باشد مثل  
نسیان و نحو او از اعذار سابقه که شخص مرفوع القلم است با او  
پس اگر آن عذر تا ان شاء الله فرضیه صوم باشد مثل اینکه در تمام روز خواب  
رود و فوت شده است از آن فرضیه صوم و خواهد آمد ان شاء الله حکم قضاء  
او و اگر درین روز عذر مرتفع شود مثل اینکه بعد از نسیان در روز  
متذکر شود نسیان نیت را نیت میکند چه قبل از زوال شمس چه بعد از  
او بلکه اگر کتبه یا کند نیت را پس روزی پیش از زوال و چه بعد از زوال  
در صورت ترک نیت در اول تبعه معلوم نیست بطلان فرضیه و عمل باین نیت



و فریضه صوم با بقا و نیت شده است کما اینکه معلوم است از خبر  
جعفریات از مولانا الامیر و امثال او در فریضه قضا آن صلوات  
من الانصار اقی البقی مع فضلی مع صلوة العصر ثم قام فقال یا رسول  
الله اقی کنت ایوم فی صیغته لی و اقی لم اطعم شیئا انا صوم قال  
نعم قال ان یحییو ما من شهر رمضان فاجعله مکانة قال نعم یعنی بدینیکه  
مردی از انصار آمد بنی مهر را پس نماز کرد و با آنحضرت بعد از آن  
پس گفت ای رسول خدا بدینستیکه من بودم امروز در غزوة و شغلیک  
از برای من است و بدینستیکه نخوردم چیزی ایام روزه بهارم فرمودند  
یا گفت بدینستیکه بر من است یک روز از ماه رمضان پس فراموشیدم  
او را مسکن او فرمودند بلی بلی در او یعنی فریضه قضا اولی افطار و  
روزه نه استحقاق اگر تاخیر نیت تا بعد از زوال شمس شود و اشکالی  
نیست در صوم نافله در اختیار نیت او پیش از زوال و بعد از زوال الله  
اینکه اگر نیت پیش از زوال باشد حساب میشود روزی از برای آن و اگر بعد از  
زوال باشد حساب میشود روزی که نیت نموده است چنانچه مولانا انصاری  
فرموده اند و اما امر متعلقه با شما صوم نیز چند امر است اول آنکه سنت است

تقدیم نماز مغرب را بر افطار زیرا که حاضر شده است در وضو  
یکی صلوة و یکی افطار پس باید ابتدا شود با فضل از آن دو که صلوة  
است چنانچه مولانا الباقی فرموده اند مگر اینکه طعام حاضر شود  
با اینکه نفس منارعه کند شخص را از برای افطار یا اینکه با آن چنان  
باشند که حبس نماید ایشان را از عشا و ایشان اشطاف افطار و این  
یا اینکه ایشان ابتدا میکنند با افطار و افطار نمودن آن مخالفه  
ایشان میشود که در تمام این صور افطار را تقدیم میدارد بر صلوة  
مغرب که سنت واجبیه است در وقت یعنی قبل رفتن صوم مغربیه  
بجا آورد و بعبارت افری خصه است ترک سنت واجبیه و قسری  
در این موارد مثل ترک اذان که سنت واجبیه است در موارد معلومه و  
و اولی مله حفظه بیرون رفتن وقت مذکور است و الله تقدیم صلوة شود  
دوم آنکه افطار وقت اشما روز که غروب شمس است یا یکی از وجوه  
سابقه واجب است چنانچه در امر اول اشاره شد از وضو بودن هر یک  
از صلوة و افطار و بعبارت افری صوم وصال که عبارت است از قرار  
دادن عشا و افطار خود را سحر و سحر خود چنانچه مولانا انصاری



فرموده اند حرام است کما اینکه رسول خدا ص فرموده اند و صوم  
 الوصال حرام است آنکه در نزد افطار استحب است اذعیه تا ثوره از الله  
 بهی مثل گفتن در اول نیت بسم الله الرحمن الرحیم یا واسع المغفره  
 و مثل یا عظیم یا عظیم انت الهی لا اله الا انت یا غفر لی الذنب العظیم انت  
 لغفر الذنب العظیم لا العظیم و مثل اللهم لك صمنا و علی زرتك افطرا  
 فتقبل منا و نیز استحب است نزد افطار مثل نزد سحر قرائه انا انزلنا فی لیلة  
 القدر و استحب است افطار بکلیات مثل شکر و خرم و کشمش و شیر و آب  
 نیم گرم و آب سرد و آب شاهی آنها امر است از طلب اول در قضا و کفاره  
 بسبب افطار یکی از مفطرات سابقه و آنچه جاری نهی است در صورت  
 تعد و نبودن عدوی از اعدا سابقه و در او دو مقصد است مقصد اول  
 در قضا و مقصد دوم در کفاره اما مقصد اول آنکه روزی که افطار  
 نموده پیغمبر قضا میکند یعنی روز یکروز یکروز در مکان آنروز که افطار  
 نموده است از ماه رمضان چه بجلد یا بمفطرات سابقه از اکل و شرب  
 و نکاح و آنچه متصل با آنهاست افطار نموده باشد و چه بجماعت از آنها مثل  
 افطار لطعام یا شراب مقصوب یا نکاح غیر رویه و ملوکه و اما واجب

فرضیه بودن این قضا مثل واجب فرضیه بودن خود شهر رمضان  
 معلوم نیست و خواهد آمد الله تعالی که صوم واجب ده وجه است چنانچه  
 صلوة واجب دو وجه است چنانچه در مختصر و وجیه در صلوته بیان  
 شده است و غایب است ده وجه که از مولانا زین العابدین است  
 از قضا شهر رمضان تبعی افطار چنانچه واجب است قضا صومیکه  
 بر خسته سفر یا مرض افطار شده باشد بیان بعد الله تعالی اما مقصد  
 دوم آنکه کفاره افطار شهر رمضان اگر باکل و شرب صلوات  
 اختیار است بین از آن نمودن یکشنبه و روزه داشتن و ماه  
 پیاپی و اطعام نمودن شصت مسکین و اولی اختیار اول است  
 که عمل بهر سه عمل است و نیز اولی در صورت اختیار دوم با شستن  
 نه اشستن صورت اول است و در صورت اختیار سوم با شستن  
 نه اشستن صورت دوم است و اگر باکل و شرب حرام است هر سه عمل را  
 عمل میکند و شکر نمیشود کفاره بگوید بگوید اگر باکل و شرب در یک روز هم  
 در صلوات وجه در حرام و اما اگر کس باکل است حکم چنانست که در اکل  
 و شرب بجلد دانسته شد و اگر بجماعت حرام است بهر سه کفاره عمل شود



و در هر دو صورت مکرر میشود مگر جماع و لیکن باید دانست  
 که واجب بودن کفاره با فطار در شهر رمضان بمفطرات مذکوره  
 چنانچه در توجیه صوم و جب در کلام مولانا السجادیه شریف است  
 اشکال است و اما وجوب آنجه ذکر شد از کفار جمع و مکرر او معلوم  
 نیست چنانچه معین بودن کفاره مذکوره و کفایت نکردن غیر او معلوم  
 نیست بلکه معلوم اختیار است بین کفاره مذکوره و مطلق تصدق  
 و استغفار بکلماتیکه در خبر جمیل بن دراج است از مولانا الصادق  
 علیه السلام مثل عن رجل افطر يوما من شهر رمضان فقال ان رجلا اتى النبي  
 فقال ما لك قال قال قال النارب رسول الله قال  
 وما لك قال وقعت على ابي قال تصدق واستغفر يعني بد رستیکه  
 راوی مذکور سؤال نمود از مردی افطار نمود روزی از ماه رمضان  
 پس فرمودن بد رستیکه مردی از بنی ۳۳ را پس گفت هلاک شدم  
 ای رسول خدا من پس فرمودن و صحبت از برای تو گفت تشرای  
 رسول خدا من فرمودن و صحبت از برای تو گفت واقع شدم بر اهل  
 خود فرمودن تصدق کن و استغفار نما اگر چه اولی تصدق بخوبی

مذکور است که نیت مسکین از برای هر مسکین یک است و اگر مسکین  
 نباشد میکند بقدر نیایه دارد یا استغفار نماید اینها تمام در  
 شهر رمضان بود و اما افطار در قضا شهر رمضان جائز است  
 اگر قبل از زوال شمس باشد و بعد از زوال یا بعد از صلوٰه عصر یا  
 و گناه است و اختیار است در کفاره او علاوه بر قضا همان روز  
 که افطار نموده است بین کفاره افطار شهر رمضان و تصدق بر  
 ده مسکین از برای هر مسکین یک مد و یا نمودن قدره روز سه  
 روز و استغفار کردن و اولی اختیار اول بعد دوم بعد سیم است  
 و اما افطار در نافله پس جائز است چه قبل از زوال چه بعد از زوال  
 تا غروب اگر چه خالی از ذکر است نیت از بعد از زوال مگر آنیکه افطار  
 از جهت اجابت برادر مؤمن باشد که افضل است از صوم نافله و در هر  
 از برای افطار کننده یک اجر از برای نیت و یک اجر از برای داخل  
 نمودن سرور در آن و افطار در منزل برادر مسلمان افضل از  
 روز است مفتا و ضعف و اگر افطار کند و اعلام نکند آنرا نوشته  
 میشود از برای او ثواب یک سال روزه و افطار دادن برادر



شومین در ماه رمضان معادل عتق از ولد اسمعیل است و اما مطلب  
دوم که در شرط صوم است و در او نیز چند امر است امر اول آنکه  
افطار در لسان شرع اقدس بمعنای واقع شدن در معرض افطار  
با کل و شرب امر است چنانچه بمعنای واقع نمودن افطار با کل و شرب  
و نکاح امر است لکن در روایه نسبت قال رسول الله من  
تأمل خلق امرأة حتى يتبين له حجم عظامها من وراء ثيابها و هو  
صائم فقد تعرض للافطار لما يتبعث من دواعی نفس فیکون من  
مواقفه الذنب علی خطر یعنی گفت فرمودن رسول خدا آن کسی که تأمل  
کند خلقه از تنی را تا آنکه ظاهر شود از برای آن بزرگی استخوانهای پشت  
جامهای آن پس بجهت افطار نموده است یعنی متعرض شد به استلزام برای  
افطار از برای آنچه بنمعت و حرکت میکند از دواعی نفس آن پس نموده  
باشد از موافقه گناه بر خطر و هلاک حاصل آنکه دواعی نفس که از جمله آنها افطار  
است برنگزیند و میگوید از جهت موافقه معصیه زیرا که روح ایمان که  
معصیه برود برنگزیند و میگوید دواعی نفس عاصی پس نموده باشد عاصی  
از واقع نمودن معصیه بر خطر و هلاک افطار و که نشئت امر فرمودن

رسول خدا ص بخوردن زن مروزه خود را بعد از سب نمودن  
کینه خود را که در معرض افطار واقع شد است بمعصیه است و فحش  
و از این میان بعضی اخبار معلوم شد چنان بعضی اخبار دیگر زیرا که اخبار  
اثمه بدی مثل قرآن بعضی از قصد بنویسند بعضی دیگر از آنکه مولانا  
الدایره فرموده اند مثل قول مولانا الصادق که فواحش از فعل قول  
المفطر روزه است من الفواحش من الفعل القول فیطر الصائم  
یعنی و بعد از فعل و قول و غیبه افطار میاید هر روزه دار را و نیز فرموده  
ان الکذب لمفطر الصائم و النظر بعد النظر و الظلم کله قلبه و کثیره  
یعنی بد رستی که کذب برانیه افطار میاید هر روزه دار را و نظر بعد نظر  
و ظلم کل او قلیل او و کثیر او و کذا از امثال این اخبار که مضمون  
انها افطار بر فعل و قول نفس و جنایه از فواحش و بنا بر آنست که معنای او  
در جمیع آنها واقع نمودن نفس است و در معرض افطار بسبب ارتکاب  
فعل یا قول نفس و جنایه آنکه آنست که افطار در این اخبار بمعنای  
البقاع و در معرض افطار است بخلاف افطار در اکل و شرب و نکاح  
که بمعنای افساد است و با اجتناب از این سه ضرر رساند انرا آنچه



قل ۳۲  
 بجا آوردن آنکه در خبر محمد بن مسلم است قال سمعت ابا جعفر نقول  
 لا يفطر الصائم ما صنع اذا اجتنب ثلاث خصال الطعام والشراب  
 والدماسخ الماء والنساء والنفس من الفعل والقول والغلبة  
 يفطر الصائم وعليه القضاء يعني كفت شيدم امام باقر ع راسف  
 ضرر رسا ندروزه دارا آنچه بجا آورده باشد زمايکه احتساب  
 نموده باشد سه صفت را طعام و شراب و تماس در آب  
 نساء و نفس از فعل و قول و غلبة افطار رسيد صائم را و برات  
 قضا و بعبارة اخرى اول خبر مذکور و امثال او محکمات و افراد و  
 امثال او متشابهات يعني اول تنفق المعنى و دوم مختلف المعنى  
 که واجب است رد نمودن دوم بسوی اول و از اين امر که افطار  
 بمغناي واقع نمودن در معرض افطار است واضح شد مراد از قول  
 رسول خدا ع بعد از ديدن کسیکه حجامه ميکند در ماه رمضان افطر  
 الحج الماحم والمجوم يعني افطار نمود حجامه کننده و حجامه کرده شده  
 که مراد واقع نمودن هر يك خود را در معرض افطار است يا از حجة عارض  
 شدن غشوه که باعث افطار است لهما اینکه مولانا الامير فرموده

۳۳  
 اند بکرمه ان يحتم الصائم خشية ان يغشي عليه فيفطر يعني گزشت  
 داشته شده است اینکه حجات کند روزه دار از حجة اینکه غشوه  
 شود بران پس افطار کند و از اين حجة مکرر است و حجات چنانچه گفته  
 خواهد آمد البته و يا از حجة است نمودن هر يك بکرمه بسببي از  
 اسباب امر و موم آنکه صوم عبارت است درسان شرح اقدس از  
 حجة و ستر و حجاب لهما اینکه مولانا الصادق ع فرموده اند علاوه  
 بر آنچه در سابق معلوم شد قال قال رسول الله ع الصوم حجة اي ستر  
 من افات الدنيا و حجاب من عذاب اللخرة يعني فرمودند رسول خدا  
 صوم سپر است يعني پرده است از افتهای دنيا و حجاب است از عذاب  
 اخره و افطار اين صوم عبارت است از شق و خرق اين ستر و حجاب  
 لهما اینکه معلوم شد در خبر سابق الصوم حجة مالم يخرقها و از اين  
 بيان معلوم شد که هر يك از فعل و قول و نفس و خنایه فطر و خرق يعني  
 پار کردن اين پرده است چنانچه در اخبار سابقه دانسته شد و شق  
 و خرق مذکور عبارت اخرى است از باطل شدن اين پرده لهما آنکه در  
 وجه ديگر کلام رسول خدا ع است و من اغتاب اخاه المسلم ليل صومه





یعنی کسیکه غیبه نموده باشد برادر مسلم خود را باطل شد است  
ان و از این امر دوم معلوم و واضح شد که منافقین اخبار  
مفطر بودن فواحش از فعل و قول از غیبه و تحمیه و نظر بعد نظر  
و ظلم و کذب و اشتباه اینها که در الجمله سابقا دانسته شد و خبر  
محمد بن مسلم متقدم در خبر برادر مسلم روزی که دار را انچه سزاوار  
بعد از اجتناب بنده چیز اکل و شرب و جماع حاصل نیست که خبر محمد  
بن مسلم و اشتباه او محکات و اخبار مفطر بودن بر فعل و قول  
نفس و خنایات است که واجب است زود دوم سوئی اول  
مثل اول و آخر خبر محمد بن مسلم که باید زد شود و آخر او باول او که  
محکم و مشایبه است پس از این دو امر بهر که اخبار دو چیز معلوم  
شد اول آنکه بر فعل و قول نفس و خنایات واقع بسیار در روز  
دارد و عرض افطار از اکل و شرب و نکاح که مفطر است  
حقیقه دوم آنکه بر فعل و قول نفس و خنایات محقق و بار کننده بوده  
روزه امر سیم آنکه چنانچه معلوم است از شرع اقدس که از برای  
کبار از فواحش فعل و قول یعنی انچه خدای تعالی وعده عذابش را فرموده



است شدت و ضعف مراتب است اول شرک بحدای تعالی  
بعد کبار از موجب یعنی حقوق و الدین و اکل ربا و اکل مال یتیم و  
تعزیر بعد بحدت و قدف محصنه و فرار از زحف و قتل نفس  
مؤمنه که سبع موجب بوقته است در سال شرع و بعد از آنها زنا  
و لواط و سرقة و اشغال آنها و بعد فحشاء و ساز زدن و اصرار بر صغائر  
کفایان بخودن است لهذا اینکه مولانا الصادق علیه السلام فرموده اند تا تخمین از  
برای بعضی از فواحش از فعل و قول شدت و ضعف و مراتب است  
در شرع اقدس مثله که یک یکی از کبار غیر موجب است بوقت کذب  
بر خدا و رسول و ائمه اثنی عشر است و بوقت کذب برادر مؤمن است  
مثله و ناکه نیز یک از کبار غیر موجب است بوقت در حال شیب یا در حال  
داشتن روجه دائمه است و بوقت در حال شباب یا در حال اشتیاق  
روجه دائمه است و کذا و کذا از امثله و جائز است سلب نمودن اثر  
مرتبه ضعیفه با اینکه خالی از اثر نیست از جهت بودن ضعف بعد بیکه قابل  
سلب است چنانچه افطار که اثر کذب است در خبر محمد بن مسلم در امر  
اول دانسته شد سلب شده است در خبر ابی بصیر قال سمعت ابا عبد الله



من يقول الكذب يتفقد الوضوء، وتفطر الصائم قال قلت له انما  
 قال ليس حيث تذهب انما ذلك الكذب على الله ورسوله  
 الدُّمَةُ يعني كفت شنیدم امام صادق را میفرمودن دروغ میگویند  
 وضوء را و افطار سید هر روزه دار را کفت کفتم از برای آنحضرت  
 بلکه شنیدم فرمودند نیست چنانکه رفته تو نیست غیر از این او کذب  
 بر خدا و رسول آن دأمة است و بعبارة اخرى خبر محمد بن مسلم مثال  
 او میگوید که بخش که کذب از قول است فطر و پاره کننده هر روز است  
 و خبر مذکور و امثال او میگوید کذب بر غیر خدا و رسول دأمة فطر  
 و پاره کننده هر روز نیست پس خارج است از جهة ضعف مرتبه کذب  
 بر غیر خدا و رسول دأمة در مقابل کذب بر ایشان سلب اثر و  
 فطرته او بشود اگر چه او نیز فطر است و نظیر این تعبیر در اخبار  
 ال عصمة بسیار است مثل سلب دین نمودن از مؤمن ضعیف  
 در قول رسول خدا ص ان الله عز وجل ليغفر للمؤمن الضعیف  
 الذي لا دين له فقتل وما المؤمن الضعیف الذي لا دين له قال الذي  
 لا دين عن المؤمن يعني بهر سبب که خدای عز وجل بر اینه غضب میکند مؤمن

ضعیف ~~الضعیف~~ الضعیف است زیرا که نیست دین و ایمان از برای آن  
 پس گفته شد و گیت مؤمن ضعیف ~~الضعیف~~ الضعیف است زیرا که نیست دین و ایمان  
 از برای آن فرمودن کسی که نمیکنند از منکر حاصل اینکه کذب بر خدا  
 و رسول دأمة وجه بر غیر ایشان فطر و پاره کننده هر روز  
 است الا اینکه پاره کننده که اول کجا و دوم کجا و از جهة شدت فرق  
 اول تخصیص داده شده است در خبر مذکور و امثال او امر چهارم  
 آنکه اگر شرط صوم که عبارت است از حفظ از هر فعل و قول نجس و  
 خناس است عمل با و نشود و اولی قضاء نمودن صوم است و عبارت  
 با نمودن شرط که حفظ جوارح و اعضا است از فواحش و منکرات  
 له که صوم را تناسخ از طعام و شراب تمام نیست لکن اینکه اشتهار شد  
 سابقا و شروط له را قضا میکند امر پنجم آنکه با تمام نمودن روزه و  
 حفظ شرط نمودن حال روزه چنانست که در سابق در قول رسول خدا  
 دانسته شد که نصیبی غیر از کسب و تنگی از برای روزه و است  
 و اما امور راجعه باب صوم در چند باب بیان میشود با بابل  
 آنکه این فایضه صوم که یکی از فوائض پنج است باید ادا شود و این



فرضه صلوة نه بشک و ظن پس اگر روزی که شک است از آخر  
 شعبان در بودن او اول شهر رمضان روزه بدار و از شهر رمضان  
 با اطمینان روزه او از شهر رمضان واقع نخواهد شد اگر بعد معلوم  
 شود از شهر رمضان بوده است و قضا میکند آن روز را و فعل  
 حرام بجا آورده است زیرا که مخالفة سنة نموده است و سنة اینست  
 که یوم شک را بینه شعبان روزه بدارد که اگر معلوم شود از شهر  
 رمضان بوده است مجزئ است از شهر رمضان روزیست موفق شده  
 است از برای او و مولانا الدیر فرموده است هر انچه اگر یک روز از  
 شهر رمضان را افطار کنم بهتر است بسوی من از آنکه روزه بدارم  
 یک روز از شعبان زیاده نمایم در شهر رمضان بایستد دوم آنکه اگر  
 عذر می باشد در معرفت شهر رمضان و تمکن از سوال نباشد مثل محرم  
 و نحو او تو حقی و تحرری میکند یعنی طلب میکند شهر را که سزاوارست اینکه  
 شهر رمضان باشد در روزه بدارد آن شهر را پس اگر بعد از تمکن از  
 سوال معلوم شد شهر رمضان بوده موفق شده است از برای او  
 و اگر معلوم شود که بعد از شهر رمضان بوده مجزئ است از شهر رمضان

و اگر معلوم شود قبل از شهر رمضان بوده مجزئ نیست از شهر رمضان  
 و اگر معلوم نشود نیز مجزئ نیست لیکن اگر در تحرری اول و آخر شهر معلوم  
 باشد همان شهر را روزه میدارد چه ناقص و چه تام و اگر نیز اول  
 و آخر معلوم نباشد سی روز روزه میدارد و اگر شهر ناقص  
 روزه گرفت بعد از سوال معلوم شد تمام بودن شهر رمضان  
 بعد از او یک روز را قضا میکند بایستد که شهر رمضان روزه  
 داشته میشود بروتیه بطل و افطار میشود بروتیه بطل و اگر فضا  
 و علق از روزه بطل باشد مثل بر و نحو او تمام میکند شهر رمضان  
 سی روز بعد از اتمام شعبان را سی روز روزه بگیرد سی روز  
 یک روز از شعبان و سی روز از شهر رمضان و نیست حد حکم روزه  
 و افطار برای تطنی شک و فرق نیست در حکم مذکور یعنی صوم بروتیه  
 و افطار بروتیه بن آنکه شخص منفرد باشد در روزه بطل و اگر  
 هم دیده باشد مثل روتیه شخص است روتیه عدل شخص مسلم که  
 شهادت دهد بروتیه بطل و اولی اکتفاء نکردنست که شهادت  
 دو عدل و مسلم علی یا نبودن علت در آسمان از ابر و نحو او و در



پن استلال کند لان مخفی نیست که در پنجاه نفر باشد که اینک مولانا  
 الصادق فرموده اند یا اینکه عدلین از خارج بلد باشند و فرق نیست  
 بعد از معلوم شدن اول و آخر شهر رمضان پن نسی روز بودن  
 و نیست و نه روز بودن که در هر دو صورت شهر کامل و تمام است  
 و ناقص نیست و اگر در روز روتیه بدل شود روزه از روز تمام  
 میشود چه آخر شعبان باشد و چه آخر شهر رمضان و از شهر رمضان  
 در اول و از شوال در دوم نمیشود و لولا اینکه قبل از زوال شمس  
 روتیه شود و اگر یوم الشک را افطار نمود بعد عدل یا بعد اول از  
 بلد یا بلد دیگر شهادت بر روتیه دادن قضا میکند از روز را و مولانا  
 الصادق فرموده اند طوق انداختن بدل از برای دوست است  
 و روتیه نمودن سایه سر در بدل از برای شش شبست و غائب  
 شدن بدل بعد از شفق و قرمز برای بدل و شب نیست  
 و نیز مولانا الصادق فرمودن اگر روتیه شود بدل در شرق غده  
 یعنی پن طلوع فجر و شمس بدل جدید است چه روتیه بشود و چه نشود  
 و نیز مولانا الصادق فرموده اند اگر اهل بلد و قریه یا قصد نفر باشد

روزه داشته میشود زوره ایشان و کذا اگر قوم اتفاق کنند جمعا  
 که بدل و شب چهار است او در روزه و افطار و نیز فرموده  
 اگر صحیح شد بدل و شب شش و پنجاه و نه روز و روزه بیکر شصتم را  
 و نیز فرموده اگر روزه گرفتاری در سال گذشته در روز معلوم پس شصت و  
 سال آینده از آن روز پنج روز و روزه بهر روز و پنجم را مثل آن روز  
 معلوم در سال گذشته روز شنبه بوده روز چهارشنبه را که روز پنجم  
 است از سال بعد روزه میدارد و اگر نیست و نه روز گرفته شود بعد  
 روتیه بدل شود قضا بشود و یک روز بابت چهارم آنکه از اعظم رمضان  
 الهیه تقیة از محافلین است پس روزه داشته میشود بر روزه آنها و  
 افطار میشود با افطار آنها و بعد قضا میشود اگر عید نباشد نزد آن  
 حسب آنچه دانسته شد از طرق و امارات شرعی و بعبارة اخری  
 موسع بر مؤمن و خصته است که در ظاهر عمل کند و بعمل آنها و  
 کند خدای تعالی در باطن بخلاف آنچه ظاهر میکنند از برای آنچه میبرد  
 از محافلین چه در روزه و افطار شهر رمضان و چه در سایر اعمال  
 لذا احوال و افعال باب پنجم آنکه نیز خصته است افطار در سفر و مرض



و رسول خدا ص فرموده است و خدای تعالی تصدق فرموده است  
 افطار را در شهر رمضان بر مرضی مسافرین پس کسیکه روزه بدارد  
 از مرضی و مسافرین روزه نموده است صدقه دهد به خدای تعالی و در  
 هر یک از افطار و در سفر و مرض چند امر است اما امور را جمعه بسفر  
 اول آنکه روزه در سفر در شهر رمضان مثل افطار در حضر در شهر رمضان  
 است و بر آنست قضا روزه اگر متعدد و عالم باشد بحرام بودن  
 روزه در سفر و اما اگر غیر متعدد باشد مثل عالم بحجته صوم در سفر باشد  
 معذور است و مجرب است از آن روزه و کذا اگر عالم شهر رمضان باشد  
 مثل جبل آذر سائر اعذار سابقه است دوم آنکه افطار و تقصیر  
 افتراق بین آنه و نیست زمانیکه افطار نموده روزه را تقصیر میکند  
 صلوته را و زمانیکه تقصیر نمود صلوته را افطار میکند روزه را و آنرا  
 در هر دو سفر صلال غیر معصیه است که اشت فرسخ باشد و تقابل  
 که در باب صلوته است سیم آنکه افضل اقامه نمودن و سفر کردن  
 است در شهر رمضان کرد حج یا در عمره یا خوف مال یا بملک برادر  
 ثامن نه مال آن یا در شیع برادر و من بازماند که شت شب سیم

پهرون میرود هر یک که خواهد چهارم آنکه اگر شخص در ابتداء صوم کفر  
 و ظاهرا شدن سفیدی بنابر است از سیاهی شب حاضر و در اهل  
 و منزل خود باشد بعد از طلوع فجر مسافرت نماید واجب است بدان صوم  
 آنروز چه قبل از زوال شمس خارج شود و چه بعد از او و چه نیت خروج  
 شب نموده باشد و چه نموده باشد و کذا در عکس اگر شخص در ابتداء  
 صوم مسافر بود یا اینکه خارج از اهل خود بود و داخل شده بود  
 واجب نیست بدان صوم اگر خواسته باشد افطار کند و اگر نخواسته  
 روزه دارد و چه اینکه قبل از زوال داخل اهل منزل شود و چه بعد از زوال  
 ولیکن ادلی روزه است اگر قبل از زوال داخل شود و بعد از زوال ادلی  
 ظاهر نکردن اکل و خوردن و اگر افطار نموده باشد ادلی است  
 بقیه روز را که صوم تا دیب است و باید داشت که افتراق نمودن  
 هر یک از تقصیر و افطار از دیگری که آنکه اشاره شد و وقت  
 مسافر بودن شخص است وقت و وجوب هر دو که زوال شمس است  
 در صلوته و طلوع فجر است در صوم اما باختلاف وقت و وجوب  
 چنانچه وقت طلوع فجر حاضر و وقت زوال مسافر که در فرض اول



است و یا وقت طلوع فجر یا فرو وقت زوال صفر که در فرض نماز  
 است افتراق خواهند نمود از یکدیگر چنانچه دانسته شد باینکه در فرض اول  
 روزه میگیرد و تقصیر میکند صلوٰه را در فرض دوم افطار میکند و اتمام میکند  
 صلوٰه را پنجم آنکه حلال نیست روزه در سفر و معصیت است چه صوم و نه  
 از شهر رمضان که دانسته شد چه قضا و وجه صوم نذر و نحو او مکرر  
 روز روزه بدل می در حج که در آیه مبارکه است لهما انیکه مولانا الصادق  
 فرموده اند اذا سافر فلیفطر لانه لا یکل له الصوم فی السفر و فیضه کان  
 او غیره و الصوم فی السفر معصیت یعنی زمانی که مسافر نموده پس باید افطار  
 کند بعلیه انیکه بر سبب حلال نیست از برای آن روزه در سفر و تقصیر بوده  
 یا غیر او و روزه در سفر معصیت است ششم آنکه رخصت است از برای مسافر  
 اکل و شرب در افطار از جهة رحمة و تخفیف برای تعب و نصب و غث  
 سفر و خشک است و اولی گفتا نمودن قدر رفع کسنگی و تشنگی است و  
 رخصت داده نشده است از برای آن مجامعت در روز و مولانا الصادق  
 فرموده اند مجامعت بران محرم است و با مجامعت نمودن نشأ حنة است حرمة  
 شهر رمضان را پنجم آنکه رخصت است از برای مسافر و قضا و صوم و تقصیر

صلوٰه و واجب است بران قضا و صوم و واجب نیست بران  
 قضا اتمام صلوٰه سنة و دین قیاس نمیشود و مثل رخصت اکل و شرب  
 نه رخصت مجامعت که هشار شد و اما امور راجعه بمرض اول آنکه  
 در مرض معصیت است لهما انیکه در سفر مرض معصیت بود چنانچه مولانا  
 السجاد فرموده اند و برانست قضا روزه اگر تعقیب شد و اما اگر  
 بغیر تعقیب شد مثل اینکه عالم بحرمة روزه در مرض نباشد یا عالم بمرض  
 نباشد معذور است و میخیز نیست روزه آن و مثل حمل است سائر  
 اعذار سابقه دوم آنکه چه مرضی که واجب است در افطار مثل سفر  
 مرضیست که با استطاعت تسحر یعنی تسحر خوردن نداشته باشد  
 و تعبارة اخرى هر مرضی که با او ضرر رساند روزه او را افطار با اذواج  
 است پس در هر یک از استطاعت نداشتن عللیل یا ضرر رساندن روزه باطن  
 و واجب است افطار در روزه دار مومن بصیر بر نفس خود است در فرض  
 اول اگر افس وضعف میکند افطار میکند و اگر قوه نماید روزه میدارد  
 و امر در این باب تفویض شده است بخودش و آن اعلم و داناست  
 بنفس خود مثل صداع شدید و قیامی شدید و رمه شدید و در دوم که



استطاعة وقوة علیل یا قیامت لیکن روزه با مرض ضرر دارد اگر کسی  
 خوف در خودش میکند افطار کند مثل رمد و در چشم که خوف ضرر است  
 روزه بچشم دارد و الله روزه میدارد و نیز در این باب خودش بصیرت  
 دارد و اگر بعد از افطار کردن در بین روز قوه پیدا نمود یا مرض بر او  
 شد اولی اساک است که صوم تا دیب است سیم الله واجب است قضا  
 صوم در مرض مثل قضا صوم در سفر ولیکن وجوب قضا در هر دو صورت  
 و قیامت که سفر و مرض امتداد پیدا نکند تا سال دیگر و در بین روز سفر  
 بیرون رود بمقدار قضا روزه اما اگر سفر و مرض امتداد پیدا نکند تا سال  
 دیگر واجب است بر هر یک نداء بدل هر روز مد طعام زیرا که آن نمبر که است  
 که واجب شده باشد بر آن صوم و استطاعة نداشت باشد او را و او را  
 لها اینکه در کفایت و اولی قضا است نیز و اما اگر در بین روز سفر و مرض  
 بیرون رود و تمام وستی کند تا سال آینده قضا و نداء جمیعاً واجب  
 است قضا از جهة استطاعة و نداء از جهة تیضیج كما اینکه مولانا الرضا  
 فرموده اند باب ششم آنکه اگر صوم شهر رمضان بغلیبه خدا می توانی قوت  
 شود مثل اینکه شخص روزه منعی علیه شود چیزی بر آن نیست نه قضا نه نداء

باب پنجم کسیکه طاقه روزه داشتن را دارند بعد در بین روز بجهت  
 میشود مثل شیخ کپرو شیخ کپره و معطوش وزن استن وزن شرب  
 که کم باشد شیر او و اشتباه اینها اصحاب فیه شد و اولی قضا است  
 اگر طاقه پیدا نمودند بعد و مولانا الصادق فرموده اند که کسیکه برسد  
 از اشتداد عطش که نرسد بر نفس خود می باشد بقدریکه اساک کند  
 رفق از او نباشد تا اینکه سیراب شود باب ششم آنکه حاصل نیست  
 روزه بر آن ذیر که روزه نیست برای کسیکه نماز از برای آن نیست که آنکه  
 مولانا الرضا فرموده اند و هر وقت از ابتداء صوم که طلوع قمر است  
 تا اتمام او که غروب شمس است حاصل شود زن افطار میکند و واجب  
 است بر آن قضا صوم و اگر در بین روز طاهر شود اولی اساک است  
 بقیه روز را که صوم تا دیب است نیز و مثل حاصل نیست در آنچه ذکر شد  
 نفاء و اما مستحاضه مثل طهر است روزه بیکر وجهه حاجیه غسل باشد  
 وجه نباشد وجه لعل او و اعمال خود را از غسل در اول و وضوء در دوم  
 وجه لعل نیارد و اولی قضا روزه است در صورت ترک غسل قضا  
 حاصل و نفاء چنانست که در سفر و مرض از تمام نمودن تا سال آینده



من  
که موجب قضا و قضا است و از عارض شدن عذر می رسد تا سال آینده  
که موجب قضا است نه قضا باینکه آنکه اشیا صیغه خصمه بود از برای  
ایشان افطار مثل مریض و مسافر و نفی و نحوایشان اگر در شهر رمضان  
یا بعد از شهر رمضان و قبل از رفع شدن عذر مرض و سفر حیض و نحو  
انها بمرنه قضا میشود از ایشان روزی که افطار نموده اند بر آن  
خدا می تعم جنزی بر ایشان قرار نداده است تا اینکه قضا بشود از ایشان  
و اولی در سفر قضا است و اگر عذر مرض و سفر حیض و نحو آنها  
بر طرقتند و نمکن شدند از قضا و قبل از قضا مردند و بعبارت هری  
بعد از وجوب قضا مردند قضا میشود از ایشان و بموجب قضا  
کنند از هر یک ولی و اولی مردم بمیرایشان اگر مرد است ولی و اولی  
قضا بمیرایش غیر زن است لکن آنکه مولانا ابوبکر فرموده اند من مرض  
ثم صبح فلم یقض حتی مات فیتوب لولیة ان یقضی عنه ما مرض علیه و لولا  
تقضی امراه رجل یعنی کسیکه مریض شد بعد صبحه نمود پس قضا نمود  
تا اینکه مرد پس بموجب است از برای ولی آن اینکه قضا کند از آنچه مریض  
شده است بر او قضا نمیکند زن شخص و اختیار دارد ولی پس قضا

و صدقه دادن عوض هر روز یک نه از مال خود اگر مال از برای است  
نباشد و الا از مال بیت صدقه میدهد و اولی اینست که قضا را افضل  
اهل بیت میت بکند و اگر دوی و اولی بمیرایشان شده باشد اگر از اند  
قضا کند باب دهم آنکه اشاره شد سابقا که اگر بتعبد افطار شود در شهر  
رمضان چه بترک نیت و چه بافطار بعد نیت واجب است کفار بتفصیل  
سابقه و نیز قضا میکند هر روز بر آنکه افطار نموده است و اما وجوب قضا  
مثل وجوب قضا با رخصه افطار که دانسته شد معلوم نیست با وجوب  
کفار او و تعزیر بنمایند افطار کننده را و الی بحسب قوه و ضعف بدن آن  
اگر افطار کننده افطار را گناه بداند و اگر نه توبه نزد والی برده شود گشته  
میشود در دفعه سیم که دو توبه تعزیر شده باشد و اگر گناه بر افطار نداند  
گشته میشود اول دفعه که اگر توبه کند و بعبارت اخیری با انکار مرتد است  
که باید گشته شود و زوجه آن عده سه طلاق دارد و بعد از گشته شدن عده  
و فاته دارد و اموال او تقسیم شود مگر آنکه توبه کند قبل از انقضای عده  
طلاق که رجوع میکند بر وجه خود و بعد از عده تا نیا ترویج میکنند آن را باب  
یازدهم آنکه کسیکه فریضه صوم بران باشد نمیکند در بران که صوم نافله کند



ما و اینکه ادا نموده است فريضه را يعني کرده است صوم نافله تا اینکه قضاء کند  
صوم فريضه را فرق نيست در قضا شهر رمضان بين اينکه متتابع قضا کند  
و اينکه متفرق قضا کند و افضل اول است و بيز فرق نيست در هر ماه که خواهد  
کند و خوب نيست قضا کند در دهه ذی الحجه باقی مانده بعض ادايت متعلقه بشهر  
رمضان در شب و در اول آنکه مستحب است زمان اهلل بلال شهر رمضان  
استقبال قبله نمودن و بلند نمودن و دوست و خواندن و عاقل سائر  
ادعیه ما ثوره اللهم املنا بالدين والایمان والسلامه والاسلام والعافيه  
المجمله والرزق الواسع ودفع اللاسقام اللهم ازرقنا صياحه وقياسه و  
تلاوة القرآن فيه اللهم سلم لنا تسليه متنا و سلمنا فيه دوام انکه کرده است  
گفته شود اين رمضان است و آمد و رفت زیرا که رمضان اسمت از سماء  
خداي تعالی ایه و نیرود و باید گفت شهر رمضان و اگر رمضان گفته شود کفار  
او تصدق و روزه است لکن آنکه مولانا اللیرم فرموده اند سیم آنکه مستحب  
اینان و جماعه شمس اهل خود را شب اول ماه رمضان چهارم آنکه کرده است  
الث و در و آیه شعر در شب و روزه ماه رمضان چه حق باشد و چه باطل پنجم  
آنکه مستحب است در شب و در آیه ما ثوره لزامه بدی و نوافل وارده

در شبهای ماه رمضان و باید دانست که لیله قدر بهتر است از هر ماه شب  
پست و سیم است لکن آنکه رسول خدا ص فرموده اند اگر چه اولی احیا و شوق  
شب نوزدهم و پست و یکم و پست و سیم است با اعمال و ادب و اراده و انبیا  
و بعد از او احیا و پست و یکم و پست و سیم است با اعمال و اراده و انبیا مثل قرآن  
سوره عنکبوت در شب پست سیم و هزار ثوبه انما انزلناه فلیله القدر خواند  
اما اقام و وجوه روزه چهل قسم است لکن آنکه مولانا السیاء فرموده اند  
ده قسم او واجب است و دهم است و چهارم است و چهارم است و اختیار  
در گرفتن و خوردن و روزه اذن در ده قسم صوم نایب صوم  
ابا صوم صوم سفر و مرض اما ده قسم و وجه واجب اول صوم شهر رمضان  
که فرض فرموده است او را خدای تعالی لکن آنکه مولانا الرضاء فرموده اند از برای  
اینکه بچشد غنی پس جویم رانایک رقه کند ضعیف او رحم کند اگر سینه را اینک  
دانسته شود بر در در سنک و تشنگی پس استدللال شود بر فقر افره و فرق  
نیست در صوم شهر رمضان لکن آنکه لایق دانسته شد بین اینک دو بدل  
ملال شهر رمضان و ملال ثوال سی روز باشد و اینک میست نه روز باشد و اما  
صوم دو ماه پیاپی در کفار افطار شهر رمضان چهارم صوم دو ماه پیاپی

در ماه پیاپی در کفار افطار



در قتل خطا و عمد و ماه واجب بودن نه کمتر زاده چنانست که مولانا انصاری  
فرموده اند که فرضیه که خدای تعالی فرض فرموده بیکایست و ضاعفت است  
این بیکاه در کفاره حبه توکیده و قلیظ بران و عمدت بیایه بودن دو ماه را فرموده اند  
از برای اینکه مست شود بران ادا پس استخفاف کند زیرا که زمانیکه قضا  
کند متفرق است میشود بران قضا و بیایه عبارت است از اینکه روزی بگوید  
یکماه و روزی بگوید ماه دیگر چیزی چه یک روز باشد یا بیشتر پنجم صوم سه روز  
در کفاره همین بیایه ششم صوم سترایشین درج سه روز و پنجم صوم  
مستعد که بدل بیایه است ده روز و سه روز و درج و بیست روز بعد از رجوع  
ششم صوم جزا پس تفصیل که در محل خود است ششم صوم نذر و پنجم  
صوم اعتکاف بپایانیکه در محل خود است اما ده قسم که حرام است اول  
صوم روز فطر است دوم صوم اضحی است سیم صوم سه روز ایام  
تشریق است که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است بپایانیکه در محل  
خود یعنی از برای حاج که در منی باشد که زائر در ضیافه خدای تعالی است  
چهارم صوم یوم الک که سابقا اشاره شد پنجم صوم وصال و ان عبارت  
است از فرار دادن غنای و فطور خود را سحر و خود یا دور روز بگوید

افطر را بیکه هر یک از دو وجه را نیت کند در ابتدا صوم نه اینکه بدون نیت  
وصال فطور سحر واقع شود یا دور روز و زیاده بیایه بدون افطار واقع  
شود بدون نیت در ابتدا ششم صوم صمت و ان عبارت است از اینکه  
در ابتدا صوم نیت کند صوم صمت یعنی سکوت را تا شب بهتم صوم نذر  
معصیه و ان عبارت است از نذر صوم کند و فعل واجب باز که حرام مثل  
اینکه بگوید از برای خدا باشد بر من بگوید روزی مثلاً اگر قضا حاقه بر من  
نیت نماید که اکل یا شکر کند و کذا از او ششم صوم و ان عبارت است  
از صوم جمیع ایام غیر بدون افطار در پنجم صوم در سفر کما اینکه اشاره شد  
و پنجم صوم در مرض کما اینکه نیز اشاره شد و حرام بودن صوم جمیع در  
صورت لغو است اما در صورتی که عذر مثل جمل یا کینیت و اما چهاردهم  
که صاحب اختیار دارد در گرفتن و خوردن اول صوم یوم جمعه دوم  
صوم روز پنجشنبه سیم چهارم پنجم صوم ایام محض یعنی سیزدهم چهاردهم  
و پانزدهم است ششم صوم روز دوشنبه هفتم و هشتم و نهم و دهم و یازدهم  
و دوازدهم صوم شش روز بعد از صوم شهر رمضان و عید فطر سیزدهم  
صوم یوم عرفه چهاردهم صوم یوم عاشورا و اما نه قسم صوم اول اول



صوم نافله زن است که بگیرد و اگر باذن زوج خود و و هم صوم نافله نگیرد  
که بگیرد و اگر باذن مولای خود سیم صوم نافله مهمان است که بگیرد و اگر باذن  
میزبان خود چهار و مولانا الصادق فرموده اند فرموده است رسول خدا  
که از اطاعت زن از برای مرد است اینکه صوم تطوع و نافله بگیرد و اگر باذن  
و اگر زوج خود و الا عاصیه و گناه کار است و از صلح بنده و ضعیف است  
از برای مولای خود اینکه صوم تطوع و نافله بگیرد و اگر باذن و اگر مولای  
خود و الا عاصی و فاسد و فاش است و از فقه مهمان است اینکه صوم تطوع  
و نافله بگیرد و اگر باذن صاحب میزبان خود و الا جاهل است که اگر باذن  
و اگر است که واجب است اینکه صوم و صلوة و حج تطوع و نافله نگیرد و اگر باذن  
و اگر والدین خود و الا عاق و محزن و قاطع رحم است چنانچه نیز از آنحضرت  
روایه فرموده اند و اما صوم نادیب مثل صبی که همراهی و نزدیک ببلوغ  
باشد امر میشود بر و روزه شهر رمضان از حجه نادیب مثل کسی که از حجه عله  
و مرض افطار نموده باشد اول شمار بعد عافیه بداند که در بقیه روز که  
میکنند بقیه روز را از حجه نادیب که اشاره شد سابقا و چنین است  
اگر افطار نموده باشد بعد عافیه شود که اساک میکند بقیه روز را از حجه

نادیب که اشاره شد سابقا و در هیچیک اساک فرض و حجت  
و اما صوم اباحه اکل و شرب و جامع و آنچه متصل و جاری باشد بجهای آنها  
بدون تعدیل و تسبیل و جهل و استکراه و غیر آنها از اعذار سابقه که این بود  
خدا می تمام اباحه فرموده از برای روزه دار باینکه از این اعذار و غیرت صوم  
ان که اینک سابقا اشاره شد و اما صوم سفر و مرض که قسم و وجه حکم است  
چنانست که سابقا دانسته شد که از آنکه می باشد و آنچه از عامه ناست  
از روزه داشتن با شیت و اختیار است در روزه داشتن و افطار نمودن  
و غیر ذلک باطل است و بعد از معرفت اقسام و وجوه صوم مذکور به بیان مولانا  
الستاد می باید دانست که قسم و وجه اول صوم که صوم شهر رمضان است  
تمام نمیشود مگر بزرگوار فطره که اینک صلوته تمام نمیشود مگر بصلوة برنی  
و مولانا الصادق فرموده اند کسی که روزه بگیرد و ادا نکند زکوة فطره  
را بعد از روزه نیست از برای آن نیست صلوته از برای آن اگر ترک کند صلوته برنی  
را و در این زکوة فطره که سنت نبوی است و فرضیه بر و در است که اینک مولانا  
الدبیر فرموده است چند امر است اول آنکه زکوة فطره فرضیه و واجبه است  
بر غیر محتاج و کسی که حرام است بر آن قبول زکوة فطره و میزان دیگر محتاج



و غیر محتاج که صدال است قبول در اول و حرام است قبول در دوم نه شدن  
 قوت سنه و سال است در اول و در اشتن قوت سنه و سال است  
 در دوم چنانچه حرام است زکوة مال بر کسیکه قوت سنه و سال در نزدان  
 باشد و سنه مویکه است فطره بر کسیکه قبول زکوة میکند و قوت سنه  
 نزدان نیست و فضیله است از برای کسیکه قبول فطره میکند حاصل آنکه  
 فطره فرضیه است بر کسیکه نزدان قوت سنه و سال باشد و سنه مویکه  
 است بر کسیکه قبول میکند زکوة مال را از حبه فقر خود و فضیله است از برای  
 کسیکه قبول میکند فطره را از حبه مسکنه خود که بدتر است یعنی مسکنه از فقر  
 و این مرتبه یعنی فضیله پس تر سنه مویکه است لکن آنکه مولدنا الصادق  
 فرموده اند و فرق نیست در غیر محتاج بین آنکه قوت سنه و سال نزدان باشد  
 که اشاره شد و آنکه غنی باشد یا صبیح باشد یا مؤمن نه و صاحب حره باشد یا  
 قوی باشد و بعبارة اخری قادر باشد لذا آنکه باز دارد نفس خود را از زکوة  
 فطره در سنه و سال دوم آنکه فطره فرضیه واجب است از جمیع کسانی که  
 نفقه میدهد شخص که عیال شخص است مثل زوجه و ام مولد و مملوک و لواط  
 کتاب باشد چه مرد و چه زن چه صغیر و چه کبیر چه حر و چه مملوک و اگر ترک

شود فطره یکی از یک آنکه نفقه خود شخص است خوف مرگ است بدان  
 و اگر قادر نباشد مگر بر فطره بعض نفقه خوران است است آنکه فطره  
 بین خودشان بعضی بعض دیگر بدد تا آنکه از جمیع فطره داده شود و  
 و جب نیست فطره کسیکه شخص تکلف نفقه است و عیال آن نیست  
 مثل همایان در شب عید و نخواهد که عیال و مؤنه و نفقه نمیدد شخص آن  
 اگر چه اولی دادن فطره است نزدان و اگر صاحب عیال محتاج باشد و آ  
 نیست بران فطره عیال مثل فطره نفس خود و اولی دادن خود عیال  
 اگر غیر محتاج است و فرق نیست در عیال بین آنکه حاضر باشد یا غایب و  
 فطره بدد یا عیال با مران بدد سیم آنکه سق است در اعطاء فطره از  
 اول روزیکه داخل میشود ماه رمضان تا اخر او و اعطاء روز عید فطر قبل  
 از صلوۀ عید افضل است و بعبارة اخری باکی نیست در تعجیل فطره قبل  
 از روز فطر و قبل از زوال شمس روز فطر و صلوۀ عید افضل و بعد از زوال  
 صلوۀ فطره نیست یعنی فطره شمرده نمیشود و یک صدقه است از صدقات  
 و فرضیه بودن او در این هنگام معلوم نیست و انا فطره از ظهر و پاک  
 بودن روزه از لغو و کذب تمام بودن روزه و تمام بودن آن نه ناقص



شده است از زکوة مال و بنودن خوف موت که در اخبار آمده است  
 است از برای او نیست بلی ثمره او ثمره ساز صدقات است و مولانا الکبری  
 فرموده اند اخراج و سپردن کردن صدقه فطر را قبل از فطر از سنه است  
 بلی اگر یافت نشود مستحقین فطره غزل و اخراج نماید قبل از زوال و کذا  
 در صورتی انظار شخص که منظور نظر فطر دهند است بلی نیست چه قبل از  
 زوال اعطاء کند و چه بعد از زوال ولو اینکه تا اهل ذی القعدة تاخیر شود  
 و در این صورت که غزل نمود فطره را اگر هلاک شود مثل اینکه سرقه شود پس اگر  
 اخراج و سپردن نمود او را از ضمان خود مثل اینکه او را در نزد ثقه و یمن  
 گذاشت تا اینکه آن که منظور نظر است یافت شود و نه آن بری است ضمان  
 فطره نیست و اگر از ضمان خود اخراج و سپردن نمود ضمانت فطره را  
 حاصل این امر آنکه زمان اداء و اعطاء از اول شهر رمضان است تا زوال  
 شمس روز فطر در صورتی غیر غزل و یا با غزل و بعد نمودن هر وقت که خوا  
 اداء و اعطاء میکند چهارم آنکه وقت وجوب فطره زمان ادراک شهر رمضان  
 است از اهل شهر رمضان تا اهل شهر ثوال پس اگر اسلام شخص مالک  
 ولادت طفل بعد از روتیه هلال شود فطره و واجب نیست و ادلی فطره است تا

قبل از زوال لیوم فطر که وقت اداء و اعطاء است و اگر ادراک شهر رمضان  
 را نمود بعد مرد ساقط نمیشود فطره مثل اینکه در بین یکی از عیال شخص فوت  
 کند که ساقط نمیشود فطره متوفی از صاحب عیال و فرق نیست در فرض  
 و وجوب فطره بین اصحاب خصه در افطار از مرخص و مسافر و عیال  
 و نفق و نحو اینها و اصحاب تقصیر و معصیه در افطار و اصحاب غیر  
 بصوم مثل کسیکه اسلام آورد در روز اخر شهر رمضان مثل کذا  
 اینکه شاره شد پیغمبر آنکه زکوة فطره از برای فقراء و مساکین است که  
 اسوء حال است از فقراء و سزاوار نیست داده شود مگر بمومن اهل  
 ولایت و دوستی ائمه هدی ۴ و جیران و مسایکان احضار یا اگر چه  
 اهل ولایت و دوستی فطره دهند نباشد و بلی نیست دادن فطره بمستضعفان  
 و کسیکه معرفه بحق ائمه هدی ۴ ندارد و لیکن اهل نصب و عداوة هم نباشد  
 و مکره است توجیه دادن و حمل نمودن فطره را از بیلد که فطره دهنده در  
 است بیلد دیگر اگر چه موافق اهل ولایت و دوستی ائمه هدی ۴ در آن  
 بلد یافت نشود و مکره است نیز اعطاء و دادن فطره بکسیرا بد فقیر  
 و بیشتر و بلی نیست دادن فطره دوسر و زیاده بکفیر و ادلی واجب



تفریق است بین فقرا و ساکین ششم آنکه فطره عبارت است از یک صاع  
 که شش رطل بدنی است و نه رطل عراقیست یعنی بعد از دی و رطل مدی  
 و نود و پنج درهم است که مجموع شش رطل یکصد و صد و هشتاد و درهم  
 میشود و رطل عراقی یکصد و سی درهم است که مجموع او عدد مذکور میشود  
 و درهم عبارت است از هشتاد و دو جوی میانه که مجموع او یکشغال شرعی  
 که بجهت خود است میشود و مجموع دراهم مذکور به وزن من تریزی که شصت  
 و چهل مثقال صیرغی است که بیست و چهار نخود است لیکن و پانزده سیر  
 بنقصینه دو و ششغال و نیم صیرغیست هفتم آنکه فطره یکصاع از قوت  
 بلد فطره و مند است هر چه باشد از کدوم و برنج و جو و غرما و کشمش و غیره  
 از اقوات غالبه بلد هر بلدی بحسب خودش و اولی نیست که هر کس  
 قوتی معین دارد از همان آوازه کند و لواشیکه شک باشد مثل سکنه  
 بواوی از اعراب مثلاً و باکی نیست با آوازه قوت غالب و غیر قوت  
 خود واجب و افضل آوازه نمودن فرماست و مولانا الصادق فرموده  
 اند هر انچه اگر اعطاکم یکصاع از خرما بهتر است بسوی من از اینکه اعطاکم  
 یکصاع از طلا و باکی نیست اعطای قیمت یکصاع از قوت دانی که در بلد خود است

یکصاع از قوت که میخواهد بدید هر چه است از امید بدید و باید دانست  
 که فطره هر یک از بنی هاشم و غیر بنی هاشم بخود و بغیر خود داده میشود و  
 حرام است زکوة واجب غیر بنی هاشم بر بنی هاشم و امام بعد از آن که اهل طهاره  
 باشد و دست و پا و چوک مال لدن ایشان نیست لکن آنکه در خبری ضعیفه  
 است از مولانا الصادق علیه السلام قال اعطوا الزکوة من اراد من بنی هاشم  
 فانهما تحل لهما و اما تحرم علی البنی و علی الامام الذی من بعده و علی الذمه  
 یعنی بدینست که فرمودن اعطاء کنید زکوة را کسی که اراده دارد او را از بنی  
 هاشم پس بدینست که زکوة مصلحت است از برای ایشان و نیست غیر این  
 حرام است زکوة بر بنی هاشم و بر امام آنچنانکه از بعد از بنی هاشم و بر ائمه  
 حاصل نیست که مورد زکوة مفروضه همان مورد وجوب خمس است  
 که ائمه مدعی است از بعد از رسول الله و خمس بدل زکوة است که اول  
 و نصیه و دوم حرام است لکن آنکه نیز آنحضرت فرموده اند ان الله لاله  
 الله لمواصرتم علينا الصدقة ابدلنا بها الخمس فالصدقة علينا حرام و الخمس  
 واجب یعنی بدینست که خدا آنکه نیست خدا فی مکران زمانیکه تحریم فرمود بر ما  
 صدقه را بدل فرمود بان صدقه خمس را پس صدقه بر ما حرام است خمس از



برای ما فرضیه است و خمس مخصوص ائمه هدی است از بعد از فاطمه  
 کما اینکه در خبر عبد الله بن سنان است قال قال ابو عبد الله علیه السلام علی کل امر  
 غنم او اکتب الخمس ما اصاب لفاطمه و لمن یلی امرها بعد من  
 در تیمار الحج علی الناس فذاک لهم خاصة یضعونه حیث شاؤوا و مردم  
 علیهم الصدقة یعنی گفت فرمودن امام صادق علیه السلام هر مردی که فائده بوده  
 باشد یا بر جهت تحصیل نموده باشد خمس است از آنچه اصابه و بر خورده  
 از برای فاطمه و از برای کسیکه ولایت دارد از فاطمه و از بعد از فاطمه  
 از در تیه جمع فاطمه بر مردم پس آن خمس از برای ایشانست فاطمه وضع  
 و میکند از آن خمس را هر کجا که خواسته باشند و حرام شده است بدیشان  
 صدقه پس از این اخبار مذکوره و اشتباه آنها معلوم و واقع شد که غیر  
 از فاطمه و ائمه هدی که مورد خمس شدند که از بعد از بنی عباس و غیره  
 اقرین آن حضرت میباشند که نیز مورد خمس شدند از منسوبین با ائمه هدی  
 که غیره العبدین آن حضرت میباشند با سایر مردم از جهت اخذ زکوة بجز  
 چه فطره و چه زکوة مال چه از جهت ابا منسوب باشند و چه از جهت امهات  
 فرق ندارند و از برای مرد و صلیل است و بقیه اخبار که گمان میشود در آنها

حرام بودن زکوة مفروضه بر غیره العبدین تمام است بابت اخبار  
 و اخبار مذکوره محکمات اخبار است که واجبست مقدم داشتن آنها بر  
 بقیه اخبار کما اینکه در غیر این مختصر شرح داده شده است و شرح او در اینجا  
 مناسب نیست پس بر یک از بنی هاشم که از فقرا و ساکین میشد اخذ  
 زکوة فطره مثل اخذ زکوة مال میکند چه از بنی هاشم و چه از غیر بنی  
 هاشم مثل غیر بنی هاشم که اخذ میکند از غیر بنی هاشم و بنی هاشم  
 و الحمد لله رب العالمین و اما فوائده صوم چه فرضیه و چه نافله رسول  
 خدا فرموده است خواب و روزه در عبادت است و سکوت آن  
 تسبیح است و عمل آن مقبول است و دعای آن سنجاب است و  
 بوی دهن آن افضل است نزد خدا از بوی مشک و روزه شتر است  
 از افات دنیا و حجاب از عذاب اخره و صوم زکوة اجساد است  
 و از برای روزه دارد و خرج و خوشمالت یک فرج و خوشمالتی نزد  
 افطار و یک فرج و خوشمالتی نزد لقاء پروردگار و نیز فرموده است که  
 خدای تعالی فرموده است هر عمل پس آدم او از برای خودش است  
 مگر روزه او برای من است و من بفرمایم هم با و زیرا که غنیمه و نیت



امتناع از مفطرات و اختساب منکرات که عبارت از فری است  
از صوم نیست در او نزع شیطان و نه مرایایه انسان و فاصله  
است نیت از برای رب العالمین بحد فرائض اعمال جوارح از اقوال  
و افعال که خالی از ریا و شمه نباشد و مولانا الصادق فرموده است  
زمانیکه نازل شود شخص نازل شده استغانه کند در رفع او صوم  
هر چه باشد آن نازل و روزه سیاه میکند روی شیطان را و دور  
میکند او را مثل دوری شرق از مغرب و روزه ابواب خیر است  
و در خصص روزه ماه رمضان رسول خدا صلی الله علیه و اله فرموده  
است نیست از مؤمنی که روزه بدارد شهر رمضان را از برای طلب  
مرضات خدا می توانی که اگر آنیکه واجب میدارد خدا می تبارک و تعالی  
از برای آن معش خصصه و صفت را اول است میشود حرام در حید  
آن دوم نزدیک میشود از رحمت خدا می فرود جل سیم پیوده باشد  
بتحقیق تکفیر نموده است گناه پادشاه چهارم است میکند خدا بر آن  
سکرات موت را پنجم آمان است از ذکر سنکی و تشنگی روز قیامت  
ششم عطا میکند خدا از برای آنکه از آتش بهتم افعام میکند خدا از

از طینات بهشت و فرموده است عله روزه سی روز است  
که آدم زمانیکه اکل نمود از شجره باقی ماند در شکم آن سی روز پس  
فرض و واجب نمود خدا بر ذریه آن سی روز که سنکی و تشنگی را  
و آنچه اکل میکنند در شب تفضل است از خدا بر ایشان و همچنین بود  
بر آدم پس فرض و واجب فرمود خدا او را برامته من و کسیکه  
روزه بدارد شهر رمضان را و حفظ کند فرج خود را و لسان خود را و باز  
دارد از بیت خود را از مردم می بخشد خدا از برای آن که گناهان از  
آنچه گذشته است از آنها و آنچه آینده است و از او میکند انرا از  
آتش و حلول میدهد انرا و اقرار و قبول میکند شفاعت انرا و اقرار  
قرار و قبول میکند شفاعت انرا بعد در مل و سنک زیزه عالم که اسم  
که بهیست از گناه کاران اهل توحید و الحمد لله رب العالمین و الصلوة

على محمد خيرة الدولين والدا فرين واللفنة على  
افنداهم الجالين واعدائهم الكافرين  
الى جامع المغيوبين امين  
رب المرئيين



و مولانا الصادق فرمودن در شرایع دین تکبیر در عید فطر واجب

است در پنج نماز ابتدا میکند از صلوٰۃ مغرب

تا صلوٰۃ عصر روز فطر و تکبیر نیست الله اکبر

الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر وللله الحمد

الله اکبر علی ما هدانا والحمد لله علی ما ابدلنا

چه تکبیر نوبت و چه زیاده



قال

مولانا الامير من خذ

دنيه من افواه الرجال ازالة الرجال

ومن اخذ دنيه من الكتاب في السنة زالت

الجنان ولم نزل وقال مولانا الباقرم اياكم والوليد

فان كل وليجه دوننا طافوت فقال مولانا الصادق

من دان الله بغير سماع من صادق الزمه الله القيمة الى

الفناء ومن ادعى سماعا من غير الباب الذي فتحه

الله فهو شرك وذلك الباب المأمون

ستر الله المكنون

م



حد تطیقات ثلث که محرم تزوج است تا اینکه مطلقه نکاح کند  
روحی غیر مطلق را چیت حکم اگر کتاب خدا و سنت رسول و حجة  
بالغة باشد بر آن مرد و تطیقات ثلث در یک مجلس با تطبیق  
از تطیقات ثلث در یک مجلس با مراجعه بدون جراح محرم است  
یا نه آنچه افتاء و حکم است از دو حجة مذکوره استیضاح می شود از استفسار

بسم الله الرحمن الرحيم

یا من ابرم امره و اکرم عبده و اعظم وعده و اودع نهمه و اقام  
طرقه و اری سبله و ارسل رسله و انزل کتبه فمن استدی فانما استدی  
لنفسه و من ضل فانما یضل علیها و لا تز و اذرة و زرا فزی و ان تدع  
مشقه الی حملها لا یحیل منه شیء و لو کان ذاق فی و لک الجهد یارب من یقدر  
لا یغلب و ذی امانه لا یحیل و لک الشکر یارب من یقتصر لا یمیک و  
ذی اداة لا یقدر و اجعلنی للک من الشکرین و لنعمائک من الخادین  
و الحبیب و ولیک من المصلین و لعدوک من اللاعین الی یوم تجع فیہ  
الدولین و الدفرین و بعد باید دانست که مشهور بین اعاظم و اساتید  
مجتهدین قدس الله ارواحهم و طهر ارواحهم انیت که سه طلاق با  
مراجعه بعد دو طلاق اول او محرم است بقول مطلق چه با محاسنه و چه

بدون محاسنه که مقتضای این قیام محرم بودن سه طلاق است  
که در یک مجلس بر سه باد و او واقع شود ولیکن باید دانست  
که هر چیز که بدون نیامده باشد از بیعت علم آنمه مدی باطل است  
که اصلیت از اصول طفاة از آنمه بدایة لها اینکه مولانا الباقری  
فرموده اند لعل لم یخرج من هذا البیت فهو باطل یعنی هر آنچه بدون  
نیامده باشد از این بیت پس او باطل است و از تقریعات از این  
اصل و فروعات مردوده بر او است که وظیفه تعلیم از این  
علم است که طهقین اصولند لها اینکه مولانا الرضا فرموده اند  
علینا القاء الاصول الیکم و علیکم التفریع یعنی بر ما است اندازیم اصول  
بسوی شما و بر شماست فرع در آوردن رای و قول بیه طلاق  
بدون عده و در یک مجلس با مراجعه مثل بدون مراجعه و کذا  
بودن دو طلاق از او در یک مجلس زیرا که هر طلاق بغیر سنه باطل  
که نیز اصلیت از اصول طفاة لها اینکه مولانا الصادق فرموده اند  
الطلاق بغیر السنه باطل یعنی طلاق از برای بغیر سنه باطل است و از  
تقریعات و فروعات مردوده بر این اصل است سه طلاق مذکور  
لها اینکه در خبر اسحق بن عمار است از مولانا العالم قال سئل عن الرجل



یطلق امراته فی طهر من غیر جماع ثم یراجعها فی یومہ ذلک ثم یطلقها  
 تبین منه ثلاث تطلیقات فی طهر واحد فقال خالف السنه قلت  
 فلیس ینفعی له اذا هو راجعها ان یطلقها الذی طهر قال نعم قلت حتی  
 یجماع قال نعم یعنی گفت سؤال کردم آنحضرت را از مرد و طلاق میداد  
 زن خود را در طهر از غیر جماع بعد مراجعه میکند در زور خود و در طلاق  
 بعد طلاق میداد آنرا جدا میشد و آنرا بیه طلاق و یکی طهر پس  
 فرمودند مخالفه نموده است سنه را گفتیم پس نیست سزاوار برای  
 آن را تا اینکه مراجعه نمود آنیکه دهد مکر در طهر فرمودند بلی گفتیم تا اینکه جماع کند  
 فرمودند بلی و عبارتة اخرى هر طلاق بغیر سنه جائز و کدر زدن نیست  
 کما اینکه در روایت دعائم الاسلام است در وجه دیگر کلام مولانا الباقی  
 ان رجلا سئل یا جعفر فقال یا بن رسول الله ما یفنی انک تقول ان  
 من طلق غیر سنه لم یخیر طلاقه فقال ابو جعفر ما انا قول ذلک الله  
 عز وجل قاله یعنی بدستی که مردی سؤال نمود امام باقر را پس گفت  
 ای پسر رسول خدا من رسیدم به من را بدستی که تو میگوئی بدستی که  
 کسیکه طلاق داده باشد از غیر سنه نگذشته است طلاق آن پس  
 فرمودند امام باقر نه من میگویم او را بلکه خدای عزوجل گفته است او را

و از تغلیات و فروعات مردوده بر این اصل است طلاق سمرغ  
 کما اینکه در قول مولانا الرضا است فاذا اراد ان یطلقها ثانیة لم یخیر ذلک  
 الذی بعد الدخول بها پس تا اینکه اراده نماید آنیکه طلاق بداند از طلاق دوم  
 نمیکند زدا و مکر بعد از دخول بان که عبارتة اخرى است جائز نبودن از واقع  
 نشدن کما اینکه در وجه کلام مولانا الدیر است قال بن طلق امراته ثم راجعها  
 قبل ان یتها لم تقع علیها الطلاق الا فی یوم فرمودند کسیکه طلاق بداند  
 خود را بعد مراجعه کند آنرا قبل آنیکه جماع کند آنرا واقع نمیشود بر آن طلاق  
 دیگر و از این بیانات معصومیه وجه دلالت منی از طلاق سیم قبل از  
 مواقعه واضح معلوم شد در قول مولانا الرضا <sup>الصادق</sup> قال لا یطلق بالتطلیق  
 الا لثلاث ختی نیستها یعنی فرمودند نه در طلاق سیم را تا آنیکه جماع کند آنرا  
 که نیست اختلاف بین او و روایات ماضیه مکر بوجه کلامیه اما تمیه  
 و معارضین جمیع متحد است که عبارتة است از آنیکه رجعه بجماع است و الا طلاق  
 یکیت کما اینکه در روایت ابی بصیر است از مولانا الصادق قال قلت لمرآة  
 التي لا تحل لزوجها حتی تنکح زوجا غیره من النکح یطلق ثم تراجع و می آتی له  
 تحل له حتی تنکح زوجا غیره و قال الرجعة بالجماع و الا فاما ای واحدة  
 یعنی گفت گفتیم زن آنجا نیکه صدل نمیشود از برای زوج خود تا آنیکه نکاح کند

باج  
 بایک



زوجی غیران را فرمودند ان پنجاهت طلاق داده شود بعد مراجعه شود  
بعد طلاق داده شود بعد مراجعه شود بعد طلاق داده شود ان پنجاهت  
صلح نمیشود از برای ان تا اینکه نکاح کند زوجی غیران را فرمودند رجعت  
بجای است و الا پس نیست غیر از این بگویم یعنی طلاق یک نوبت است  
و بعد از آن هر مخالف کتاب رسنه زد میشود بسوی کتاب رسنه که  
اصح است نیز از اصول اتفاقا بگویم که رسول خدا ص فرموده اند که کل شیء  
کتاب الله و السنة رد الی کتاب الله و السنة یعنی چیزی مخالف نموده باشد  
کتاب خدا و سنة را رد شده بسوی کتاب خدا و سنة که از تفویضات  
و فروعات مردوده از این اصل است طلاق مذکور زیرا که کتاب  
و سنة طلاق است از برای عده که بگویم اول در قول مولانا الصادق علیه السلام  
و بین الطلاق فرزد که فقال یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن من بعد  
واحصوا العدة و اتقوا الله ربکم و لو كانت المطلقه بین ثلاث تعلقات  
یجمعها حکمة واحدة او اکثرهنها او اقل لما قال الله تعالی ذکره و احصوا  
العدة الی قوله لعل الله یحکم بعد ذلك امر ایمنی و بیان فرمودند فرزد که  
طلاق را پس فرمودند ای بنی زما که طلاق را و بدینها را پس طلاق میدهند  
انها را از برای عده و احصا کنند عده را و آنگاه که خدا را برورد کار خودتان را

و اگر بود مطلقه جدا شد بطلان طلاق جمع نماید انها را یک کلمه یا اکثر  
از او یا اقل بر این که نمیکشد خدا ای تعالی ذکره و احصا کنند عده را تا قول  
ان شاید عده اصدات کند بعد او امر بر او دوم در قول انحضرت است  
نیز طلاق السنة موانه اذا اراد الرجل ان یطلق امراته یربص بها حتی تحيض  
و تطهر ثم یطلقها من قبل عدتها بشهادین عدلین فاذا مضت بها ثلث  
قروء او ثلثة اشهر فقد بانث منه و هو خاطب من الخطاب یعنی طلاق  
سنة او به رستیکه زما که اراده نمود مرد اینکه طلاق دهد زن خود را بر  
میکنند بان تا اینکه حیض شود و پاک شود بعد طلاق میدهد از پیش از عده ان  
به دشاد عادل پس زما که که شد بان سه طهر باشد ما پس تحقیق  
جدا شده است از ان و ان خطبه کند است از خطبه کنندگان سه روزه  
طلاق محرم هر یک باید بگویم کتاب و سنة مذکورین باشد که بگویم نیز مولانا  
الباقری و الصادق ص فرموده اند در تفسیر کتاب و بیان سنة قال طلاق  
العدة یعنی الذي قال الله عز وجل فطلقوهن من بعد ثمن و احصوا العدة اذا اراد  
الرجل ان یطلق امراته للعدة علی تطهر بها حتی تحيض و یربص بها  
فیطلقها و بی طهر فی طهر لم یسهانیه تطلیقه واحدة و شهادت ابدی  
عدل و ذلك و له ان یراجعها من یوم ذلک ان احب الی الله و لایام قبل



ان حیض و نشیء علی جفتها و یواقعها حتی تحيض فاذا احضت  
و فرجت من حیضها مطلقا تطلیقه اخری من غیر جماع و نشیء و ذلك  
شاهدین ویراجعها ایضا متى شاء قبل ان تحيض و نشیء و جفتها و  
یواقعها و یكون معه الی ان تحيض المحیضة الثالثة فاذا فرجت من حیضها  
و طهرت مطلقا الثالثة من غیر جماع و نشیء و ذلك شاهدین فان فعل  
به انقضت بانته منه بثلاث تطلیقات و لا تحل له حتی تکمل زوجا غیره فان  
كانت ممن لا تحيض فطلقها للثبوت و ان طلقها علی ما مضى و واحدة  
ثم بدله ان یحبسها بقیت عده و تطلیقین باقیتین و ان طلقها  
تطلیقین ثم بدله ان یحبسها بقیت عده و واحدة فاذا طلقها الثالثة  
لم یکن له علیها رجعة و لا تحل له الا بعد زوج هذا انما یكون اذا راجعها قبل  
ان یتقضى عدها و ان انقضت عدها فلیس له علیها رجعة و مخاطب  
من الخطاب فان تزوجها برضا و عده علیها نکاح مستقبل و هذا هو طلاق  
السنة الذی یؤمر به یعنی فرمودند طلاق عده اینجا نیکه فرمودست عده ای  
غرض اصل پس طلاق و میدانند آنها را از برای عده و احصا کنند عده را زمانیکه  
اراده نمود مرد اینکه طلاق دهد زن خود را از برای عده پس منتظر شود بان  
تا اینکه صاف شود و بیرون رود از حیض خود پس طلاق دهد از احوال که ان

ظاهر است در طهریکه مواقعه نموده باشد انرا در او یک طلاق و اشهاد  
نماید دو شاهد عدل را بر او و از برای انست اینکه مراجعه کند انرا از روز خود  
روز طلاق اگر خواهد یا بعد او بچند روز پیش از اینکه حیض شود و اشهاد  
بر رجعة ان و مواقعه میکند انرا تا اینکه حیض شود پس زمانیکه صاف شود  
و بیرون رفت از حیض خود طلاق میدهد انرا یک طلاق و یک مرد بان  
جماع و اشهاد میکند بر او دو شاهد و مراجعه میکند انرا نیز زمانیکه خواهد  
قبل اینکه حیض شود و اشهاد میکند بر رجعة ان و مواقعه میکند انرا و  
عیب نموده باشد بان تا اینکه حیض شود حیضه ثالثة را پس زمانیکه صاف  
شده از حیض خود و ظاهر شد طلاق میدهد انرا طلاق سه را بدون جماع  
و اشهاد میکند بر او دو شاهد پس اگر بجا آورد این را پس تحقیق جدا  
شده از ان بسته طلاق و صلل نمیشود از برای ان تا اینکه نکاح کند  
غیر ان را پس اگر بخواهد باشد از کسانیکه حیض نمیشود پس طلاق میدهد انرا  
برای ماهها و اگر طلاق دهد انرا بر آنچه وصف نمودم انرا یک نوبه بعد  
ظاهر شد از برای ان اینکه حبس کند انرا باقیست در نزد ان مرد و طلاق  
باقی و اگر طلاق داد انرا دو طلاق بعد ظاهر شد از برای ان اینکه حبس  
کند انرا باقیست در نزد ان بر یک طلاق پس زمانیکه طلاق داد انرا سه را



نمیباشد و باید زمانیکه مراجعه کند قبل اینکه منقضی شود عده آن را اگر  
منقضی شد عده آن پس نیست از برای آن بر آن رجعه و آن خطبه  
است از خطبه کنندگان پس اگر تزوج نمود از ارضای آن عقد میکند از آن  
بنگاه می آید و این او طلاق نیست آنچه نیست امر میشود با و پس یک  
از سه طلاق حکم کتاب و سنت و بیانات معصومیه مسموعه باید در  
عده باشد و نیست طلاق مکرر در عده کما اینکه نیز رسول خدا ص فرموده اند  
لاطلاق الا فی عده یعنی نیست طلاق مکرر در عده و عبارت دیگری از برای  
عده باشد زیاده از یکی طلاق نیست کما اینکه در وجه دیگر کلام مولانا ابوالکلام  
قال ان حلقها للعده اگر شمن واحد فليس الفضل الواحدة بطلاق  
یعنی فرموده اگر طلاق واحد از برای عده زیاده از یکی پس نیست زیاده بر  
یکی بطلاق و عبارت ثانی مطلقه ثلاثا بدون عده صاحبه زوج است  
کما اینکه در وجه دیگر کلام رسول خدا ص نهی عن المطلقات ثلاثا غیر عده  
و قال انهن ذوات الا زواج یعنی نهی فرمودند از طلاق داده شده است  
نوبه از برای غیر عده و فرمودند بدینستیکه آنها صاحبات ذوات ارجحند  
و در وجه دیگر کلام مولانا الامیر است و ایامک و المطلقات ثلاثا فی  
مجلس واحد فانهم ذوات بول یعنی دور کنید خودتان را و طلاق داده شد

سه نوبه را در یک مجلس پس بدینستیکه آنها صاحبات ذوات ارجحند  
یعنی ابو بن افضلین تعلیم از برای مقبلین تفریع فرمودند مطلقات  
ثلاث در یک مجلس را بر هر سه ذوات ازواج که اصلیت از اصول  
ملقا و فرمودند فرغ مذکور را و پس مقتضای کتاب و سنت و بیانات  
معصومیه و ماضیه و افیه که معارضین جمیع آنها و انما آنها متحد است  
و نیست اختلاف بین آنها مگر بوجه کلامیه اما سیه که نیز اصلیت از  
اصول ملقا یک طلاق بودن سه طلاق در یک مجلس زیاده و طلاق  
عده است چه مراجعه شود بدون مجامعه و چه شود و چه بیگانه و چه غیر  
یک کلمه کما اینکه در بیان مولانا الصادق و دانسته شد مثل آثار ائمه علیهم السلام  
کما اینکه در خبر مسلم بن خنیس است علاوه بر آنچه ایمان شد از قبل از مولانا  
فی الرجل یطلق امراته تطلیقه ثم یطلقها الثانیة قبل ان یرجع قال فقال ابو  
لا یقع الطلاق الثانی حتی یرجع و یراجع یعنی سؤال در شخص طلاق میدهد زن  
خود را یک طلاق بعد طلاق میدهد از اطلاق دوم قبل آنکه مراجعه کند  
پس فرمودند امام صادق و واقع نمیشود طلاق دوم تا آنکه مراجعه کند  
و مجامعه نماید و آنچه وارد شده از خلاف کتاب و سنت از وقوع طلاق  
دوم بامراجعه بدون مجامعه کما اینکه در خبر احمد بن محمد بن ابی نصر است قال قلت



عن رجل طلق امرأته ثلاثين ثم راجعها ولم يراجعها بعد الرجة  
حتى طهرت من حيضها ثم طلقها على طهر ثلاثين انقع عليها  
الثانية و قد راجعها ولم يراجعها قال نعم يعني كفت سترال مردوم  
را از مردی طلاق داد زن خود را بدو و شاید بعد مراجعه نمود و مجامعة  
نمود و بعد از رجعة تا اینکه پاک شد از حیض خود و بعد طلاق داد و طهر  
بدو و شاید ایا واقع میشود بران طلاق دوم و حال آنکه مراجعه نموده  
و مجامعة نموده است فرمودند بیا و وقوع سه طلاق با مراجعه بدون  
مجامعة کما اینکه در خبر اسحق بن عمار است از مولانا العالم قال قلت له  
رجل طلق امرأته ثم راجعها بشهر ثم طلقها ثم راجعها بشهر  
ثم طلقها بشهر فراجعها بشهر و تین سنه قال نعم قلت كل ذلك  
في طهر واحد قال تین سنه یعنی گفت کفتم از برای آنحضرت مردی طلاق  
داد زن خود را بعد مراجعه نمود بشهر و بعد طلاق انرا بعد طهر  
شد از برای ان پس مراجعه نمود از ان بشهر و بعد طلاق داد از ان بشهر  
پس مراجعه نمود بشهر و جدا میشود از ان فرمودند بلی کفتم تمام در یک  
طهر بوده فرمودند جدا میشود از ان و وقوع سه طلاق بدون  
مراجعه کما اینکه مولانا الباقم فرموده اند من طلق ثلثا ولم يراجع حتى

تینین خلافت له حتی سکن زواجاً غیره یعنی کسیکه طلاق دهد سه را  
و حال آنکه مراجعه نکرده باشد تا اینکه جدا شده باشد پس صلح نمیشود  
از برای ان تا اینکه نکاح کند رجعی غیران را و غیره از امثال و اشباه  
روایات سمعوه باختلاف تعابیر و جوه انما از تقریعات و فروعات  
مردوده بر اصل خرفیه مخالف کتاب سنه است کما اینکه مولانا الصفا  
فرموده اند کل شیء مردود الی کتاب الله و السنه و کل حدیث لا یوافق  
کتاب الله فهو خرف یعنی هر چیزی رد شده است بسوی کتاب خدا و سنه  
و هر حدیث که موافقه نکند کتاب خدا را پس او باطل است و نیز از  
از تقریعات و فروعات مردوده بر اصل ترک موافق عامه است  
کما اینکه در خبر محمد بن عبد الله است قال قلت للرضا ع کیف یضیع باب  
بالخبرین المختلفین فقال اذا ورد علیکم خبران مختلفان فالنظر و الی ما  
یخالف منهما العامة فمدوه و النظر و الی ما یوافق اخبارهم فمدوه یعنی  
گفت کفتم از برای رضا ع چگونه بجا آورم بدو خبر مختلف پس فرمودند  
زمانیکه وارد شد بر شما دو خبر مختلف پس نظر کنید بسوی آنچه مخالفه  
میکند از اندو عامه را پس اخذ کنید او را و نظر کنید بسوی آنچه موافقه  
میکند اخبار عامه را پس ترک کنید او را زیرا که اخبار رد و طلاق و سه طلاق



مذکوره بدون مجامعه و عده موافق اخبار عامه است کما اینکه مفید  
نقل فرموده است قال قال الشيخ الناصب و کیف یمنعون من وقوع  
الطلاق الثلث في وقت واحد والخبر ثابت عن النبي ص انه قال  
لعمري وقد سأله عن طلاق ابنة لامرأته و هي حائض الا ان قال فقال له  
عمر يا رسول الله ارايت لو طلقها ثلثا لكانت تبين منه فقال النبي ص  
كان محصی ربه و بانست منه یعنی گفت گفت شیخ ناصب چگونه منع  
میکند وقوع سه طلاق را در یک وقت و حال آنکه خبر ثابت  
است از نبی ص بدرستی که فرمودند از برای عمر و حال آنکه سوال نموده از  
او طلاق پسرش از برای زنی و حال آنکه حائض بوده است تا اینکه گفت  
پس گفت از برای ان عمر یا رسول خدا ایای دارید اگر طلاق دهد از  
سه طلاق جدا میشود از ان پس فرمودند از برای ان نبی ص که یا اینکه  
معصیت نموده است پروردگار خود را و جدا شده است از ان و این  
رای یعنی سه طلاق بودن سه طلاق بغیر عده از مجعولات عمر است  
کما اینکه نیز شیخ معتمد مذکور قه و طه حکایت نموده اند قال العلماء  
بالله انما یستفقدون علی ان الطلاق الثلث کان علی عهد رسول الله ص  
و طول ایام ابی بکر و قد را من ایام عمر بن الخطاب واحدة حتی رای

عمر ان یجعله ثلثا تبین به المرءه باخر صریح ذلک قال انما لم اجزه  
السنة مخافة ان تتابع فيه السكران یعنی گفت علما یا ثانی استفقده  
برایک طلاق سه بود بر عهد رسول خدا ص و طول ایام ابی بکر و قد رای  
از ایام عمر سه خطاب کما یا اینکه دید عمر اینکه قرار داده او را سه و جدا  
نمود با و زن با نچه تحریص و تخمین نمود و او گفت نیست غیر از این اجرا  
نمودم سه طلاق را بر سنه از جهة خوف اینکه تتابع نماید در او سکران  
و تبیحات و اضحات و شایسته است دلالت از موثقات روایات  
قائم است بر بودن اخبار سه طلاق مقدره و حدود و انما از امر  
ظاهره ص از جهة علة ضروری تفتیه مثل روایة محمد بن سعد اموی قال  
سئلت ابا عبد الله ع عن رجل طلق ثلثا في مقعة واحدة قال فقال  
اما انا فاراه قد لزمه و اما ابی فکان یری ذالک واحدة یعنی گفت  
سؤال کردم امام صادق ع را از مردی طلاق داد سه را در یک  
مجلس گفت پس فرمودند اما من پس منم او را بتحقیق لزم شده است  
از او اما پدرم پس بود سید او را یکی و مثل روایة احمد بن محمد بن  
ابی نصر از رسول الله ص قال سأل رجل وانا حاضرة عن رجل طلق  
امراة ثلثا فی مجلس واحد قال فقال ابو الحسن ع من طلق امرأته ثلثا لسنه



فقد بابت منه قال ثم التفت الى فقال فلان الحسن ان يقول  
مثل هذا يعني كهت سوال نمود انحضرت دامت برکات وصال الله من حاضر  
بودم از فردی طلاق داد زن خود را سه در یک مجلس كهت فرمودند  
امام بايع كسيكه طلاق در چهار زن خود سه از برای سینه پس تحقیق  
شده است از ان كهت بعد التفات کردند بسوی من پس فرمودند  
احسان نمیکند اینكه بگوید مثل این را و مثل قول مولانا الصادق آیات  
والمطلقات ثلاثا في مجلس فانهم ذوات الازواج فقال ذلك من  
اخوانكم لان مولداه آنه من دان بدین قوم از منته احکامهم یعنی  
دور کنید خود را از او طلاق داده شده ای راسته نوبه در یک مجلس  
پس بدستیکه انها صاحبات از او چند پس فرمودند او از برادران  
شماست نه از اینها بدستیکه کسیكه مستدین شد بدین قومی لازم  
میشود از احکام ایشان و کذا و کذا از قرآن و شواهد و الله  
و ضحی حاصل نیست کتاب و سنه و آثار اهل عصمت و دیگر طریف  
است و رای شهر در طرف دیگر ایانه نیست که اگر اخذ بشود  
شود در کتاب و سنه شده است بیانات معصومه ماضیه  
و نیز طرح اخبار کثیره مقدمه و انکاء انها شده است مثل طرح اصول

ملقاة ماضیه بدون حجة بالغه واضحه و بینه عالیه کافیه یا شهور  
فتوایه حجة است یا نه این است که شهوره مفید فتن است  
و نه اینست که قائل بحجة فتن رد کتاب و سنه نموده است و بیان  
قول مولانا العالم به لیس لك ان تکلم بما شئت لدن الله عز وجل  
قال ولا تقف بالیس لك به علم و لدن رسول الله قال رحم الله  
عبدا قال خیر افضلتم او صمت فلم یعنی نیست از برای تو اینکه تکلم  
کنی یا خجسته خواسته باشی بعله آنکه بدستیکه ضای عز وجل فرموده  
واقفقا و اتباع نکن آنچه را نیست از برای تو با و علم و بعله آنکه  
بدستیکه رسول خدا فرموده است رحمة خدا بنده را كهت  
باشد خیر را پس غنیمت بوده باشد یا سکت نموده باشد پس  
سالم مانده باشد ایانه اینست که این افتاء و تعویل بقول شهر  
افتاء بدون استفتاء از ضای قم مصعب و محط روایات  
نامیه از افتاء بدون علم است مثل قول مولانا الباقری و اغیار  
او من افضی الناس بغیر علم و لا هدی من الله لعنته ملائكة الرحمة  
و ملائكة العذاب و الحق و زود من عمل لفتیاء یعنی کسیكه حکم دهم  
مردم را بدون علم و نه هدی از خدا لعنة میکند انرا ملائكة رحمة و ملائكة



عذاب و لاحق میشود انرا و زکریا که عمل نماید بقتل ای ان  
ایمان نیست که مدی خدا می تعم اتباع امر الله تعالی است که ای که  
انحضرت در بیان آیه مبارکه فرموده اند در خبر علی بن عبد الله قال  
سئله رجل عن قول الله عز وجل من اتبع مدی فلا یضل ولا  
یشقی قال من قال بالله ثم و اتبع امرهم لم یخیر طاعتهم یعنی  
گفت سؤال نمود انحضرت امر مدی از قول خدا می عز وجل پس  
کسی که اتباع نماید مدی من را پس گمراه شود و شقاوة پیدا  
گردد گفت فرمودند کسی که گفته باشد بایم و اتباع نموده باشد  
امر ایشان را و نگذشته باشد طاعة ایشان را اما بطرح اجباء  
مذکور سابقه ما اتباع مدی خدا می تعم نموده ایم حاشا و کلام  
او للعقل البیظن اه اه للعارف اللدیان اه اه للعالم  
الزکوان من ال السهو و اهل النسیان تارک الدلیقان و احد  
الحسان دافع الرحمن و جالب الشیطان لا یغنی فی حفظ  
ولا یرهب فیزجر لا یصغی فی فعل ولا یصغی فی غیره و من  
اصدق من الله قیلا و من احسن من الله حدیثا و من لم یعمل الله

به نوراً فماله من نور فمن یرد الله ان یرید به یشرح صدره  
له السلام و من یرد ان یضیله یجعل صدره ضیقاً حراً کما  
کانتا یصعد فی السماء و لکن ذلک ذکر من کان له قلب  
او القی السمع و هو شهید و قیما اذن الله و اعینه و تضرع  
عین ناظره فذکر ان یفعل الذکر سی ذکر من یحشی ان الذکر  
یقع المؤمنین و لکن المؤمن قلیل و المؤمن غریب و المؤمن یقول  
و یعمل و المناق یقول و لا یعمل و الناس اشباه النعم الا قلیلا  
من المؤمنین و المؤمنون هم المسلمون و المسلمون هم العباد و  
والله الله الذی یریدنا لهذا و ما کنا لنفقدی لولدا ان یریدنا الله  
آدم البرهان یومان من الدمان و ائمة الطهر ان من البلد ان

نید شبیه شود که زوجه مذخوله مرکب از سه طلاق باید بعد به باشد پس  
او و طلاق یا سه طلاق یک عده باشد و هر دو یک طلاق است  
و اول تبعه و طلاق بدون عده وجه دیگر یکس وجه زیاده وجه یک کلمه  
یا کثرت وجه یا جهة وجه بدون رجعت و کتاب خدا و سنت رسول الله و ائمة  
طهرین علیهم الصلوٰة والسلام اما بقول و اما التکویت و اما الودود و السلام  
عنا من تبع الهدی



عذار  
انابه  
انخفض  
س  
ليشقى  
كفت  
كسا  
كند  
ام  
مذكورة  
اول  
الزكوار  
الحساب  
واللهم  
اصدق

